مآخذ تحقیق دربارهٔ قم
۳

خلاصة البلدان

نوشته
صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی

به سال ۱۰۷۹

از سلسلهٔ

مآخذ تحقیق در بارهٔ قم

نشر شده است :

سرآغاز	) کتاب شناسی آثار مربوط به قم	حسین مدرسی طباطبایی
۱	) تذکرهٔ مشایخ قم	نور الدین علی منعل قمی
۲	) تاریخ دار الایمان قم	محمد تقی بیک ارباب
۳	) خلاصة البلدان	صفی الدین محمد حسینی
۴	) راهنمای جغرافیای تاریخی قم	[مجموعهٔ متون واسناد]

مآخذ تحقیق دربارهٔ قم

۳

خلاصة البلدان

در ۸۰۰ نسخه به‌چاپ رسید
چاپ حکمت ـ قم

اسکن شد

خلاصة البلدان

از

صفی‌الدین محمدبن محمدهاشم حسینی‌قمی

(نگاشته شده به‌سال ۱۰۷۹)

به کوشش:

حسین مدرسی‌طباطبایی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قدیم‌ترین اثر دربارهٔ قم که نام آن در مآخذ وکتاب شناسی‌ها آمده است رساله‌ای است از سعد بن عبدالله اشعری قمی(۱) دانشمند محدث سدهٔ سوم (درگذشتهٔ ۲۹۹–۳۰۱) با نام «فضل‌قم والکوفه» (۲)، وآن به‌حسب قاعده مجموعهٔ احادیثی است‌که در بیان‌شرافت خاك این دوشهر وفضائل مردمان آن ازپیشوایان‌دین رسیده است .

پس ازآن کتابی دراخبار اعراب اشعری ــ که درسدهٔ نخستین‌هجری به‌قم فرودآمده وسالیانی دراز در این شهر از موقع اجتماعی خاص وریاست و اقتداری فراوان برخوردار بوده‌اند ــ نگاشته شده بودکه درسال ۳۲۸ تنها نسخهٔ آن‌که دراختیار مردی به‌نام علی بن حسین‌بن محمد بن عامر بود ازمیان رفت (۳) .

پس ازآن ابوعلی حسن بن محمد بن حسن قمی ، از دودمان سائب بن‌مالك اشعری ، که‌از یاران وملازمان ابوالفضل بن العمید وزیر مشهور ودانشمند آل‌بویه وصاحب بن عباد بود (۴) درسال ۳۵۲ در دورهٔ حکومت برادر خود ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن‌کاتب از جانب رکن‌الدوله دیلمی برقم آنچه توانست آگاهی های مربوط به‌قم و مردمان آن ، و

---

۱ ــ سرگذشت وآثار اورا درهمهٔ مصادر سرگذشت رجال حدیث شیعه می‌توان دید ازجمله : رجال شیخ‌طوسی : ۴۳۱/ فهرست‌همو : ۷۵–۷۶/ رجال نجاشی : ۱۲۶/ جامع الروات اردبیلی ۱:۳۵۵–۳۵۶/ رجال‌مامقانی ۲:۱۶–۲۰ .

۲ ــ رجال‌نجاشی : ۱۲۶/ فهرست‌شیخ : ۷۶/ ذریعه ۱۶:۲۷۲ .

۳ ــ ترجمهٔ کتاب‌قم : ۱۲/ ذریعه ۳:۲۷۹ .

۴ ــ منتقلة‌الطالبیة : ۲۵۵–۲۵۷/ بحارالانوار ۱۴:۳۴۱ چاپ‌امین‌الضرب / ریاض العلماء ، مجلددوم شیعه ، حرف ح/ مستدرك ۳:۳۶۹/ البدرالمشعشع:۲/ طبقات‌اعلام‌الشیعه، قرن‌چهارم : ۹۹و۶۳ .

قوانین پیشین وجاری آنان را درامور کشاورزی وخراج ومالیات دیوانی، وشمارروستاها و توابع ومضافات این‌شهر را ازدفاتر دیوانی استخراج نمود وبه‌ارشاد ابن‌العمید وبرادرخود به‌تدوین کتابی درتاریخ قم دست‌یازید. اوسپس درسال ۳۷۹ این‌آگاهی‌های مفید ومنحصر را بامطالبی دیگر درباب انساب مردمان قم به‌خصوص علویان، واخبار عرب اشعری در قم، وذکر سرگذشت‌وحالات دانشمندان وشاعران ووالیان وقضات ودیگر بزرگان این‌شهر،ومطالبی ازاین قبیل، نیز برخی اطلاعات عمومی‌دیگر، درآمیخت وکتابی بزرگ بزبان عربی به‌نام صاحب بن عباد وزیر دانشمند فخرالدولهٔ دیلمی فراهم کرد وآن را «کتاب قم» نام‌نهاد.

دردههٔ نخستین قرن نهم تاج‌الدین حاجی‌حسن خطیب فرزند بهاء‌الدین علی بن حسن بن عبدالملك قمی از ادیبان وفاضلان قم درآن عصرکه مردی‌دانشمند بود ودر علوم عربیت و ادبیت تبحری بسزا داشت (۱) به‌دستور خواجه فخرالدین ابراهیم قمی امیرقم از دودمان امرای علی صفی به‌ترجمهٔ «کتاب‌قم» به‌فارسی اهتمام نمود واین ترجمه را درسال ۸۰۵ — ۸۰۶ هجری به‌پایان برد. این ترجمه همان است‌که اکنون بانام «تاریخ‌قم» شناخته می‌شود ونسخ خطی متعددی از آن باهمین نام دردست داریم (۲) وبا همین نام‌نیز یك بار در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی درتهران براساس نسخه‌ای مورخ ۱۰۰۱ به‌اهتمام آقای سید جلال‌الدین طهرانی به‌چاپ رسیده است واکنون چاپ دوم آن بامقابله بانسخ قدیم‌ترگویا وسیلهٔ بنگاه ترجمه ونشرکتاب دردست انجام است.

پس‌ازآن نورالدین علی فرزندحیدرعلی منعل‌قمی — ازفضلاء قم درسدهٔ دهم،نگارندهٔ چند اثر رجالی واصولی (۳) — رساله‌ای بانام «تذکرهٔ مشایخ قم» درسرگذشت محدثان و

---

۱ — ترجمهٔ کتاب‌قم: ۲و۶۳۹/ مصفی‌المقال: ۱۲۷/ قم‌درقرن‌نهم: ۱۹۶—۱۹۷.

۲ — کهن‌ترین نسخهٔ موجود، نسخهٔ شمارهٔ ۲۴۷۲ کتابخانهٔ ملی است به نستعلیق فرزند مترجم: بهاءالدین‌بن حسن بن علی بن حسن‌بن عبدالملك قمی در ۲۷ ذح — ۸۳۷. دونسخهٔ دیگر به‌خط این‌شخص دردست است یکی مجموعهٔ شمارهٔ ۲۵۴۶ موزهٔ قونیه مورخ رمضان ۸۴۷ تا ع۲—۸۴۸ که عکس چندرقم آن در کتاب‌قم درقرن نهم به‌چاپ‌رسیده‌است (نیزص۲۷۶ — ۲۷۷/ فیلمها ۱:۴۵۳/ منزوی ۳:۲۲۱۲ و۳۵۲۷:۵) ودیگری نسخهٔ‌شمارهٔ ۶۱۵۵ کتابخانهٔ عمومی وزارت اوقاف بغداد ازحاشیهٔ شریفیه برلوامع (فهرست کتابخانه ۳۴:۴) مورخ چهارشنبه ۱۵ ذح—۸۵۲ که‌درپایان آن خودرا «ابوسعید بهاءالدین بن‌مرحوم تاج‌الدین حاجی‌حسن خطیب بن بهاءالدین علی‌حافظ کاتب قمی» خوانده است (عکس‌رقم پایان‌نسخه درصفحهٔ ۴۹۲ همان‌فهرست).

۳ — ریاض‌العلماء افندی / روضات الجنات: ۱۷۳ چاپ دوم/ ایضاح المکنون ۱ :—

فضلاء قدیم این شهر گردآورد وآن را در اوائل رمضان سال ۹۷۸ در قم به‌پایان برد. او آرزو داشت اگر بتواندپس ازاین کتابی «مشتمل برخصوصیات احوال دانشمندانقم‌باآنچه درباب شهر مزبور به‌نظر رسد» فراهم آورد (۱) که‌شاید توفیق برآوردن آنرا نیافته‌است. از این رسالهٔ مورد سخن اونیز تاهمین چندسال پیش‌کسی آگاه نبود ودرجایی ازآن‌یادنشده بود تانسخه‌ای ازآن همراه رساله‌ای دیگردرمجموعهٔ شمارهٔ ۵۱۴ طباطبایی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران به‌دست آمد وبراساس همان نسخه دوسال پیش درقم به‌چاپ‌رسید.

درهمین‌سال‌ها (۲) قاضی‌احمد قمی فرزند میرشرف‌الدین حسین مشهور بهمیرمنشی- نگارندهٔ خلاصة التواریخ وگلستان هنر وچندین اثردیگر (۳) - که ازمورخان وسرگذشت نگاران چیره‌دست ونکته‌یاب قرن دهم واوائل یازدهم، وخود ازیکی ازخاندان‌های اصیل و قدیم آن دورهٔ قم بود رساله‌ای دراحوال ومفاخر ومناقب شهرقم (۴) تدوین‌نمودکه‌نسخه‌ای ازآن به‌دست افندی نگارندهٔ ریاض العلماء افتاد واو درچندین جای ریاض العلماء خوداز آن‌بهره‌برد ونقل نمود (۵). قاضی جزاین رساله درمکتوبی مبسوط که به‌یکی ازفضلازادگان

→ ۶۸۹/ هدیة‌العارفین ۷۴۹:۱/مصفی‌المقال: ۲۷۹-۲۸۰/ ذریعه ۱۰: ۱۵۷و۱۴: ۵۳/فهرست مشکوة ۲: ۶۷۴-۶۷۵.

۱ - تذکرهٔ مشایخ‌قم: ۷۵.

۲ - درتذکرهٔ مشایخ‌قم ورساله‌ای‌که اکنون درمتن ازآن سخن درمیان است ماجرای ورود امام‌هشتم (ع) به‌قم ازرسالهٔ «الدلائل البرهانیه» علامهٔ حلی‌که اخیراً درملحقات کتاب الغارات (چاپ انجمن آثار ملی) نشریافت نقل‌شده است. نسخه‌ای ازاین رسالهٔ دلائل‌که وسیلهٔ قاضی احمد قمی نگارندهٔ رسالهٔ مورد سخن درسال ۹۷۸ (همان‌سال نگارش تذکرهٔ منعل) استنساخ شده‌بود درتهران به‌نظر صاحب ذریعه رسیده‌است (ذریعه ۸: ۲۴۹). نگارنده چنین می‌اندیشم که‌دراین سال نسخه‌ای از رسالهٔ مزبوربه‌قم رسیده‌وبه‌جهات مذهبی‌واجتماعی مشوق تدوین این‌هردو رساله شده است.

۳ - سرگذشت وفهرست آثاراورا درمقالهٔ نگارنده درشمارهٔ ۲ سال دهم مجلهٔ بررسی های تاریخی ببینید.

۴ - مستدرك ۳: ۳۶۹/ البدرالمشعشع: ۲/ طبقات اعلام‌الشیعه، قرن‌چهارم: ۹۹و ۱۹۹/ ذریعه ۱۶: ۲۷۱ وموارد دیگر.

۵ - ازجمله دراین موارد:

أ) ذیل سرگذشت افضل‌الدین حسن‌بن فاذار قمی از پیشوایان فن لغت بانام «رسالهٔ مفاخر قم» (ریاض‌العلماء، مجلد دوم‌شیعه، حرف‌ح، سطر۲ برگ ۲۶ عکس ۵۷۴۱دانشگاه ←

جاسب قم نگاشت ازفضائل قم و بلوکات آن سخن گفت وازتنی چند از بزرگان و هنرمندان بلوکات قم واحوال وآثار آنان یادکرد . متن این‌مکتوب را ملااحمد نراقی دانشمند و فقیه نامور نیمهٔ نخستین قرن سیزدهم درخزائن خود نقل نموده است (۱) . اوهمچنین دردوکتاب خلاصة‌التواریخ ومنتخب‌الوزراء خود نیزازفضایل‌قم واحادیثی که دراین‌باب ازپیشوایان‌دین رسیده است یادکرده وسخن‌گفته است (۲) .

پس‌ازاینان می‌رسیم به‌صفی‌الدین‌محمد بن محمدهاشم حسینی قمی نوادهٔ قاضی‌احمد که در نیمهٔ دوم قرن یازدهم به‌اقتفای نیای خویش به‌فراهم آوردن کتابی در تاریخ ودیگر خصوصیات شهر خود آغاز کرد . اونخست گویا قسمت احادیث از رسالهٔ نیای مزبورخود را باتصرفاتی در استنساخ ازآن رساله جداکرد (۳) وبه‌شکل فصلی ازیك‌کتاب در آورد . سپس بخش‌هایی درشرح دیگر خصوصیات تاریخی وجغرافیایی شهرقم برآن افزود وآن را به‌صورت تاریخی نو برای این‌شهر مذهبی تدوین نمود . آن‌گاه هشت باب دیگر درمعرفی وشرح‌برخی خصائص تاریخی وجغرافیایی ومذهبی هشت‌شهر ومنطقهٔ دیگرکه ازنظرمذهبی شیعی موقع واهمیتی خاص دارابود برآن افزود واین مجموعه‌را «خلاصة البلدان» نام نهاد

←ازنسخهٔ اصل / ذریعه ۲۱:۳۱۱ و ۲۲:۳۳۴).

ب) ذیل‌بحث ازکتاب الدلائل البرهانیه علامه حلی بانام «تاریخ‌قم» (ریاض وذریعه ۳:۲۷۸–۲۷۹ و ۸:۲۴۸–۲۴۹).

ج) ذیل‌سرگذشت حسن بن محمدبن‌حسن‌قمی نگارندهٔ کتاب‌قم بانام «رساله‌دراحوال ومفاخر ومناقب شهرقم»(ریاض‌العلماء ، مجلددوم شیعه ، حرف ح / مستدرك ۳:۳۶۹/ البدر المشعشع: ۲/ ذریعه ۱۶:۲۷۱)

۱ ـ خزائن نراقی : ۴۲۵ ـ ۴۲۷ (چاپ کتابفروشی علمیهٔ اسلامیه تهران) وازآنجا درمختارالبلاد : ۱۷۱ ـ ۱۷۴ چاپ‌دوم .

۲ ـ خلاصة‌التواریخ : برگ ۹۹ عکس ۵۵۶۶ دانشگاه/ منتخب‌الوزراء: برگ۳۳ عکس شمارهٔ ۲۳–۱۹۹ کتابخانهٔ ملی‌تهران .

۳ ـ فصل چهارم‌ازباب‌چهارم کتاب‌نیز که دراحوال مشایخ‌کبار قم است شایدازهمان رساله باشد . تعبیراتی که دراین دوبخش در مورد مشایخ وبزرگان قدیم‌قم دیده می‌شود با نظایرآن درمنتخب‌الوزراء وخلاصة‌التواریخ وآثار دیگر قاضی سخت همانند است . عبارت پایان‌فصل‌دوم که به‌وضوح پایان رساله‌ای را می‌نمایاند، وافزوده‌شدن ارجاعات به‌بخش‌های دیگر کتاب درکنارهٔ برگ‌هانه درمتن‌نیز مؤید مدعاست .

وازتدوین آن درسال ۱۰۷۹ فراغت‌یافت (۱).

* * *

بنابراین کتاب «خلاصة البلدان» که ازنظری تاریخی نو برای شهرقم درسدهٔ یازدهم هجری است ازدیدی‌دیگر کتابی است درفن «مسالك وممالك» مذهبی شیعی که درآن‌پیرامون ۹ منطقه وشهر که ازدیدگاه مذهبی به‌شیعیان تعلق واختصاصی داشته سخن می‌رود. این‌مناطق به‌ترتیب عبارتند از: مکه، مدینه، کوفه، قم، آبه، کاشان، کربلا، نجف، موضع‌غدیرخم.

او به‌صریح گفتهٔ خود درنظر داشته است که باافزودن بخشی خاص درموردمشهدمقدس رضوی (۲) این فهرست را تکمیل کند وبه‌شمارهٔ ۱۰ برساند. لیکن دردونسخه‌ای که ما از این اثر دیده‌ایم چنین بخشی نیست وباید گفت که اوگویا توفیق نگارش آنرا نیافته‌است.

مطالبی که دراین‌اثر دربارهٔقم می‌خوانیم بیشتراز «ترجمهٔ کتاب قم» گزیده وتلخیص شده، ومطالبی که دربارهٔسایرشهرها ونقاط درآن‌هست بیشتر ازمجالس المؤمنین قاضی‌نورالله شوشتری (قدس‌سره) گرفته شده است. بااین‌همه دربخش‌های گوناگون این نوشته جابه‌جا نکات ومطالبی هست که کاملا تازه ومنحصر است وازاین‌رو باید این‌کتاب را به‌عنوان‌اثری ارزنده وقابل استفاده درتاریخ وجغرافیای قم ـ وبه‌نحو اجمال‌چند شهر مذهبی دیگر ـ در دورهٔ صفوی شناخت.

پس ازپایان‌گرفتن کتاب درباب مربوط به‌موضع غدیرخم درهردو نسخه‌ای که ما از این اثر دیده‌ایم حکایاتی پراکنده ازکتاب‌های گوناگون به‌عنوان متمم باب نهم نقل شده

---

۱ ـ این‌تاریخ به‌نقل مورخ فاضل امین نگارندهٔ انوارالمشعشعین دردیباچهٔ نسخهٔمورد استفادهٔ اوبوده (انوارالمشعشعین ۱:۴ و ج ۳:۳۰۸ تحریر اول و۵۹۳ تحریر اول و ۵۹۳ تحریردوم/ تحفةالفاطمیة الموسویه: ۲ر و۸پ نسخهٔ اصل) ودرنسخهٔ آقای محیط طباطبایی که‌دارای‌اغلاط وسقطهایی قابل توجه‌است (وازجمله درآغاز همین دیباچه عبارت «فی‌سبب تصنیف الکتاب» به‌شکل «فی‌تصنیف‌ا» کتابت‌شده) افتاده است. متأسفانه قسمت دیباچه از نسخهٔ‌اصل‌هم‌چنان‌که‌خواهیم‌دید افتاده‌وبعدها آنرا گویاازروی‌همین‌نسخهٔ آقای محیط‌استنساخ نموده وبدان ملحق ساخته‌اند.

درمتن خلاصة‌البلدان جدیدترین واقعه‌ای که ذکرشده مربوط به‌سال ۱۰۶۶ است(وقف قنات خواجه ابوالقاسم که وقف‌نامهٔ آن‌درتعلیقات‌کتاب هست) وازجای دیگر آن‌نیز برمی‌آید که‌دردورهٔ وزارت میرزا مهدی اعتمادالدوله (۱۰۷۲ ـ ۱۰۸۱) نوشته‌شده است.

۲ ـ خلاصة‌البلدان: کنارهٔ برگ ۳۳ر نسخهٔ‌اصل.

ودرحاشیهٔ برگی ازنسخهٔ اصل (۱) به‌یکی‌ازآن حکایات به‌عنوان جزئی از «خلاصة‌البلدان» ارجاع می‌کند. طرح باب‌نهم نیزگویا صرفاً برای افزودن این بخش برکتاب بوده وگویا به‌همین جهت‌هم بود که‌خلاصة البلدان درالسنه واصطلاح فضلاء قدیم قم بانام «بیاض‌صفی الدین» شناخته، ودر حکم کشکول یا «جنگ» مؤلف آن دانسته می‌شده است. به هرحال اکنون‌که به‌چاپ این اثر اهتمام می‌شود به‌هشت باب نخستین کتاب اکتفا شده واز آوردن باب‌نهم ــ که بیش‌تر جنبهٔ کلامی مذهبی دارد ــ وملحقات آن خودداری می‌گردد (۲).

* * *

نخستین کسی که ازکتاب خلاصة‌البلدان درنوشته‌های خود یاد کرده واز آن بهره برد شیخ محمدعلی ارجستانی‌کچوئی درگذشتهٔ سال ۱۳۳۰ ــ ۱۳۳۱ هجری‌قمری (۳) بودکه ازآن دردیباچه‌ومطاوی مجلدات کتاب انوار المشعشعین وکتاب تحفةالفاطمیة الموسویهٔ‌خود نام‌برد ومطالبی نقل نمود (۴). پس ازآن دیگر ازاین‌اثر آگاهی درستی دردست نبودتاآن که دوسال پیش دانشمند محترم آقای‌محیط طباطبایی برنسخه‌ای ازآن دست یافت وآن‌راطی دو سخنرانی رادیویی ودو مقاله که در چهار شمارهٔ مجلهٔ گوهر (۵) به‌چاپ رسید به تفصیل شناساند. این نسخه به‌قطع ربعی است در۹۵ برگ به نستعلیق محمد گلپایگانی گویاازنیمهٔ نخستین سدهٔ ۱۲.

درهمان ایام ازنسخهٔ اصل این‌اثرکه درموزهٔ بریتانیا به‌شمارهٔ Or.8375 محفوظ‌است به‌اهتمام دانشمندمحترم آقای دانش‌پژوه فیلمی برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران فراهم شدکه مورد استفادهٔ نگارنده واساس این چاپ قرارگرفت (۶). این نسخه در ۲۲۶ برگ است به‌قطع خشتی برکاغذ نخودی وزرد رنگ، باتملك ومهر محمد نصیربن محمدالرضوی در ۱۱۳۲ بربرگ آغاز. دراین نسخه ازآغاز تابرگ ۱۷۰ر متن کتاب است تاآغازباب نهم، وسپس باب‌نهم است تاپایان برگ ۱۷۵ پ، وآن‌گاه حکایات وداستان‌هاست تابرگ ۲۲۶ پ واز انجام نیز برگ‌هایی افتاده است.

---

۱ ــ برگ ۴۸پ (مطلب چهاردهم ازفصل۳ ازباب‌چهارم).

۲ ــ تصرف دیگری که دراین‌چاپ انجام‌شد حذف‌لعن‌ها ونفرین‌هایی بودکه‌پس‌ازنام برخی‌کسان درمتن‌کتاب آمده‌بود.

۳ ــ سرگذشت اودر «کتاب‌شناسی آثار مربوط‌به‌قم»، ص۱۳۲ دیده‌شود.

۴ ــ انوارالمشعشعین ۱:۱۰۹/۱۱۳/۱۸۹ــ۱۹۰ دیده‌شود.

۵ ــ شماره‌های ۷و۸ سال‌دوم و۳و۴ سال‌سوم.

۶ ــ فیلم شمارهٔ ۴۶۴۵ دانشگاه.

این نسخه را بنابر آنچه درمواردمختلف آن بهوضوح آشکار است مؤلف برای‌سپردن به‌کاتب به‌منظور استنساخ آماده می‌نموده و در کنارهٔ برخی برگ‌هـای آن عباراتی از قبیل «همچنان برآورد می‌کنی که در جزو آخر درآخر صفحه تمام شود» (کنارهٔ برگ ۱۰۳ر) و «ازاین علامت به‌صفحهٔ سفید می‌رودکه دربرابراین نوشته‌شده» (کنارهٔ برگ ۴۰ر) به‌خط متن هست . خط خوردگی‌ها واصلاحات کلی و جزئی و تغییر و تبدیل برگ‌ها چنان‌که در برگ‌های ۶۹ و ۷۰ و ۱۱۲ و ۱۳۵ وموارد دیگر به‌چشم می‌خورد گویای این نکته است که اگرپیش ازاین نسخه، نسخه‌ای دیگر ازاین اثر بوده بااین یکی جدایی‌های قابل‌ملاحظه داشته وبرخی از فواید انحصاری آن (مانند مشجره ووصف خاندان سادات واعظقم)رافاقد بوده است .

ازآغاز این نسخه دوبرگ افتاده‌که بعدها آنرا ازروی نسخه‌ای‌دیگر نوشته وبه‌آغاز نسخه‌ملحق ساخته‌اند . برگ ۱۲۵ آن‌نیز پس‌وپیش شده است . ازمیان برگ‌های ۲۱و۲۲ نیز برگی افتاده است . جزاین موارد وچند مورد دیگر که به‌علت فرسودگی خط یابریدگی لبهٔ کاغذ چندکلمه‌ای ازحواشی نسخه خوانده نمی‌شود قسمت‌هایی نیزازحواشی نسخهٔاصل درفیلم دانشگاه منعکس نیست‌که درسفر ماه رمضان سال ۱۳۹۵ (ه . ق) ازروی اصل‌نسخه درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا خوانده ونقل‌گردید.

* * *

صفی‌الدین محمدبن محمدهاشم بن امیرصفی‌الدین محمدبن قاضی احمد حسینی قمی نگارندهٔ این‌کتاب چنان‌که گفته‌شد نوادهٔ قاضی احمد قمی مورخ وتذکره نگار مشهور قرن دهم ویازدهم ، زادهٔ سحرگاهان پنج‌شنبه ۱۷ ع۱ - ۹۵۳ ودرگذشتهٔ پس ازمحرم ۱۰۱۵ ، نگارندهٔ خلاصة‌التواریخ وگلستان‌هنر وآثاردیگر است.

سرگذشت نیای او به‌تفصیل درمقاله‌ای خاص (۱) نگاشته شده ودر همان‌جا از دیگر بزرگان وافراد شناخته شدهٔ دودمان وی سخن رفته است. میرمحمد هاشم نوادهٔ قاضی احمد وپدر مؤلف مردی دانشمند و گویاهم از شاگردان ملامحسن فیض ـ دانشمند وفقیه و محدث مشهوراین‌دوره (۲) ـ بوده است . نسخه‌ای‌ازجزء دوم کتاب وافی فیض به‌دانشکدهٔ الهیات مشهد فروخته شده‌که وسیلهٔ او بانسخه‌ای خوانده شده برمؤلف مقابله و تصحیح گردیده و یادداشتی دراین‌باره درپایان آن به‌خط اوهست (۳) . نسخه‌ای نیز ازتفسیر صافی فیض (از

---

۱ ـ مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، ش۲ سال‌دهم: ۶۳ـ۱۰۰ .

۲ ـ طبعاً درایامی که فیض درقم اقامت می‌نمود وتدریس‌داشت .

۳ ـ کتاب‌شناسی آثار مربوط به‌قم : ۵۳ـ۵۴ .

سورهٔ کهف تا پایان قرآن) به‌شمارهٔ ۴۳۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیه‌قم موجود است که آن‌را همین محمدهاشم بن صفی‌الدین محمد الحسینی القمی به‌نسخ خود استنساخ نموده ودر ۲۹ ج۱-۱۰۹۲ ازاین کار فراغت یافته است . عبدالوهاب بن صفی‌الدین محمدبن محمدهاشم نوادهٔ او که پس ازاین یاد خواهدشد روی این‌نسخه یادداشت تملک‌دارد (۱) .

صفی‌الدین محمد فرزند او ، مؤلف این‌اثر ، درپیرامون میانهٔ این‌قرن زاده شده‌است. اونیزگویا درقم‌نزد ملامحسن فیض درس‌خوانده ودرهمین اثر ازحکیم محمد سعید قمی‌طبیب خاصهٔ شریفهٔ شاه‌عباس دوم به‌عنوان استاد خود یادمی‌کند (۲) . درجایی ازکتاب می‌نویسد که دردورهٔ وزارت میرزا مهدی اعتماد الدوله (۱۰۷۲ – ۱۰۸۱) از جهل و غرور عنفوان جوانی همراه‌میرزا مطلب نوادهٔ شیخ عبدالعالی به‌غار نیاسرکاشان رفته وازخطرها نپرهیزیده است (۳) .

به‌خط اونسخهٔ اصل‌همین اثروی‌چنان‌که دیدیم درموزهٔ بریتانیا محفوظ است. نسخه‌ای که ازوافی پیش‌تر یادشد باردیگر وسیلهٔ او درسال ۱۰۷۳ بانسخه‌ای‌که درمجلس نگارندهٔ آن (فیض) بانسخهٔ اصل سنجیده شده بود مقابله شده ویادداشتی درپایان آن به‌خطوی دیده می‌شود (۴) . جزاین‌دو،نسخه‌ای ازمصحف شریف درآستانهٔ قم بوده‌که دوثلث آن‌راهمین صفی‌الدین محمد بن محمدهاشم بن صفی‌الدین محمد حسینی در سال ۱۰۸۹ به‌نسخ خوب نوشته ویک‌ثلث دیگر را فرزند او «محمد» تکمیل نموده است . اوچنان‌که ازیادداشت‌همین فرزندش برنسخهٔ یادشدهٔ وافی برمی‌آید درسال ۱۰۹۱ زنده بوده است .

ازصفی‌الدین محمد دوفرزند می‌شناسیم . یکی بانام «محمد» که نیزازاهل فضل‌بوده است . هموست‌که یک‌ثلث پایان نسخه‌ای از مصحف شریف راکه پدرش تحریر نموده بود به‌خط‌خود تکمیل‌کرد ونسخهٔ‌وافی راکه پیش‌تر میرمحمدهاشم نیاومیرصفی‌الدین محمدپدرش هردوآن‌را خوانده وتصحیح‌کرده بودند ، خوانده وبانسخه‌ای دیگر سنجیده ویادداشتی‌دراین باره درپایان آن‌کنار دست خط پدرخود نگاشته است (۵) .

نسخه‌ای ازشرح مواقف سیدشریف ، نستعلیق محمود بن محمدالزاهد بن سیداحمدبن رستم مورخ ۹۰۰ ، به‌شمارهٔ ۳۴۲ در کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیه قم هست که یادداشت تملک

---

۱ – فهرست‌فیضیه ۱:۶۳ وفهرست آقای‌استادی‌که همین‌روزهازیرچاپ‌است .

۲ – خلاصة‌البلدان : برگ ۱۴۲و۱۶۸ نسخهٔ‌اصل .

۳ – ایضاً : برگ ۱۳۷ همان‌نسخه .

۴ – کتاب‌شناسی آثار مربوط به‌قم: ۵۴.

۵ – کتاب‌شناسی آثار مربوط به‌قم: ۵۴-۵۵.

محمد بن صفی الدین الحسینی باتاریخ ۱۱۰۴ روی آندیده می‌شود وآن یادداشت‌می‌تواند ازهمین فرزند مؤلف ماباشد (۱) .

فرزند دیگر او «عبدالوهاب»نام داشته‌که خط وی‌روی نسخهٔ تفسیر صافی‌شمارهٔ ۴۳۴ فیضیهٔ قم هست . نسخه‌ای‌نیز ازشرح کافیهٔ رضی استرآبادی در کتابخانهٔ مسجد اعظم قم به شمارهٔ ۲۶۳ محفوظ است که‌آن را «عبدالوهاب بن صفی‌الدین محمد الحسینی‌القمی‌مولداً الکامفیروزی مسکناً» در ع۱ ـ ۱۱۸۶ درقریهٔفالنجری از قراء کامفیروز شیراز به‌نستعلیق‌خود تحریر نموده ودرپایان آن تاریخ درگذشت اودربامداد شنبه ۷ع۱–۱۱۹۵ هست. این‌نسخه می‌تواند خط این‌فرزند مؤلف ماباشد (۲) .

نسخه‌ای از اکمال‌الدین صدوق نزد سید مهدی لاجوردی درقم به‌امانت بودکه آن‌را احمدبن صفی‌الدین محمد الحسینی القمی درسال ۱۰۸۶ استنساخ نموده ودوبار مقابله‌کرده وحاشیه‌هایی به‌خط خود درکنارهٔ برخی برگ‌های آن نوشته بود . این‌شخص رانیز احتمالا می‌توان فرزند سومی برای مؤلف کتاب پنداشت .

عبدالوهاب فرزند صفی‌الدین محمد مؤلف کتاب ، خود فرزندی با نام صفی‌الدین محمد داشته که‌چندیادداشت به‌خط خویش درکنارهٔ برگ‌های نسخهٔ اصل کتاب‌خلاصة‌البلدان نوشته است (۳) .

* * *

کتاب خلاصة البلدان جزمطالب ونکات تاریخی که از آن دانسته می‌شود در تصحیح متن «ترجمهٔ کتاب‌قم» نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد زیرا مؤلف آن در نقل مطالب مأخذ مزبور ، درمواردی‌که اطلاعات اودرآن باب منحصر به‌نوشته‌های همین اثر بوده‌است به‌نقل‌عین نوشتهٔ‌آن اکتفاکرده . وازاین‌رو ضبط این‌کتاب دربرخی موارد ـ ازجمله‌دراسناد روایات ونام‌های اماکن ـ که مغایر باضبط نسخهٔ چاپی وبرخی نسخ خطی ترجمهٔ‌کتاب قم، وبه‌درستی‌وصواب نزدیک‌تراست گویای آن‌است که برخی تحریف‌ها وتصحیف‌هادرنسخهٔ‌اصل ترجمه نبوده‌ودرنسخ متأخر تررویداده است. چه‌ازتضاعیف این‌نوشته به‌درستی آشکاراست که مؤلف‌ما ـ دست کم‌درهنگام تدوین این‌اثر ـ ازاین‌گونه آگاهی‌ها به‌طورکامل‌بی‌بهره بوده ، و

---

۱ ـ فهرست آقای استادی که‌همین‌روزها زیرچاپ است .

۲ ـ چنان‌که‌دیدیم این‌نسخه‌راکاتب دراواخر زندگی‌خویش وبه‌حسب قاعده‌دردوران پیری استنساخ کرده وبنابراین‌گویا اواز موالید ربع‌اول این قرن بوده است . پس به‌عنوان یك احتمال وامکان می‌تواند ازفرزندان اخیر مؤلف مابوده باشد .

۳ ـ ازجمله دویادداشت درکنارهٔ‌برگ ۳۶ر باضبط نام ونسب‌خود (صفی‌الدین‌محمد بن عبدالوهاب‌بن صفی‌الدین محمدبن محمدهاشم حسینی) .

احتمال این‌که در این‌موارد تصرفی به‌صورت تصحیح انجام داده باشد به‌کلی منتفی است .

* * *

در کتاب انوار المشعشعین (۱) قصه‌ای از ساخته‌های دورهٔ صفوی به‌عنوان «حدیث پسریمانی» ازخلاصة‌البلدان نقل شده‌که به‌نوشتهٔ آن اثر، مؤلف‌خلاصه نیز آن را از مونس الحزین (۱) شیخ‌صدوق گرفته بوده است .

این قصه در نسخهٔما ازاین کتاب ونسخه‌ای‌که درتهران است نیست . لیکن از این‌نکته نباید نتیجه گرفت‌که الزاماً تحریری‌دیگر ازخلاصة‌البلدان وجود داشته‌که مأخذ نقل‌کچویی نگارندهٔ انوارالمشعشعین قرار گرفته است . زیرا آن‌داستان می‌تواند جزء ملحقات وقصه‌های پایان کتاب باشدکه بخشی ازآن درهردونسخه افتاده است .

* * *

چاپ کتاب چنان‌که سه‌صفحه پیش‌تر گفته شد براساس نسخهٔ اصل انجام‌گرفته‌است. درکنارهٔ برگ‌های این نسخه درچند مورد حواشی کوتاهی هست‌که در این چاپ در پای صفحات گذارده شده وبانشان ستاره‌ای (کناررقم راهنما) ازحواشی کوتاه مصحح مشخص وممتاز گردیده است . جزاین حواشی ، چند حاشیهٔ به‌نسبت مفصل‌تر نیز از مصحح درپایان کتاب باعنوان «تعلیقات» گذارده شده‌که مواردآن درمتن کتاب بانشان دوستاره (کنارمطلب مربوط) مشخص است .

درمورد فهرست‌پایان کتاب نیز بایدنکته‌ای توضیح‌شود وآن‌این‌که چون‌چاپ‌فهرست کامل اعلام انسانی وجغرافیایی متن‌که رقمی بزرگ بود باشرایط موجود چاپخانه‌ها ــ که همهٔ دست اندرکاران چاپ از آن به‌خوبی آگاهند ــ کاری سخت دشوار بود ، ناگزیر چنین اندیشیدکه چون مطالبی‌که دراین‌اثر ازترجمهٔ کتاب‌قم گرفته شده در بیشتر فصل‌ها باهمان ترتیب مأخذ مزبور ، وبه‌نحوی است‌که می‌توان به‌کمك فهرست اعلام نسخهٔ چاپی آن‌اثر ویافتن جای مطلب‌منظور درآن‌کتاب ، دراین اثرنیز آن‌را ــ چنانچه نقل شده‌باشد‌ــدرقسمت مربوط به‌کمك فهرست مطالب یافت بنابراین فهرست کردن این‌گونه موارد در درجهٔ اول اهمیت وضرورت نیست . براین اساس فهرستی‌که در پایان می‌بینیم مربوط به‌مطالب ونکات تازهٔ متن است واعلام ذکرشده درمنقولات کتاب دراین فهرست‌ها نیامده است .

قم ــ ماه‌شعبان سال۱۳۹۶ (ﻫ . ق)

مدرسی طباطبائی

---

۱ ــ ج۱ ، ص۱۸۹ــ۱۹۰ وازآنجا درمختارالبلاد : ۵۲ــ۵۳ چاپ‌دوم.

۲ ــ سابقهٔ این‌نام مجعول واسناد آن به‌شیخ صدوق ودومطلبی‌که بدان‌نسبت می‌دهنددر پاورقی‌صفحات ۳۴ــ۳۵ رسالهٔ «کتاب‌شناسی آثار مربوط به‌قم» مورد بحث قرار گرفته‌است.

فهرست مطالب

بسم‌الله الرحمن الرحیم

[[1] زهی نام تو آرام دل ریش ثنـای تو غذای جـان درویش

ثنای بی غایت وحمد بی نهایت مالك‌الملکی را سزاست که آثار احسـان جلالش کافهٔ کاینات را از کتم عدم و کمون به جلوه‌گاه وجود و بروز آورد وخواص بنی‌نوع انسـان را به مؤدای آیهٔ کریمهٔ «انی جاعل فی الارض خلیفة» بر مسند خلافت و رشاد ومقر هدایت وارشاد متمکن گردانید وبه مقتضای «وجعلنـا کم خلائف فی‌الارض» ایشان را در مـدارج عزت واصطفا ارتقا فرمود وبه ذروهٔ جـاه « ورفعناه مکاناً علیاً » رسانیده ودر مدرس « علم الانسان مالم یعلم »ومعبد « اعملوا عملاً صالحاً » به تجرید ذات وتهذیب صفات واکتساب فضایل وکمـال وتخلی از رذایل افعال وتحلی به‌صوالح‌اعمال، سال به‌سال بل حالاً وحال ازمرتبه‌ای به‌مرتبه‌ای ومنزلی به منزلی‌عبورفرمود تا به شاهراه ومیعاد «ارجعی الی ربك راضیة مرضیة» رسانیده وهزار دستان بنان‌را در فضای گلستان دهان به نوای این ثنا رطب‌اللسان گردانید که «فلك الحمد رب‌السموات ورب‌الارض رب‌العالمین ولك الکبریاء فی السموات والارض وانت العزیز الحکیم » .

۱ــ در مقدمه گفته‌شدکه دوبرگ‌ازآغاز نسخهٔ اصل افتاده وسپس بعدها این دوبرگ را ازروی نسخه‌ای دیگر استنساخ وبه اصل ملحق نموده‌اند . قسمت میان دوقلاب بخش‌نو نویس نسخه است‌که‌با نسخهٔ‌آقای محیط طباطبائی سنجیده وتصحیح شد .

بزرگوار خدایی که ذات پاکش هست
زعیب و نقص منزه، بری ز شبه و قرین
به کنه قدر جلالش کسی نیابد راه
به فکر روشن وعقل سدید ورای رزین

* * *

فحمداً له ثم حمداً له	علی ما کسانارداءالکرم
فشکراً له ثم شکراً له	علی ما هدانا دوام النعم

وشرایف صلوات زاکیات وتحیات وافیات نثار روضهٔ عرش مرتبهٔ شاه‌سریر «ما ارسلناك» وماه سپهر «لولاك لماخلقت‌الافلاك»، مقتدای زمرهٔ مجاهدان فی‌سبیل الله، هادی فرقهٔ «فاتبعونی یحببکم الله» صدرنشین بارگاه نبوت ورسالت صاحب تمکن مسند فتوت وجلالت، در صدف آدم شرف کافهٔ اهل عالم، نور حدقهٔ بینش نور حدیقهٔ آفرینش، صاحب خلوت «لی مع‌الله» سرور مقربان درگاه اله.

شهنشاه سریر قاب قوسین	حبیب ایزد وسلطان کونین
چراغ افروز بزم اهل بینش	طراز کارگاه آفرینش
سریر عرش را نعلین اوتاج	امین خاص‌صاحب‌سر معراج
شفیع اولین وآخرین اوست	خدا را رحمة للعالمین‌اوست

سیدالمرسلین وخاتم‌النبیین وامین اسرار رب العالمین. وآل بی همالش که اثمار اشجار وصایت وازهاراثمار امامت‌اند خصوصاًشیر بیشهٔ ولایت ودلیرمعرکهٔ شجاعت، صدرنشین‌بارگاه انما ولیکم الله، صاحب منصب وال من والاه، شمع‌شب افروز «انا وعلی من نور واحد»، برق خرمن سوز «کل‌شیطان مارد»، سلطان معمورهٔامامت مالك‌ملك ولایت، خطیب منبر سلونی‌صاحب‌مرتبهٔ هارونی، شهسوار

معرکهٔ لافتی تاج دارسورهٔ هل‌اتی .

قـاطع بنیـان بـدعت معنی احکـام غیب

سـر اصل و نسـل‌آدم نفس خیر المرسلین

کاتب دیـوان امرش مـوسی دزیـا شکاف

بردهٔ دربـان قصرش (؟) عیسی گـردون‌نشین

مقتدای حـاضر وغـایب امـام انس وجـن

پـادشـاه صورت و معنی شـه دنیـا و دیـن

نـاشنیده از اوان مهد تـا پـایـان عمر

بی رضای حق از او حرفی کـرام‌الکـاتبین

اسدالله‌الغالب ومطلوب کل‌طالب ، مظهرالعجایب ومظهرالغرایب یعنی‌امیر-المؤمنین علی‌بن‌ابی طالب، ویازده فرزندپاکش- علیهم‌السلام-باد .

فی [سبب] تصنیف [الکتاب]

برضمایر ارباب الباب مسطور ومحجوب‌نما ناد که سبب بر تحریر این‌رساله آن است که چون دراین اوقات حضرت نیکو خصلت قدسی سنخیت ستوده طویت واجب‌الاطاعت مولوی جامع‌فضایل صوری ومعنوی مولانا محمد صالح معلم قمی‌از این گمنام محفل‌سخنوری[۱] صفی‌الدین[بن]محمدهاشم بن‌صفی‌الدین‌محمدالحسینی الرضوی‌القمی بصره‌الله بعیوب نفسه وجعل یوم غده خیراً من امسه درخواست‌نمود که‌احادیث‌وروایات که از حضرات ائمهٔ طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین در باب شرافت تربت وتحریض برسکنی وتوطن دار المؤمنین قم حماه‌الله تعالی عن‌التلاطم والتصادم وارد وصادر شده جمع وبه زبان فارسی ترجمه سازم تاآن که عوام الناس ازخواندن وشنیدن بهره‌مند شده ، راغب به سکنی وفایض ازآن ولاگردند .

۱- م : سخن‌دانی

بنابراین] [1] به ترتیب این حدیث اولاً قدری از محاسن کعبهٔ معظمه ومدینهٔ مشرفه و کوفه تیمناً مذکور سازم و بعد از آن شروع درمسئول نموده ، احادیثی که در باب شرافت قم وارد وبه‌نظراین حقیر رسیده باشد ترجمه نمایم وبعدازآن ـ ان‌شاءالله تعالی ـ ذکر بعضی از اماکن شریفه که به ائمهٔ طاهرین وشیعهٔ ایشان زیادتی اختصاصی داشته باشد نمایم وبعد از اتمام‌آن را خلاصة البلدان نام گذارم. وما توفیقی الابالله علیه توکلت والیه انیب.

۱ ـ از اینجا نسخهٔ‌اصل آغاز می‌شود وپیداست‌که چند سطری درهمین جاافتاده است مشتمل بر حدیث «ان‌الله حرماً وهومکه ..» به قرینهٔ عبارت بعد .

باب اول

درذکر کعبهٔ معظمه

باب اول

در ذکر کعبهٔ معظمه که آن را مکه و بکه و ام‌القری نیز خوانند

و وجه تسمیهٔ آن به کعبه آن است که بنای آن به شکل مکعب واقع شده و او اول خانه‌ای است که حق سبحانه وتعالی آن را به واسطهٔ عبادت خلایق مر اوراعز شأنه وضع فرموده ودر قرآن مجید همین معنی یاد شده آنجا که می‌فرماید :

ان اول بیت وضع *[1] للناس للذی ببکة مبارکا

یعنی اول خانه‌ای که وضع کرده شد که مردمان عبادت حق تعالی در آن کنند خانه‌ای است که واقع است [در زمین مکه] . و جمیع امم در زمان جاهلیت نیز تعظیم وتوقیر آن می‌نموده‌اند واعتراف به خوبی وفضل وتقدم آن داشته‌اند . و مروی است از ائمه طاهرین علیهم‌السلام که حق سبحانه وتعالی از تمام روی زمین اول زمین کعبه را خلق فرمود وبعد از آن زمین را فرمود که منبسط و کشیده‌شود وسایر اماکن وزمین‌ها از آن به هم رسند . پس مایه واصل مکان‌های همهٔ عالم مکهٔ معظمه باشد وبدین جهت حق تعالی او را ام القری خوانده‌در سورهٔ انعام آنجا که می‌فرماید [2] :

وهذا کتاب انزلناه مبارك مصدق الذی‌بین یدیه‌ولتنذر ام‌القری‌ومن‌حولها

---

۱ *ــ «وضع» ای وضع للعبادة .. (منه) .

۲ ــ قرآن‌کریم ، آیهٔ ۹۲ سورهٔ انعام (۶).

وایضاً روایت شده[1] که این فرمان درروز بیست وپنجم شهر ذی‌قعدةالحرام صادر شده وآن روز به دحوالارض معـروف است ودرآن روز روزه داشتن ثواب بسیار دارد وخواندن این‌دعا که :

اللهم یاداحی الارض تحت الکعبة ویا فالق الحبة

ـ تاآخر دعاـ درآن روز مستحب باشد. وهمچنین زیارت حضرت‌ابوالحسن‌علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام سنت مؤکد است .

ومخفی نماناد که بیت‌الله الحرام را باجناب ولایت مآب مرتضوی‌اختصاصی حاصل است که سایر اوصیا را ازآن بهره‌ای نیست چه تولدآن حضرت به‌موجب الهام غیبی درآن خانه واقع شد وپیش از او وبعد از او کسی را این سعادت روی ننمود. واین اختصاصی‌است عظیم که حق‌ـسبحانه‌وتعالی‌ـازفرط‌عنایت‌آن‌حضرت‌را بـه‌آن مخصوص وممتاز فرموده . وآن حضرت در روز پنج‌شنبه هشتم مـاه ربیع الاول[2] به سی سال بعد از عام‌الفیل وبه روایتی بیست وشش سال درخانهٔ خدای تبارك وتعـالی : کعبهٔ معظمه متولد شد وآن حضرت اول هاشمی است کـه ازدو هاشمی به وجودآمده‌وفرزند هاشم است به دو اعتبار یکی ازطرف پدر ویکی‌از طرف مادر ، ومادر او فاطمه بنت اسدبن هاشم بن عبد مناف بود . وحضرت‌امیرـ المؤمنین (صلوات‌الله وسلامه علیه) درنه سالگی با حضرت محمد مصطفی (صلی‌الله علیه وآله و سلم) بیعت وبه رسـالت او اقرارآورد وبه روایتی در ده سالگی‌بیعت کرد . ودرشب نوزدهم ماه‌رمضان المبارك عبدالرحمن ملعون او را درکوفه‌ضربت زد ودرروز یك‌شنبه بیست ویکم ماه رمضان رحلت فرمود ودرآن وقت چهل سال

۱ـ وسـائل‌الشیعه ۷: ۳۳۱ـ ۳۳۳/ من‌لایحضره الفقیه ،کتـاب صوم وحج/ ثواب الاعمال : ۴۴/ مصباح‌المجتهد : ۴۶۴/ اقبال سیدبن طاوس : ۳۱۲ .

۲ـ بنابر ضبط ونقل کتاب قم(ترجمه :ص۱۹۱).

ازهجرت حضرت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه وآله وسلم) گذشته بوده . ومدت عمر شریف حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شصت وپنج سال ودو ماه ونیم بود وبه روایتی شصت وسه سال ، ومدت امامت او سی سال ومدت خلافت اوچهار سال ونه ماه‌بوده. والله اعلم .

وحکایت تولـد آن حضرت به نحوی که صـاحب کتاب مجالس‌المؤمنین از کتاب بشارةالمصطفی لشیعة المرتضی از زیدبن قعنب روایت کـرده‌آن است کـه زیدبن قعنب گفت که :

من‌وعباس‌بن عبدالمطلب‌وجمعی دیگر ازخدام کعبهٔ‌معظمه‌به نزدیك مسجد الحرام‌نشسته بودیم که ناگاه‌فاطمهٔ‌بنت‌اسدمادر حضرت‌امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمد ودر حالتی که اثر قرب وضع حمل وزائیدن بر اوظاهرشده بود ودست خود به دعا برداشت وگفت : بارالها وخداوندا ،من‌ایمان دارم‌به جمیع آنچه توآن را انـزال فرموده وفرستاده‌ای از کتب‌سمـاویه وپیغمبران مبعوثه ، وتصدیق قول جدم حضرت ابـراهیم خلیل‌اللهٔمی‌نمایم واقراردارم به‌آن که اوبنای کعبه نموده ، پس خداوندا به حق‌آن کسی که این‌خانه را بنانموده وبه حق این‌مولودی که درشکم من است که‌آسان سازبر من وضع‌این حمل را .

پس زیـد بن قعنب گویـد کـه مقـارن دعای فـاطمه دیـدیم کـه دیوار خـانهٔ خـدا شکافته گـردید وفـاطمه به درون کعبهٔ معظمه داخل شد وبازدیوار به هم باز آمد. پس‌ما هرچند خواستیم که جهت تحقیق حال قفل در را بگشاییم وبه درون رویم گشاده نگردید . پس‌چون چهارروز براین واقعه بگذشت‌دیدیم که فاطمه بیرون‌آمد حضرت علی (علیه‌السلام) دردست ، ومی گفت که به تحقیق کـه مرا روزی شد بهترونیکوتر ازآنچه عطا شده بود به زنانی که پیش ازمن‌بوده‌اند. حضرت مریم را در وقت‌زاییدن حضرت عیسی (علیه‌الـلام) درخت خشکی‌خرمای

تر وتازه داد تا تناول نمود وچون من داخل بیت‌الله‌الحرام شدم از اطعمه واشربه و میوه‌های بهشت جهت من حاضر ومهیا گردید واز آنها تناول کردم ودر این مدت چهار روز از آن می‌خوردم، وچون‌الحال ارادهٔ بیرون آمدن کردم آواز هاتفی به گوشم رسید که می گفت: ای فاطمه! این مولود را علی نام گذار که خدای علی اعلی می‌فرماید که اسم او را از اسم خود اشتقاق فرمودم ومتأدب به آداب کریمهٔ خود گردانیدم واو را بر غوامض علم خود واقف ساختم، واوست آن که پاك می گرداند خانهٔ مرا ازلوث بت‌ها، اوست شکنندهٔ اصنام مشرکین، واوست آن که به‌آواز بلند بر بام کعبه تقدیس وتمجید من خواهد کرد. پس خوشا حال آن کسی که اورا دوست‌دارد وفرمان او برد ووای بر کسی که اورا دشمن دارد و نافرمانی او نماید. ونعم‌ما قیل*[1]:

در مرتبهٔ علی‌نه چون است ونه‌چند — در خانهٔ حق زاده به حقش‌سوگند
بی فرزندی که خانه‌زادی دارد — شك نیست که باشدش‌به‌جای‌فرزند

ودیگر ازجمله اختصاص حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به کعبهٔ‌معظمه آن است که به امر حق‌سبحانه وتعالی او دومرتبه پا بردوش مبارك حضرت‌پیغمبر (صلی‌الله علیه وآله وسلم) گذاشت وبیت‌الله الحرام را ازلوث‌بت‌های مشرکین‌پاك گردانید. ونعم ما قال‌الحکیم الغزنوی فی‌المثنوی:

چون هوای‌شکست عزی کرد — مصطفی کتف‌خویش کرسی کرد
آن چه مهر نبوتش خوانی — نقش پای علی است تا دانی

ودر باب چگونگی واقعهٔ شکستن اصنام در اوایل اسلام شیخ صدوق ابن بابویه قمی حدیثی به هشت واسطه از حضرت امیرالمؤمنین (صلوات‌الله وسلامه علیه) روایت کرده که حاصل آن به‌عربی‌بنابر اختلاف بعضی عبارات وروایات‌این

۱* ـ قائله‌السید الحسیب امیر عبدالحق القمی تغمده‌الله بغفرانه (منه).

است که آن حضرت (صلوات‌الله و سلامه علیه) فرموده که :

انطلقت انـا ورسول‌الله حتی اتینا الکعبة فقال لی :
اجلس لی فجلست وصعد علی منکبی ، فلما ادرك ضعفی عن النهوض به نزل وجلس لی فصعدت ونهض بی، وانه قد تخیل لی انـه لـو شئت لنلت افق السمـاء ،حتی صعدت البیت وعلیه التماثیل صفراً ونحاساً ، فجعلت ازیلها عن یمینه وعن شماله وعن بین یدیه وعن خلفه حتی اذا تمکنت منها قال لی : اقذف الاصنام وکسرها ، فقذفتها وکسرتها کما تتکسر القواریر، فنزلت وانطلقت انا ورسول‌الله وکنت اسبقه حتی توارینا بالبیوت خشیة ان یلقانا احد منهم .

وحاصل معنی این حدیث آن است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود که : من وحضرت پیغمبر (صلی‌الله علیه وآله وسلم) باهم رفتیم تا آن کـه داخل کعبهٔ معظمه شدیم پس آن حضرت (ص) مرا فرمود که بنشین تا من پا بردوش تو گذارم وبت‌ها را به زیر آورم ، پس من فرو نشستم وحضرت رسول‌الله پای مبارك خود بردوش من گذاشت ، وچون من ارادهٔ برخاستن نمودم حضرت رسول الله (ص) ضعفی درمن از برخاستن ادراك فرمودند . پس از دوش من به زیر آمده فرمودند که: یا علی ! تو پا بردوش من گذار واین اصنام را به زیر آور . پس من فرمـان حضرت پیغمبر (صلی‌الله علیه وآله وسلم) به جای آورده ، پا بردوش مبارك ایشـان گذاشتم وچون آن حضرت ازجای برخاستند من درآن وقت حالتی درخود مشاهده کردم که اگرچنان‌چه می‌خواستم می‌رسیدم به افق واطراف آسمـان‌ها ـ یعنی از برکت وعلو شأن حضرت پیغمبر آن مقدار خود را بلند می‌دیدم که دست من بـه اطراف آسمـان می‌رسید ـ پس بربالای خانهٔ کعبه برآمدم ودیدم صورتی چند از

مس ساخته وبر اطراف کعبه‌چیده شده، وآن‌هیا کل اصنام کفار قریش بود که آنها را جمع وبردور خانه گذاشته بودند . پس من آن بت‌ها را ازجانب راست وچپ و پیش وپس کعبه برمی‌داشتم وجمع می کردم . تاآن گاه که همهٔ آنهـا رابرداشتم وخانهٔ کعبه را ازآلایش آن بت‌ها پاك نمودم . پس حضرت رسول‌الله مرا فرمود که آن صورت‌ها وتماثیل راازبالا به زیراندازم . پس من آن بت‌ها را ازبالای‌خانهٔ کعبه به زیرانداختم‌وهمه را درهم‌می‌شکستم چنان که شکسته می‌شوندشیشه‌ها. پس فرودآمدم وبه اتفاق حضرت رسول‌الله روانهٔ منزل خود شدیـم ومن بروجهی می‌رفتم که سبقت می گرفتم برحضرت پیغمبر ، یعنی ازخوف‌آن که مبـادا در راه مشرکین عرب ما را دریابند تند وبه سرعت می‌رفتم . تاآن گاه که پنهان شدیم در خانه‌های خود ازخوف‌آن کفار قریش که اصنام ایشان را شکسته بودیم .

وچون بدین مقداراز احوال مکهٔ معظمه که دراین مقام مذکور شد کفایت در این رساله حـاصل‌آمد پس شروع می‌رود در تحریر بـرخی از احوال مدینهٔ مشرفه . بتوفیق‌الله الملك‌القدیر .

باب دوم

در ذکر مدینهٔ مشرفه

باب دوم

در ذکر مدینهٔ مشرفه

بدان که دراول نام او یثرب بوده وحضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم او را «مدینهٔ طیبه» خواندند. ومدینهٔ مشرفه داخل اقلیم دوم باشد از اقالیم سبعه ودر آنجا نخل خرما بسیار خوب به عمل می‌آید وبسیار می‌باشد واورا نخلستان‌ها و بستان‌ها باشد. وآب نخل وزرع اهل آن بلدهٔ طیبه اکثر آب چاه است. واو را سوری است استوار. و مسجد قریب به وسط آن شهر واقع شده و قبهٔ مطهر ومرقد منور حضرت پیغمبر (صلی‌الله علیه وآله وسلم) در طرف شرقی مسجد واقع است، وبر آن [1] خانه‌ای است مرتفع که میان آن و سقف مسجد اندك فرجه‌ای است. والحال آن خانه مسدود است ودر ندارد.

ودر بعضی کتب مذکور است که ازخواص مدینهٔ طیبه آن است که هرگاه غریبی داخل آن شهر شود بوی خوش از آن بلده به مشامش رسد وهمچنین عطرها در آن شهر خوشبوتر شوند.

وصاحب کتاب مجالس المؤمنین گوید که جماعت اصیل مدینهٔ طیبه از سادات رفیع الدرجات وغیرهم همیشه بر مذهب امامیه بوده‌اند، واز آن که مردم غریب

---

۱ ـ کذا.

واعراب آنجا مذهب اهل سنت داشته باشندقدحی درخوبی اهل آن شهر نمی کند ، چه پرظاهر است که اعتبار به حال آنهایی است که خلفاً عن سلف تا زمان حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از اهل آن بلدهٔ طیبه بوده‌اند واخذ دین امامیه از حاملان شریعت مقدسهٔ اثنی عشریه و پدران خودنموده‌اند .

و بعضی از فضلای امامیه حال متأصلان آنجا را ازجمله دلایل حقیت مذهب امامیه شمرده وگفته که : شك نیست که اهل بیت رسول‌الله (صلی الله علیه وآله) اعرف باشند به مذهب اواز غیر خود ، چنانچه اهل بیت پادشاهان و رؤسا اعرفند به مذهب‌وافعال‌واقوال ایشان ازغیرخود ، به سبب شدت ارتباط‌ایشان با او ، بعد ازاهل بیت جمعی که از شهر وپایتخت پادشاه باشند اعرف خواهندبود به سیرت‌آن وعدل وظلم ومذهب او ، وهمچنین اهل بلدی که اقرب است به شهر آن پادشاه اعرف‌خواهند بود به‌حال او ازجماعتی که بلادشان ابعد باشد ، به‌جهت وصول اخبار او به نزدیکان وسهولت اطلاع ایشان برحال او ، وچون این ثابت‌شد ظاهر گردید که اهل مدینهٔ رسول اعرفند به مذهب اواز غیر خود باآن که‌مدینهٔ طیبه هرگز بالکلیه خراب نشده باشد وهمیشه تا حال سلسلهٔ اسلاف به اخلاف پیوسته بوده ، واحادیث مرغبه در مجاورت‌آن بلدهٔ طیبه وارد شده ومالك‌بن‌انس که از اعاظم اهل مذهب امامیه‌است[1] اجماع اهل مدینه را حجت دانسته ، ودیگر آن که نوراسلام درآنجا ظهور یافت وارکان دین مبین درآن دیار سمت کمال و واستواری پذیرفت‌تاآن که بعضی بنابرآن گفتند که مدینه اشرف از مکه‌است. وچون ثابت شد که : اهل مدینه اعرفند به مذهب رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ازغیر خود ، واطلاع ایشان براسرارآن حضرت بیشتر ازدیگران است ، واجماع ایشان بنابر مذهب مالك‌بن انس حجت باشد ، ودیدیم وشنیدیم که جماعتی که

۱ــ کذا .

مدنی‌الاصل‌اند از سادات واتباع ایشان بر مذهب اهل‌بیت‌اند وهیچ مدنی‌الاصلی نیست که نه برطریقهٔ امامیه باشد، پس باید که مذهب امامیه حق باشد ومذاهب دیگر فاسد. وهوالمطلوب.

وشیخ طبرسی رحمه‌الله تعالی گفته که: درروی زمین دوشهر بزرگ باشد که مهبط وحی ومستقر رسالت بوده‌اند ومتأصلان آنجا همگی شیعه‌اند، واگر پدران ایشان را معلوم بودی که خلافت صحابهٔ ثلاثه حق است هرآینه‌فرزندان خود را به‌آن ارشاد ووصیت کردندندی وبه میراث‌طریقهٔ آباء به ایشان رسیدی چنان که متعارف ومعمول است. وحال‌آن که حقیقت احوال غیراین است بلکه پدران به فرزندان وصیت تدین به دین فرقهٔ امامیه کرده ومی کنند واین مذهب را حق ودرست می‌دانند. پس ظاهر شد که مدینهٔ مشرفه واهل‌آن که مدنی‌الاصل باشند فضیلت تمام براکثر بلاد ومتوطنین‌آن دارند. والله اعلم بالصواب.

باب سوم

در ذکر احوال کوفه

باب سیم

در ذکر احوال کوفه

بدان که کوفه از امهات بلاد اسلام بوده واول شهری که درمبادی فتح دیار عجم آن را بنا نموده بوده‌اند کوفه است . وچون پادشاهی وملك از بنی‌امیه به‌بنی العباس رسید اهل کوفه به‌جهت تشیع ومحبت خاندان مرتضوی راضی به‌خلافت اولاد عباس نبودند ، ودرایامی که منصورعباسی کوفه را پای تخت ومستقر سریر حکومت خودساخته بود نزدیك به‌آن‌شد که کوفیان لشکر او را براوعاصی‌سازند وخلل دربنیان قواعد سلطنت اواندازند ، پس چون منصور حال راچنین یافت از آنجا بیرون‌آمد وطرح بنای شهر بغداد انداخت وآنجا را دارالخلافه ساخت .

ودر کتاب احتجاج شیخ طبرسی وغیره مذکور است که چون معاویه بعداز وفات حضرت امام حسن(علیه‌السلام) درمقام انتقام ازشیعهٔ اهل‌بیت طاهرین(علیهم السلام) درآمد به‌هیچ کس ازاوآن قدرآزار وبلیه نرسید که به‌اهل کوفه رسید زیراکه اکثراهل کوفه‌شیعه بودند. وچون زیادبن ابیه ملعون[امارت کوفه‌یافت] شیعه را به دست‌آورده ، قتل وغارت می کرد وبعضی را دست وپا می‌برید وجمعی را بردارمی کشید وبرخی را چشم می کند وکور می‌ساخت وپاره‌ای را خان‌ومان آواره وپراکنده می گردانید تا چنان شد که کسی ازشیعه ظاهر نماند.

وشیخ طوسی(رحمه‌الله)ازعبدالله بن کوفی روایت می کند که گفت: درزمان بنی‌مروان من باجمعی ازاهل شهر خود به خدمت‌حضرت امام به‌حق ناطق جعفر بن محمدالصادق (علیه‌السلام) حاضر شدیم . آن حضرت ازما پرسید که‌شما ازچه جماعتید ؟ . عرض نمودیم که ازاهل کوفه .آن حضرت فرمود که درهیچ یك از بلاد ، ماآن قدر محب ودوست نداریم که درکوفه . بعد ازآن حضرت امام (علیه السلام) روی به ما کرده ، فرمود که :

ایها العصابة‌ان‌الله‌لهداکم من‌جملة الناس‌فاحببتمونا وابغضناالناس وبایعتمونا وخالفنا الناس ووافقتمونا وکذبنا الناس وصدقتمونا فاحیائکم (فمحیاکم) محیانا واماتتکم (مماتکم) مماتنا [1]

وحاصل معنی این‌کلمات‌آن است که آن حضرت (علیه‌السلام) خطاب به‌ما کرده ، فرمود که : ای جماعت ودوستان ما ! به درستی که حق‌ـسبحانه و تعالی ـ شما را هدایت وراه نموده مگرآن کس راکه اهل سنت ودشمنان‌ما از راه بیرون برده وگمراه کرده‌باشند (ومرادازناس دشمنان اهل بیت باشند) پس دوست‌داشتید شما ما را وناس دشمنی کردند وشما با ما بیعت کردید وناس مخالفت نمودند و شمایان موافقت وتصدیق قول ما نمودید وناس مخالفت وتکذیب قول ما کردند و شما ازآنهایید که موافق ومصدق ویاری کنندهٔ مایند پس زندگانی شما زندگانی ما (یاآن که احیاءِشمااحیاءِ ما)باشد وموت شما یا میرانیدن‌شما موت یامیرانیدن ما باشد (بنابر اختلاف نسخه‌ها) .

اما درزمان یزید (علیه‌اللعنه)اکثرمردم کوفه دین خود را به دنیافروختند وباآن که جزم به حقیت مذهب امامیه (رضوان الله علیهم) داشتند مع هذا بعضی به جهت دریافتن حکومت وجاه وشوکت ومال دنیا ، وبعضی به واسطهٔ سستی و

۱ـ بحارالانوار ۶۰ : ۲۲۲ به نقل از مجالس شیخ طوسی .

استضعاف دردین از خاندان رسالت وامامت روی گردان ، وملازمت واعانت خلفاء جور اختیار کردند وبر اهل‌بیت‌پیغمبر (صلی‌الله علیه وآله وسلم) به شمشیر خروج کردند . مگر اندك جماعتی‌ازمشایخ ومردم‌قدیم کوفه که‌آنها بردین ومذهب‌شیعهٔ اثنی عشریه همان باقی وراسخ ، ودر معاونت واطاعت وبیعت اهل بیت ثابت قدم بماندند واز بیم‌آن اشقیا اظهار دین‌خود نمی‌توانستند کرد . وپیوسته درآزار و محنت ومشقت ازخوف اعادی به سر می‌بردند وازایشان تقیه می‌نمودند .

ومخفی نماناد که شهر کوفه الحال به سبب غدر وحسد و کید ومکر ونفاق ودین به دنیا فروختن کوفیان‌خراب است‌وبه غیر ازمسجد کوفه ویك دوخانهٔ‌محقر خدام‌آن مسجد ، از شهر کوفه عمارت وبنای دیگر نمانده وبعضی تل‌ها وپشته‌ها و خرابه‌ها وآثارآن شهر مشاهده می گردد . نعوذبالله من زوال النعمة ونزول‌النقمة وسوء العاقبة ونسأله حسن المآل والخاتمة بمحمد وآله وعترته‌الطاهرة .

وچون‌ازذکراحوال کعبهٔ‌معظمه ومدینهٔ‌مشرفه و کوفه بدین‌قدر که مذکور شد کفایت حاصل آمد شروع در نوشتن احوال دارالمؤمنین [قم] که مقصود اصلی ما در این رساله باشد می‌رود. بتوفیق‌الله تعالی .

باب چهارم

درذکر احوال دارالمؤمنین قم

باب چهارم

در ذکر احوال دارالمؤمنین قم (صانه‌الله تعالی عن‌التلاطم والتصادم)

وان شاءالله تعالی مجموع احوال وخصوصیات این بلده در هفت فصل بیـان خواهد شد. بعون‌الله وحسن توفیقه.

ومخفی نماناد که دارالمؤمنین قم از آن بلاد است که همیشه دارالمؤمنین و مسکن شیعهٔ اهل‌بیت طاهرین (علیهم‌السلام) بوده است وبسیاری از اکابر ومجتهدین شیعهٔ امامیه از آنجا برخاسته‌اند چنـان که[1] احوال هریك از آنها به تفصیل مذکور خواهد شد ان‌شاءالله العزیز، وانتساب به این چنین شهری از اقوی[2] دلایل صحت عقیده باشد. والحمدلله الذی رزقنا الانتساب الیه.

۱ـ اصل: چنانچه.

۲ـ اصل: از اقوای دلایل.

فصل اول

در ذکر وجه نام نهادن این بلدهٔ کریمه به «قم»

و در این بـاب چند وجه گفته‌اند وهمهٔ آنها در این فصل مـذکور می‌شود . بتوفیق‌الله تعالی .

وجه اول :

آن که صاحب کتاب مجالس‌المؤمنین‌ذکر کرده که بلدهٔ کریمهٔ‌قم ازمداین مستحدثهٔ اسلامیه [1] است وداخل اقالیم چهارم است از اقالیم سبعه ، ومردم این‌بلده همیشه شیعهٔ امامیه بوده وهستند . وابتدای بنای‌آن در سنهٔ ثلاث وثمانین درزمان عبدالملك بـن مـروان بوده . و آن چنـان بوده است کـه عبدالرحمن‌بـن‌محمد بن اشعث بن قیس ـ که ازجانب حجاج بن یوسف امیر سیستان بود ـ چون بر او خروج کرد درلشکر اوهفده کس‌از علمای‌تابعین عراق بودند ، وچون[عبدالرحمن بن]محمدبن اشعث‌ازحجاج منهزم شدآن‌جماعت به ناحیت قم‌آمدند وازآن‌جمله این‌چند برادر بودند ، عبدالله واحوص‌وعبدالرحمن‌واسحق فرزندان سعد بن مالك عامر اشعری ، ودر این موضع چند قریه بود که یکی ازآنها کمیدان نام داشت و برادران مذکور درآنجا نزول کردند ، وبنی‌اعمام‌ایشان ازاین واقف شده ازعراق

۱ـ اصل: امامیه.

عرب بر ایشان جمع شدند ، وآن چندقریه را از کثرت عمارت به یکدیگر متصل ساختند و به نام کمیدان که نام یکی ازآن دیه‌ها بودآن مجموع می‌خواندند . و بعد ازآن ـ به جهت آن که اعراب کلام عجم را غیر فصیح می‌شمارند وهر گاه که لفظ عجمی به دست ایشان افتد وخواهند بر زبان خودجاری سازند هر گونه‌تصرف وتغییری که به خاطر ایشان رسد وطبعشان را خوش‌آید درآن می کنند ، وباهم می گویند که «اعجمی فالعب به‌ماشئت» یعنی این لفظکی است عجمی ، پس به‌این بازی کنید به‌هر نحو کـه خاطرخواه بـاشدـ پس اولا بعضی ازحروف کمیدان را انداخته وبعد ازآن ترخمیش نمودند« کم» شد وبعد ازآن « کم» را تعریب کردند و«قم» گفتند .

وحمزة بن الحسن‌الاصفهانی در کتابی که در چگونگی بنای اصفهان نوشته ذکر کرده که چون اعراب اشعری به قم‌آمدند در جوانب‌آن ناحیت خیمه‌هـای سیاه بر سرپا کردندوچندی بدین وضع‌می‌بودند تاآن گاه که قرار اقامت وسکنی در این موضع دادند ، پس در صحاری هفت قریه رحل اقامت انداختند وآن هفت قریه : ممجان وقزدان ومـالون وسکن وجمر وجلنباداد و کمیدان بود . وچون خانه‌های ایشان بدین هفت قریه بسیار شد وبه یکدیگر نزدیك گشتند ازنام‌های این هفت دیه« کمیدان» را اختیار کردندومجموع آن قری را« کمیدان» نام‌نهادند وبعد ازآن « کمیدان» را به نحوی که درروایت اول مذکور شد «قم» کردند .

وجه دوم :

آن که ابوعبدالله احمدبن محمد بن اسحق الهمدانی در کتاب بلدان ذکر کرده که قم‌را قمسارة بن‌لهراسب بنا کرده وبدان‌جهت به قم موسوم گشته . وبعضی گویند که نام قم‌درآخرایام‌مملکت‌فرس ازایام قبادتازمان یزدجرد «ویرانآبادان

کرد کواد» بوده یعنی خراب آبادان کرد قباد، زیرا که قباد در آن زمان که پیش پادشاه هیاطله می‌رفت بدان موضع رسید و آن را بسیار خراب دید و از جهت خرابی آن بازپرسید، گفتند که هر موضعی را که اسکندر خراب نموده است هیچ پادشاهی دیگر به عمارت آن رغبت نمی کند و این موضع از خراب کرده‌های اسکندر است. پس قباد فرمود تا آن را عمارت کردند و بدین نام موسوم بود تا آن که اعراب اورا به‌طریقی که در وجه اول مذکور شد به قم نامیدند.

ودر کتاب سیر الملوك عجم مذکور است که چون بهرام گور به‌جانب بلاد ارمنیه عزم و کوچ نمود اتفاق عبور او بر قریه‌ای بود از تخوم ساوه که آن را «طخرود» می‌خواندند وبدان قریه آتشکده‌ای بنا نهاد و آتش در آن برفروخت وبازاری در آن بنا نمود وقم ورستاقهای آن را بنا کرد و آن را «ممجان» نام نهاد که الحال مزرعه‌ای در قم بدین اسم موسوم است؛ و از قریهٔ مزدجان شروع در بارو کشیدن کرد وباروی قم را اول بهرام گور بنا کرد. والله اعلم.

وجه سیم:

آن که احمدبن ابی‌عبدالله برقی در کتاب بنیان ذکر نموده که قم در ابتدای حال مستنقع میاه بوده یعنی جای جمع شدن آب‌ها، وآب ثمیره وانار بار بدین موضع که الحال بلدهٔ کریمهٔ قم واقع است جمع می‌شد. وثمیره وانار بار دو قریه‌اند ازجملهٔ توابع ورساتیق قم واقعین در حوالی سرچشمهٔ قم. اما ثمیره نام رستاقی است که سر کردگان مقدمهٔ لشکر احنف بن قیس فتح آن نمودند وچون احنف در ثمیره که موضعی از عربستان است مقیم بوده اعراب قبیلهٔ او نیز این موضع ازقم را به واسطهٔ خواهش ومحبت به موضع اقامت احنف ثمیره نام نهادند. واما انار بار پس بدان که انار نام رودخانهٔ قم است و بار به معنی کنار رودخانه باشد و

چون آن قریه در کنار رود قم واقع بوده آن را انارباربار نام نهاده بودند که هنوزهم مشهور است**. والحال ثمیره در کنار رودخانه و انارباردورستا قند از جملهٔ رساتیق قم، وذکر آنها بعد از این به تفصیل مذکور خواهد شد.

پس چون آب ثمیره و انارباربار در موضع قم جمع می گردید و آن را از آنجا رهگذاری و به درشدی نبود بلکه در آن زمین می ماند و جمع می شد، و چون موضع مسیله بر اطراف وجوانب آن انواع گیاه رسته و علف زار گشته بود چنان که چراگاه دواب وایلخی ها بود واز کثرت نبات و گیاه وسبزی وخرمی به حدی بود آن موضع را به «دشت کبود» نام کرده بودند، وچون [موضع] جمع شدن آب را به عربی «قم» گویند وازاین است که آفتابه را «قمقمه» گویند وجمع آن «قماقم» بود، در هنگامی که اعراب به قم آمدند به اعتبار جمع شدن آب در زمین «دشت کبود» آن را به قم موسوم ساختند. والله اعلم.

وجه چهارم:

آن که بعضی گویند که این موضع چنان که مذکور شد مستنقع ومجمع آب های ثمیره وانارباربار بوده وبدین جهت علف زار ومرغزار گشته بوده، و راعیان وشبانان به واسطهٔ کثرت آب وعلف گرد بر گرد آن خیمه ها برپا کردند ومأوی گرفتند وخانه های ایشان را به فارسی «کومه» می نامیدند. پس به سبب مرورایام وکثرت استعمال دراین اسم تخفیف واقع شد وگفتند «کم» و چون اعراب در این موضع سکنی ساختند «کم» را تعریب کردند و قم گفتند.

وبعد از آن که این موضع سکنای جمعی از اعراب وغیرهم شد نهری از آن به طرف شهر ری جاری گردانیدند تا آب زیاد آن به آن جانب رود، وبه مرور ایام که آب در آن نهر می رفت ازاطراف خاك را می گرفت ومی شست تا آن گاه که رودخانه ای شد، والحال جاری است وآب های ثمیره وانار بار در آن می رود وآنچه

از زراعات قم زیادآید ازآن جا به مسیله می‌رود.

وبعضی گفته‌اند که برابر ثمیره وبرق رود چشمه‌ای‌بوده بسیار پرآب که‌آن را«کب» نام‌بوده وبیشترین‌آن‌آب که به زمین قم جمع می‌آمده از چشمهٔ «کب» بوده وبدین‌سبب این رودخانه‌به«کب‌رود»خوانده می‌شد. پس او را تعریب کردند وقمرود نامیدند والحال قریه‌ای ازتوابع قم که درسمت شهرری واقع است ودرآن زراعت بسیاری می‌شود به اعتبار نام رودخانهٔ قم به قمرود موسوم است.

وجه پنجم:

آن‌که روایت کرده[1] محمدبن‌الحرب‌از فضل ساباطی واوازعفان بصری واو از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمدالصادق (علیه‌السلام) کـه آن حضرت فرمود که: ای عفان، هیچ‌می‌دانی که بلدهٔ قم را چرا به این نام می‌نامند؟ او گفت که خدا ورسول اوبدان عالم‌ترند.

پس‌آن حضرت‌علیه‌السلام فرمود که‌آن را به جهت‌آن به قم نام نهاده‌اند که اهل‌آن بلده با قایم‌آل محمد جمع شوند و با اوقایم ومستقیم باشند واورا به‌دل و جان وزبان مدد ونصرت نمایند.

وجه ششم:

آن که ابو مقاتل دیلمی‌نقیب ری از حضرت‌امام‌علی‌النقی (ع) روایت‌نموده[1] و گفته که من ازآن حضرت شنیدم که فرمود: قم را به‌جهت‌آن قم نامیدند که‌آن بقعه‌ای است که ازطوفان‌نوح محفوظ ومصون‌ماند وقم قطعه‌ای است‌از بیت‌المقدس. و درایام‌حضرت نوح طوفان بدین مقام ــ که موسوم‌است به قم ــ رسیده وبدین جاباز

۱ــ کتاب‌قم، ترجمه: ص ۱۰۰ بااختلافی درضبط نام‌روایان حدیث / بحارالانوار ۶۰: ۲۱۶.

۲ــ کتاب قم، ترجمه: ص ۹۶/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۳.

ایستاده وبدان جهت به قم موسوم گشته.

وجه هفتم:

آن که جناب رسالت مـآب مصطفوی (ص) دروقت عروج ابلیس لعین را در این بقعه که به «ارض‌جبل» موسوم بود مشاهده فرمودند که نشسته وسر به زانوی مکر وحیله گذاشته، در فکر اغوا واضلال امت آن حضرت بود.

پس آن‌حضرت (ص)خطاب به آن ملعون کرده، فرمودند که: «قم‌یاملعون!». وبعد ازآن دیگر کسی او را به «ارض‌جبل» نخواند وبه قم مشهور شد. وحدیثی که دراین باب روایت شده باشرحش در فصل ذکر احادیث فضل دارالمؤمنین قم مذکور می‌شود. ان شاءالله تعالی.

فصل دوم

در ذکر احادیث واخبار وارده در فضیلت قم واهل آن بلدهٔ کریمه

پس اول اصل هر حدیث به عربی مذکور وبعد از آن شرحش بالاخره بـه فارسی خواهد شد مگر چند حدیث که عربی آنها به نظر محرر این رساله نرسیده بود. وعلی الله التوکل وهو حسبی ونعم الوکیل.

حدیث اول :

بدان که از جملهٔ احادیث وروایات شیعه در فضل دارالمؤمنین قم واهل آن بلدهٔ کریمه حدیثی است که روایت می کند حسین [1] بن علی بن بابویه قمی به اسانید صحیحه ازحضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفربن محمدالصادق (علیه الصلاة و السلام) به عبارتی که مفادآن به عربی این است که :

دخل علیه رجل فقـال یابن رسول الله انی ارید ان اسألك عن مسألة ماسألك [2] عنهـا احد قبلی ولایسألك عنهـا احد بعدی .

۱ــ در اصل مانند کتاب قم (ترجمه : ص۹۱) حسن بن علی ..که نـادرست است و درست حسین بن علی است که از راویان ومحدثان وبرادر صدوق بوده است .

۲ــ (حاشیهٔ نسخه :) لم یسألك ــ خ ل.

فقال(ع) :عساك تسألنى عن المحشر [1] ؟ فقال الرجل: اى والذى بعث محمداً بالحق بشيراً ونذيراً ما اسألك الاعنه. فقال :(ع)محشر الناس كلهم الى بيت المقدس ، الا اهل بقعة بارض الجبل يقال لهاقم فانهم يحاسبون فى حفرهم ويحشرون من حفرهم الى الجنة .

ثم قال (ع):اهل قم مغفور لهم .قال فوثب الرجل على رجليه وقال : يابن رسول الله هذا خاصة لاهل قم ؟ قال : نعم ومن يقول بمثل مقالتهم.

ثم قال (ع) الاازيدك ؟ قال : نعم . قال حدثنى ابى عن ابيه عن جده قال : قال رسول الله (ص) : لما عرج بى الى السماء نظرت الى بقعة بارض الجبل خضراء ارضه احسن من الزعفران واطيب رائحة من المسك و اذاً فيها شيخ بارك على رأسه برنس ، فقلت لحبيبى جبرئيل : ماهذه البقعة؟قال :فيها شيعة وصيك على بن ابى طالب . فقلت : فمن الشيخ البارك ؟ قال :ذاك ابليس ــلعنه الله ــ قلت فماذا يريد منهم ؟ قال :يريد ان يصدهم عن شيعة وصيك على ويدعوهم الى الفسق والفجور. فقلت لجبرئيل :اهو بى اليه، فاهوى بى اليه فى اسرع من برق الخاطف ، فقلت له : قم يا ملعون ! فشارك المرجئة فى نسائهم واموالهم، فان اهل قم شيعتى وشيعة وصيى على بن ابى طالب [2].

١ــ والمنشر ــ خل .

٢ــ كتاب قم : ترجمه: ص ٩٢ ــ٩٣/ بحار الانوار٦٠ : ٢٠٧ و ٢١٨ــ ٢١٩/ علل الشرايع ٢ : ٢٥٩ .

وشرح این حدیث ـ والله اعلم ـ آن است که حسین بن علی بن بابویه قمی گفت که شخصی به خدمت حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمدالصادق(ع) آمد و گفت : یابن رسول‌الله ، می‌خواهم که ازشما مسأله‌ای سؤال کنم که پیش از من وبعد از من کسی از او سؤال نکرده ونپرسیده باشد .

پس حضرت امام (ع) فرمود که : چنین می‌دانم که تو از محل و مکان حشر ونشر وبرانگیختن مردم از قبوروجای زنده شدن ایشان می‌خواهی بپرسی وازآن سؤال خواهی کرد .

پس آن مرد گفت: یابن رسول‌الله، به حق آن خدایی که حضرت محمد(ص) را به حق به خلق فرستاده تا ایشان‌را به بهشت بشارت دهدوازآتش دوزخ بترساند ـ که «بعثت بالحق بشیراً ونذیراً» ـ که من ارادهٔ سؤال وپرسیدن از غیر این مسأله نداشتم ، واز شما سؤال نمی کنم الاحکایت حشرو نشر هر قومی را .

پس حضرت صادق (ع)فرمود که :همهٔ خلایق را در بیت‌المقدس حشر ونشر واقع خواهد شد مگـر اهل بقعه‌ای [از] زمین جبل را که مردم‌آن موضع را در قبور ایشان‌حساب‌مشخص‌وازآن‌جا به‌بهشت‌محشورشوند. وبعدازآن‌حضرت‌امام(ع) فرمود که : اهل قم مغفور وآمرزیده‌اند .

راوی گوید که چون‌آن مرد این فضیلت دربارهٔ این بلدهٔ کریمه واهـل‌آن استماع نمود ، از جای خود برخاست وعرض کرد که : یابن رسول‌الله ، این‌فضیلت که بیـان فرمودید همین خاصهٔ ایـن شهر واهل اوست ؟ آن حضرت فرمود : بلی! خاصه ایشان است وجمعی را هم که قایل ومعترف به امامت وخلافت حضرت‌امیر-المؤمنین واولاد او باشند ازاین بهره‌ای باشد .

پس‌آن‌حضرت (ع) ملتفت‌به‌آن‌مرد شده ، فرمودند که : می‌خواهی ازبرای تو زیاده براین فضیلت که دربارهٔ قم وقمیان مذکور شد یاد کنم ؟ گفت : بلی! یابن

رسول‌الله . حضرت امام (ع) فرمود که حدیث کرد مرا پدرم امام محمدباقر (ع) واو از پدرش امام زین‌العابدین (ع) واواز جدش حضرت رسول‌الله (ص) که آن حضرت فرمود که : دروقتی که به معراج می‌رفتم نظر من بر بقعه‌ای ازبقاع زمین افتاد بسیار سبز وخرم ، وزمین وخاك او از زعفران نیکوتر وازمشك خوش‌بوتر بود .پس ناگاه‌درآن موضع‌پیری رادیدم به زانو درآمده وبرنسی برسرداشت (وبرنس کلاه بزرگی است که الحال لباس کشیشان باشد).

پس جبرئیل‌را گفتم که این چه بقعه‌ای‌است ومنزل ومأوی کدام قوم باشد ؟ گفت این بقعه‌ای باشد ازبقاع ارض که مسکن شیعهٔ وصی وپسرعم توعلی باشد.

پس گفتم که : یاجبرئیل ! این پیر که دراین موضع به زانو درآمده کیست؟ گفت این شیطان است‌ومی‌خواهد این‌طایفه را از وصی تو برگرداند وگمراه کند وبه فسق وفجورشان دلالت نماید .

پس گفتم : یا جبرئیل مرا نزدیك اوبر . حضرت جبرئیل مرا پیش اوآورد. پس گفتم‌او را که : برخیز ای ملعون !وازاین موضع‌دورشو ، وبرووباطایفهٔ‌ملحده مشارکت‌درزنان واموال ایشان نمای که اهل این بلده شیعهٔ من‌وشیعهٔ وصی وپسر عمم علی بن ابی‌طالب باشند .

حدیث دوم :

حدیثی است که‌روایت کرده‌آن را[1] محمدبن‌الحسن بن‌ابی‌الخطاب ازمحمد بن الحسن الحضرمی واو از محمدبن بهلول واو از ابی‌سلام العبدی واو ازحضرت امام به حق ناطق‌جعفربن محمدالصادق علیه‌السلام‌به این عبارت که به عربی‌حاصل آن این است که :

۱ــاسناد روایات در برخی موارد نادرستی‌هایی‌داردکه به همان‌صورت اصل نقل‌شد.

قال علیه‌السلام : ان قم لبلدنا وبلدشیعتنا وان‌ارضه مقدسة مطهرة قبلت ولایتنا اهل البیت لایریدهم احد بسوء الا عجلت عقوبته ، مالم یتحولوا احوالهم.فاذا فعلوا ذلك‌سلط الله علیهم جبابرة سوء . اما انهم انصار قائمنا ودعاة حقنا .ثم رفع‌رأسه‌الی السماء وقال: اللهم‌اعصمهم‌من کل‌آفة ونجهم‌من کل هلکة [1]

وشرح این حدیث- والله اعلم- آن است که ابومسلم عبدی به نحوی که‌در صدر حدیث مذکور شد روایت نموده ازحضرت امام جعفر صادق (ع) که فرمود: به درستی که دارالمؤمنین قم شهرماوشهر شیعیان ماست وبه تحقیق که خاك وزمین آن بلده پاك وپاکیزه ومقدس باشد وولایت وامامت ما اهل‌البیت را قبول نموده و ایمان به ماآورد، وهیچ احدی به مردم‌آن شهر بدی نخواهد وقصد دشمنی‌ایشان نکند مگر آن که‌حق‌سبحانه‌وتعالی که منتقم‌حقیقی است به زودی اورا-به‌مکافات بدخواهی اهل قم - به بلایی وعقوبتی گرفتار ومبتلا سازد .

مادام که اهل قم تغییر اوضاع واحوال خود نکنند واز این طریقهٔ مرضیه که دارند بر نگردند . وهرگاه ازاین روش وطریقه روی گردان شوند وافعال و اقوال ناپسند شیوه وشعار خود سازند ،حق - سبحانه وتعالی -مسلط سازد برایشان جباران وسرکشان بدکار را ، تا ایشان را به جزای خود رسانند .

وهان بدانید که اهل‌قم‌یاری‌دهندگان‌قائم ما یعنی‌حضرت صاحب‌الزمان(ع) ورعایت کنندگان حق مایند .

وپس ازآن ،آن حضرت (ع) سرمبارك به سوی‌آسمان کرد وفرمود کـه :

۱-کتاب قم ،ترجمه : ۹۳/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۸-۲۱۹.

خداوندا، نگاه دار اهل قم را در حفظ وحمایت خود ازجمیع آفات وبلیات، و نجات‌ده ایشان را از همهٔ مهالك وورطه‌ها.

حدیث سیم:

حدیثی است که آن‌را محمدبن یعقوب‌کلینی روایت کرده‌از یعقوب بن‌یزید و او ازابوالحسن کرخی واو از سلیمان بن صالح که: روزی ازروزها در خدمت حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله‌جعفر بن محمدالصادق (ع) فتنه‌های بنی‌عباس وآن چه از ایشان به سادات و شیعیان می‌رسید مذکور می گردید.

پس ما به خدمت‌آن حضرت عرض نمودیم که یا مولی! جان ما فدای تو باد، چون اوضاع‌روزگارچنین شد پس مفر وگریزگاه و ملجأ وپناه شیعیان کجا باشد؟ پس‌حضرت امام جعفرصادق (ع) فرمود که:

اذا عمت‌البلدان الفتن‌والبلایا فعلیکم بقم وحوالیها
ونواحیها فان البلایا مدفوع عنها [1]

وشرح این حدیث ـوالله اعلمـ آن باشد که حضرت امام (ع) فرمود که: هرگاه فروگیرد همهٔ شهرها را فتنه‌وبلا وآشوب، پس برشماست که پناه بریدبه شهر قم وحوالی و نواحی واطرافش به جهت‌آن که حق‌ـ سبحانه وتعالی‌ـ بلاها را از قم وولایات‌آن دفع کرده ومی کند.

حدیث چهارم:

واین هم حدیثی است که درهمین باب ایضاً ازحضرت امام به حق ناطق‌ابی عبدالله جعفر بن محمدالصادق (ع) مروی است. واین حدیث را سهل بن زیاد از حسین بن محمد کوفی‌واو از محمدبن حمزة بن قاسم علوی واواز عبدالله بن‌عباس

۱ـکتاب قم، ترجمه: ۹۷/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۷.

هاشمی واو ازمحمدبن جعفر واواز ابن داود واو ازپدر خود واو ازحضرت امام جعفرصادق (ع) روایت کرده که فرمود :

اذا اوعتکم داهیة فعلیکم بقم ونواحیها فانها مأوی القاطنین(و در بعضی نسخه‌ها«الفاطمیین » به عوض « قاطنین » واقع شده) وسراج المؤمنین [1]

وشرح این حدیث ـ والله اعلم ـ آن است که‌حضرت‌امام (ع) خطاب‌به‌شیعیان خود کرده ، فرمود که : هرگاه برسد شما را داهیه‌ای ـ یعنی حادثه وکارسختی‌بس دشوار از حوادث روزگار ـ پس برشماست که پناه به قم ونواحیش برید ودرآنجا مسکن ومقام گیرید که اوست مکان قاطنین یعنی جای متوطنین (یاآن که اوست جای فاطمیین یعنی جماعت سادات که از نسل حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام باشند) وآن بلدهٔ کریمه چراغ ونور ومحل راحت مؤمنین است .

حدیث پنجم :

حدیثی است که صاحب کتاب مجالس‌المؤمنین ترجمهٔ آن را در کتاب‌خود ذکر کرده وعربی‌آن به نظر محرر این رساله نرسیده بود که ایراد نماید وآن این است که [2] :

حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفربن‌محمدالصادق (ع) فرموده که :

۱ـ کتاب قم ، ترجمه : ۹۸/ بحار الانوار ۶۰ : ۲۱۴ ـ ۲۱۵ با اختلافی در ضبط متن عربی حدیث .

۲ـ در ترجمهٔ کتاب قم :۹۸ (وازآنجادر بحارالانوار ۶۰: ۲۱۵) این حدیث دنبالهٔ حدیث پیشین وجزئی ازآن است .

روزگاری پیدا شود که دوستان و محبان ما مسافرت[1] نمایند واز وطن‌های خود دوری اختیار کنند و مصلحت ایشان در اظهار دین و مذهب خود نباشد، تا آن که دشمنان ندانند که ایشان دوستان وانصار مایند وبدین جهت خون‌ها ومال‌های ایشان درامان باشد. و آن زمان روزگار تقیه باشد وهیچ احدی به قم واهل آن بلده بدی نخواهد مگر که حق سبحانه وتعالی اورا خوار وذلیل گرداند واز رحمت خویشش دور و بی بهره سازد.

حدیث ششم:

حدیثی است که از حضرت امیرالمؤمنین ویعسوب‌الدین علی‌بن ابی‌طالب (صلوات‌الله وسلامه علیه) مروی است که آن حضرت در خطبه‌ای از خطبه‌های نهج البلاغه فرموده که:

> سلام‌الله علی اهل قم ورحمة الله علی اهل قم. سقی الله بلادهم الغیث وینزل علیهم البرکات ویبدل‌الله سیئاتهم حسنات، هم اهل رکوع وخشوع وسجود وقیام وصیام. هم الفقهاء العلماء الفهماء. هم اهل الدین والولایة والداریة والروایة وحسن العبادة. صلوات‌الله علیهم ورحمة‌الله وبرکاته.[2]

وشرح این حدیث وحاصل معنی آن ــ والله اعلم ــ آن است که حضرت امیر المؤمنین (ع) در خطبه‌ای از خطبه‌ها که انشا فرموده به تقریبی دعای قم واهل آن بلدهٔ کریمه کرده وفرموده که: سلام خدای تعالی بر اهل قم باد، و سیراب گرداناد حق سبحانه وتعالی بلاد ایشان را ــ یعنی شهر ایشان وتوابعش را ــ ازباران رحمت، و

۱ــ چنین است در اصل. درترجمهٔ کتاب قم وبحار: منافرت.

۲ــ بحارالانوار، ۶۰:۲۱۷ به نقل ازترجمهٔ کتاب قم، نیزص ۲۲۸ ازمجالس المؤمنین.

نازل سازد وبفرستد بر ایشان برکت‌ها را ومبدل سازد بدی‌ها وگناه‌های ایشان را به خوبی‌ها و ثواب‌ها . این جماعت اهل رکوع وسجود وقیام یعنی شب بیداری واهل تهجد وروزه‌داری باشند . ایشان فقهاء وعلما وصاحبان فهم وادراك باشند . ایشان اهل‌دین وتشیع وجمع حدیث وروایت وحسن عبادت باشند زیرا که قائل ومعترف‌به ولایت اهل بیت‌طاهرین باشند وعبادت وبندگی ایشان بسیارخوب ومستحسن باشد . صلوات ورحمت وبرکات‌حق‌ـسبحانه وتعالی‌ـ برایشان‌باد .

حدیث هفتم :

حدیثی است که سعدبن عبدالله بن خلف ازحسن بن محمد بن سعید واو از حسن بن علی الخزاعی واواز حضرت امام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق روایت کرده به اسناد صاحب تاریخ قم ، وعربی این حدیث را نقل نکرده و به فارسی روایت کرده که جمعی ازحضرت امام جعفر صادق سؤال کردند وگفتند که ؛ یا اباعبدالله ، چون زمان حضرت قائم آل محمد شود ـیعنی صاحب الامر علیه‌السلام ظهور کندـ اهل قم کجا باشند که ما در بعضی روایات دیده‌ایم که‌بعضی از بلاد قم را خسف‌خراب کند ؟ حضرت امام (ع) فرمود : ویحکم ! یعنی وای بر شما که این اعتقاد دربارهٔ قم دارید .

به درستی که‌آن رادوموضع باشد یکی جبل ویکی بحر ، شما از کدام یك از‌آن دو موضع پرسید؟ گفتند : ما از مواضع جبال می‌پرسیم ، آن حضرت‌فرمود که: آن موضع را قم نامند وآن همیشه محفوظ و امن باشد و مردم همهٔ نواحی به‌آن پناه برند وآن خراب نگردد [1] .

حدیث هشتم :

وآن‌حدیثی‌است که ایضاًروایت‌شده‌ازحضرت‌امام جعفرصادق(ع) که‌فرموده:

۱ـ کتاب قم ، ترجمهٔ : ۹۴/ بحارالانوار ۶۰ :۲۱۲ .

الا ان لله تعالی حرماً و هو مکة . الا ان لرسول الله حرماً وهو المدینة . الا ان لامیرالمؤمنین حرماً و هو الکوفة . الا ان حرمی وحرم ولدی من بعدی قم . الا ان قم الکوفة الصغیرة . الا ان للجنة ثمانیة ابواب ، ثلاث منها الی قم . تقبض فیها امرأة من ولدی اسمها فاطمة بنت موسی ، تدخل بشفاعتها شیعتنا الجنة باجمعهم [1] .

وشرح خلاصهٔ مضمون این حدیث ــ والله اعلم ــ آن است که حضرت امام جعفرصادق (ع) فرموده که :بدانید وآگاه باشید که حق سبحانه وتعالی راحرمی است وآن مکهٔ معظمه باشد وحضرت رسول‌الله (ص) را حرمی است وآن مدینهٔ مشرفه باشد وحضرت امیرالمؤمنین (ع) را حرمی است وآن کوفه باشد .

پس بدانید که حرم من وحرم فرزندان من بعد از من بلدهٔ قم باشد وقم کوفهٔ کوچك باشد .

پس بدانید که دارالخلد بهشت را هشت دراست وسه در ازآن هشت در به قم گشوده می‌شود . وبه درستی که درآن شهر فوت شود دختری از اولاد من که نام او فاطمهٔ بنت موسی باشد وهمهٔ شیعیان ما به شفاعت او به بهشت داخل شوند.

حدیث نهم :

حدیثی است که ایضاً به اسانید صحیحه از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمدالصادق (ع) مروی است که جمعی از اهل بلدهٔ ری به خدمت آن حضرت حاضر شدند. حضرت پرسید که شما ازجماعت کدام شهرید ؟ . ایشان عرض نمودند که از مردم شهر «ری» . حضرت فرمود که : «مرحباً باخواننا القمیین!» یعنی خوشا

۱ـ کتاب قم ، ترجمه : ۲۱۴ـ۲۱۵/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۶و۲۲۸.

حال واوضاع برادران قمی ما .

پس آن جماعت بازعرض کردند که یا حضرت ! ما از اهل «ری»ایم . باز آن حضرت اعاده فرمودند که «مرحباً باخواننا القمیین!» . تاآن که سه مرتبه این نحو مکالمه میانهٔ ایشان و آن حضرت واقع شد .

پس بعد از آن حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی راحرمی است و آن مکهٔ معظمه است وحضرت پیغمبر راحرمی است وآن مدینه است وحضرت امیر راحرمی است وآن کوفه است وما را حرمی است و آن قم است . وزود باشد که مدفون شود در قم فرزندی از فرزندان من ، فاطمه نام وهر کس زیارت او نماید واین شرف دریابد او را بهشت واجب گردد .

وراوی گوید، که در هنگامی که حضرت صادق (ع) این حدیث را می‌فرمود هنوز حضرت امام موسی (ع) متولد نشده ومادرش به اوحامله نگردیده بود[1]. و ذکر آمدن حضرت فاطمه بنت موسی به دارالمؤمنین وفوت شدن وچگونگی دفن او بعد از این در فصلی علی‌حده خواهد آمد . ان شاءالله تعالی .

حدیث دهم :

واین حدیثی است که آن را ابوعبدالله الفقیه الهمدانی در کتاب بلدان ذکر کرده[2] به این عبارت که :

عن ابی موسی الاشعری انه سأل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) عن اسلم المدن وخیر المواضع عند نزول

۱ـ کتاب‌قم،ترجمه : ۲۱۴ ـ۲۱۵/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۶ـ۲۱۷ .

۲ـ مختصر کتاب البلدان : ۲۶۴/ کتاب قم ، ترجمه : ۹۰ـ ۹۱/ بحار الانوار ۶۰: ۲۱۷ـ۲۱۸/ عجایب‌المخلوقات طوسی : ۲۶۰ .

الفتن وظهور السيف . فقال (عليه السلام) : اسلم المواضع يومئذ ارض الجبل ، فاذا اضطربت خراسان ووقعت الحرب من اهل جرجان و طبرستان وخرب سجستان (*) فاسلم المواضع يومئذ قصبة قم ، وتلك البلدة التي يخرج منها انصار خير الناس اباً وجداً وجدة وعماً وعمة ، تلك التي تسمى بالزهراء، فيها موضع قدم جبرئيل (ع) وهو الموضع الذى ينبع منه الماء الذى من شرب منه امن من الداء ومن ذلك الماء عجن الطين الذى عمل منه كهيأة الطير ومنه يغتسل الرضا . ومن ذلك الموضع يخرج كبش ابراهيم وعصا موسى وخاتم سليمان بن داود (ع)

شرح ـ واین حدیث را ابوعبدالله فقیه همدانی در کتاب بلدان وصاحب تاریخ قم هردو نقل کرده‌اند به عبارتی که مذکور شد . وحاصل معنی آن به فارسی آن است که ابوموسی اشعری روایت کند که ازحضرت امیرالمؤمنین وامام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب (ع) پرسیدم که : یا حضرت ! به سلامت ترین شهرها وبهترین موضع‌ها چون فتنه‌ها ومحنت‌ها وهرج ومرج ظاهر شود وشمشیرها از غلاف برآید کدام بلده باشد .

حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود که به سلامت ترین موضع‌ها درآن وقت و درآن هنگام زمین جبل باشد .

پس چون برهم خورد وبه شورش آید خراسان ، ودر میان اهل جرجان و

* سجستان بلدة من بلاد المشرق وجرجان من بلاد خراسان وطبرستان من بلاد دار المرز (منه) .

طبرستان حرب وکارزار واقع شود وسجستان خـراب گردد پس به سلامت‌تـرین موضع‌ها در آن وقت وزمان قصبهٔ قم باشد . وآن بلده‌ای است که بیـرون می آیند از آن دوستان ومددکاران کسی که بهترین مردم است هم‌از جانب پدر وهم ازجانب مادر وهمچنین‌ازجـانب جد وجده وعم وعمه، وآن قصبه وناحیت را «زهرا»خوانند و احتمال دارد [1] [این که قم را زهرا گویند به جهت آن باشد که زهراء خضراء باشدوخضراء به معنی کبوداست وقم‌رادرقدیم« کبوددشت»هم‌می‌خواندند والله‌اعلم .

ودرآن بلدهٔقم است‌موضع قدم‌جبرئیل‌وآن چنان موضعی است که‌می‌جوشد وبیرون‌آیدآب آن چنانی که هر کس بنوشد از آن آب ، ایمن می‌شود ازدرد و مرض . وازآن آب است که سرشته شدآن گلی که حضرت عیسی ازآن گل‌صورت مرغی ساخت وبه برکت نفس عیسوی که درآن دمیده شد به قدرت خدای تعالی مرغی گردید وپروازنمود واز این‌چشمه حضرت‌امام رضا غسل‌خواهد کرد وازآن موضع گوسفند ابراهیم‌بیرون‌آمده از برای‌فدای‌اسماعیل وازآن موضع انگشتری حضرت سلیمان بیرون‌آمد وعصای حضرت موسی .

حدیث یازدهم :

وروی محمدبن الحسین بن ابی الخطاب عن محمد بن الحسن الحضرمی عن محمد بن بهلول عن مسلم العبدی عن‌ابی عبدالله‌الصادق‌قال : تربةقم‌مقدسة واهلهامنا ونحن‌منهم لایریدها جبار بسوء الاعجلت عقوبته نارجهنم .[2]

۱ــ در اینجا یك برگ مشتمل بر دنبالهٔ ترجمهٔ حدیث دهم تا اواخر شرح و ترجمهٔ حدیث یازدهم از نسخهٔ اصل افتاده است ودرنسخهٔ‌آقای‌محیط‌طباطبایی هم‌به نوشتهٔ‌خود ایشان نیست‌که‌براساس‌کتاب انوارالمشعشعین به‌گونه‌ای تکمیل‌شد.

۲ــ کتاب قم ، ترجمه : ۹۳/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۸ .

یعنی_ روایت‌شده از حضرت امام جعفر صادق (ع) که تربت قم مقدسه می‌باشد واهل قم از ما می‌باشند وما از ایشان . هیچ جباری قصد] [1] بدی با ایشان ننماید مگر آن که به زودی به آتش جهنم معذب ومعاقب گردد .

ودور نیست که وجه تسمیهٔ قم به «خاك فرج» این حدیث باشد چه حضرت امام (ع) فرمود که «تربة قم مقدسة» .

حدیث دوازدهم :

واین حدیث هم از حضرت امام جعفر صادق(ع) مروی است که آن حضرت خطاب با عیسی بن عبدالله قمی کرده ، فرمود که :

انتم منا وانتم شیعتنا حقاً [2]

شرح _ یعنی شما ازمایید وشما شیعهٔ واقعی مایید یعنی در دعوی تشیع صادقید .

حدیث سیزدهم :

واین حدیث به روایت سهل بن زیاد از علی بن ابراهیم جعفری از محمد بن فضل واو ازجمعی از روات حدیث شیعه از حضرت صادق ، همان حدیثی است که مذکور شد لیکن درصدر آن زیادتی هست ولهذا علی‌حده مذکور شد وعبارت آن این است :

وقال الصادق جعفر بن محمد (ع) وان لعلی قم ملکاً [3]

۱_ میان دو قلاب از انوارالمشعشعین ۱ : ۱۰۵ و ۱۰۹ و۱۱۳ .

۲_ ببینید : باب «ماروی فی عمران وعیسی ابنی عبدالله القمیین » در رجال کشی : ۳۳۱-۳۳۴ چاپ مشهد .

۳_ اصل : ملك .

يرفرف عليه بجناحيه ولا يريده جباراً بسوء الا يذيبه الله تعالـى
كما يذوب الملح في الماء. ثم قال(ع) لعيسى بن عبدالله القمي:
انتم شيعتنا ومحبونا ونحن منكم [1]

شرح ـ والله اعلم ـ آن که حضرت صادق (ع) فرمود که : به درستی که بـر بلدهٔ قم حق ـ سبحانه وتعالی ـ ملکی آفریده وموکل ساخته تا بال‌های خود بر سر آن فرو گذاشته ومی‌افشاند وحرکت می‌دهد وبه سبب آن برکت بر ایشان نازل می گردد، وهیچ جباری قصد ایشان به بدی ننماید مگر آن که خدای تعالی او را بگدازد و فانی گرداند چنان که نمك در آب گداخته می گردد .

پس آن حضرت روی مبارك به‌سوی عیسی بن عبدالله قمی کرده ، فرمود که: شما شیعیان و دوستان مـایید و مـا از شماییم وبه جهت شما درخواست و شفـاعت خواهیم کرد .

حدیث چهاردهم :

و این حدیث نیز از حضرت امـام به حق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) مروی است که فرموده :

ان قم لحرمنا اهل البيت [2]

شرح ـ یعنی به درستی که قم حرم ما اهل بیت است .

حدیث پانزدهم :

واین حدیثی است که بار از حضرت صادق (ع) مروی است که فرمود :

۱ـ کتاب قم ،ترجمه : ۹۹/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۷ با اختلاف درمتن .

۲ـ کتاب قم ، ترجمه : ۲۱۵/ بحارالانوار ۶۰ ، ۲۱۶ به عبارت : ان لنا حرماً و هو بلدة قم .

من تعدی علی اهل قم ذاب کما یذوب الملح فی الماء[1]

شرح ـ یعنی هر آن کس که تعدی وظلم بر اهل بلدهٔ قم نمود گداخته وفانی شد مثل آن که نمك در آب گداخته وفانی می گردد.

حدیث شانزدهم :

حدیثی است که آن را سهل بن زیاد رازی ازامام زادهٔ واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم واو از اسحاق بن ناصح روایت کرده که گفت : شنیدم که روزی حضرت امام ابوالحسن الاول (ع) می فرمود که :

بلدهٔ قم آشیانهٔ آل محمد ومسکن ومأوای شیعهٔ ایشان باشد اما جمعی از جوانان ایشان به سبب معصیت پدران خود واستخفاف وسخریهٔ ایشان به مشایخ و بزرگ تران ازخود زود باشد که هلاك ونابود گردند باآن که حضرت حق تعالی بلاها را از قم واهل آن به سبب بیزاری از دشمنان ما دفع کرده ودور گردانیده[2].

حدیث هفدهم :

حدیثی است که یعقوب بن یزید از محمدبن [ابی] عمیر واو از جمیل بن دراج واو از زرارة بن اعین روایت کرده که گفت من شنیدم از حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرمود :

اهل خراسان یك رنگان واعلام مایند واهل قم انصار واعوان مایند واهل کوفه اوتاد و محبان مایند[3].

۱ـ کتاب قم ، ترجمه : ۹۹/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۷ بااختلاف درمتن.

۲ـ کتاب قم ، ترجمه : ۹۸/بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۴ .

۳ ـ کتاب قم ، ترجمه : ۹۸/بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۴ .

حدیث هیجدهم :

حدیثی است که احمدبن عیسی الملقب بابن تغرة القمی از ابی اسحاق و او از حضرت امام علی‌بن موسی الرضا (ع) روایت کرده که فرمود :

ان للجنة ثمانیة ابواب وواحد منها لاهل قم ،فطوبی لهم ثم طوبی لهم [1]

شرح ـ یعنی به درستی که دارالخلد بهشت را هشت‌در باشد ویکی ازآن درهای هشت گانه مخصوص اهل‌قم باشد . پس خوشا حال‌ایشان ، خوشا حال ایشان که به چنین سعادتی فایزشده‌اند .

حدیث نوزدهم :

حدیثی است که از حضرت امام جعفر صادق (ع) مروی است که فرموده :

لولا القمیون اضاع الدین [2]

شرح ـ یعنی اگر چنان‌چه اهل بلدهٔ‌قم‌نمی‌بودند هرآینه دین ومذهب‌اهل بیت طاهرین (ع) ضایع وباطل می‌شد .

حدیث بیستم :

و این حدیثی است که‌آن را از امام زادهٔ‌واجب التعظیم والتکریم امام زاده عبدالعظیم به اسناد اوبه سوی حضرت‌امام حسن عسکری (ع)روایت کرده‌اند به این‌عبارت که :

عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی قال سمعت ابامحمدبن علی العسکری (ع) یقول : اهل قم واهل آبة مغفور لهم

۱ــ کتاب قم ، ترجمه : ۹۹/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۵ و۲۲۸ .

۲ــ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۷ به نقل ازترجمهٔ کتاب قم .

لزيارتهم جدی علی بن موسی بطوس . الا فمن زاره فاصابه
فی طريقه قطرة من السماء حرم‌الله جسده علی النار[1]

شرح ـ والله اعلم ـ آن است که حضرت امام علیه‌السلام فرمود که اهل بلدهٔ قم وقصبهٔ آبه مغفور و آمرزیده‌اندبه واسطهٔ زیارت کردن ایشان جدم علی بن موسی الرضا را به شهر طوس .

پس بدانید که هـر کس که زیارت کندآن حضرت را ، پس برسد او را در راه زیارت‌آن حضرت قطرهٔ بارانی ازآسمان ، حرام گرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش جهنم .

و مخفی نماناد که قصبهٔ آبـه که دراین حدیث مـذکور شدآن نیز همیشه «شیعه‌خانه» بوده وهر گز سنی درآنجا نمی‌بوده . واحوال‌آن هم در باب علی‌حـده مذکور خواهد شد . ان‌شاءالله العزیز .

حدیث بیست و یکم :

واین حدیثی است که در کتاب عیون اخبارالرضا (ع) مذکور است به ایـن عبارت که :

روی محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن‌بابویه القمی عن تمیم بن عبدالله بن تمیم القرشی عن ابیه عن احمد بن‌علی‌الانصاری عن ابـی‌الصلت‌الهـروی انه قـال : خدمت الرضا (ع) فجائه جماعة من اهـل قم فسلموا علیه فرد علیهم الجواب واجلسهم‌من‌قربه وقال مرحباً بکم واهلاً فانتم‌شیعتنا

---

۱ ــ بحار الانـوار ۶۰ :۲۳۱ / عیون اخبـار الرضـا ۲ : ۲۶۰/ وسائل الشیعه ۱۰ : ۴۳۸ .

حقاً وسيأتي يوم تزورونني بطوس وفيه تربتي . الا فمن زارني
وهو علي غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه [1]

شرح ـ ابوصلت هروی به اسنادی که درصدر حدیث مذکور شد گفت که روزی در خدمت حضرت امام رضا(ع) حاضر بودم که جماعتی از اهل قم آمدند وسلام کردند . پس آن حضرت جواب سلام ایشان را داد ودر نزدیك خود نشانید و فرمود که خوش آمدید وصفا آوردید ! شمایید شیعیان واقعی ما ، وزود باشد که بیاید روزی که شماها زیارت من نمایید به طوس ، ودر آن شهر تربت من باشد . پس بدانید که هر کس زیارت من کند وحال آن که غسل کرده باشد بیرون رود از گناهان خود وپاك شود چون روزی که از مادر خود متولد شده باشد .

حدیث بیست ودوم :

حدیثی است که آن را انس بن مالك روایت کرده و گفته که : روزی در خدمت حضرت رسول (ص) نشسته بودم که حضرت امیرالمؤمنین (ع) درآمد. پس حضرت رسول او را در بر گرفت ومیان هردوچشمش بوسه داد وفرمود که :

یا علی ! حق تعالی ولایت ومحبت ترا برمجموع آسمانها وزمینها عرض فرمود پس آسمان هفتم در قبول کردن آن سبقت گرفت وحق تعالی اورا به پاداش این به عرش کرامت فرمود واورا محل وجای عرش ساخت ، وبعد ازآن آسمان چهارم قبول کرد واو را به بیت المعمور مشرف فرمود ، و بعد ازآن آسمان دنیا قبول نمود واورا به این قنادیل درخشنده زینت داد ، وزمین مدینهٔ طیبه قبول کرد

۱ـ عیون اخبارالرضا۲ : ۲۶۰/ وسائل الشیعه ۱۰ : ۴۴۶/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۳۱ با اختلافی درمتن حدیث اینچنین :

کنت عندالرضا(ع) فدخل علیه قوم من اهل قم . . فرد علیهم وقربهم ثم قال لهم... یأتی علیکم زمان تزورون فیه تربتی بطوس .

واو را به وجود من مکرم فرمود، وزمین کوفه قبول نمود وبه وجود وحضور تو مشرف گردید، وبعد از آن زمین قم قبول کرد واورا به وجود عرب کرامت فرمود؛ ودری ازدرهای بهشت بدان گشاده گردانید[1] .

حدیث بیست وسوم:

وهم به روایت انس[2] از حضرت امام جعفر صادق (ع) مروی است که آن حضرت فرمود که: حق تعالی به شهر کوفه بر همه شهرها حجت گرفت وبه شهر قم برهمهٔ اهل مشرق ومغرب ازانس وجن حجت گرفت. وبعد از آن فرمود که: دین واهل آن به قم خوار باشند واگرنه چنین بودی مردم به قم ونواحی آن ازاطراف عالم به آن شتابان شدندی، وچون مردم بدانجا مسارعت نمودندی به سبب کثرت وانبوه مردم، قم خراب شدی واهل آن باطل گشتندی.

وحق سبحانه وتعالی را دیگر به قم و اهل آن بر سایر شهرها ومردم آن بلاد حجت باقی نماندی، وچون حجت خدا باقی نباشد آسمان‌هاوزمین‌ها برجای خود نمانندوخلایق طرفة‌العینی بر یکدیگر مناظره وحجت نیاوردندی. ودرهمهٔ اوقات وساعات بلا از قم واهل آن مدفوع است. وزود باشد که روزگاری آید که خدای تعالی را برهمهٔ خلایق حجت باشد به قم واهل آن، واین درزمان غیبت قائم

۱ـ کتاب قم، ترجمه: ۹۴ـ۹۵/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۲.

۲ـ درکتاب قم این حدیث را پس ازحدیث پیشین ـ که آنرا به نقل«راوی» به چهارواسطه از «انس» روایت می کند ـ نقل نموده ودر آغاز این حدیث می‌گوید: «وهم از وی روایت است» که ضمیر «وی» به «راوی» بر می گردد (وشاید در اصل نیزمانند جملهٔ پیش‌تر: «وهم از راوی روایت است» بوده). مؤلف ما به خطا پنداشته است که‌مقصود از «وی» انس ـ راوی نخستین حدیث پیش ـ است.

آل محمد باشد وقم واهل آن قایم مقام حجت شوند تا هنگام حضور وظهور او (ع).
واگر چنانچه حق تعالی قم واهل آن راقایم مقام قائم آل محمد نکردی ازمدت غیبت او تا هنگام ظهورش ، عالم به زمین فروشدی ! واهلش منقرض گردیدی.

و به درستی که فرشتگان همیشه بلا را ازقم واهل آن دفع می کنند وهیچ جباری و گردن کشی به قم واهل آن بدی نخواهد مگر آن که حق سبحانه وتعالی شکنندۀ گردن او باشد وقمع قهر او کند واو را از قم واهل آن به چیزی دیگر مشغول نماید واورا به داهیه‌ای ومصیبتی ودشمنی مبتلا گرداند تاآن که اهل قم از او درامان مانند .

بعد ازآن فرمود که حق تعالی جبابرۀ روی زمین را در ایام دولت ایشان ذکر قم واهل آن ازخاطر ببرد تـا ایشان قم واهلش را فراموش نمایند چنانچه حق را فراموش وازیاد خدا غافل گشته‌اند[1] .

حدیث بیست وچهارم :

واین حدیث نیز به اسـانید صحیحه از حضرت امـام به حق نـاطق جعفـر بـن محمد الصادق (ع) مـروی است کـه آن حضرت روزی یـاد کوفه می‌فرمود و می گفت که :

عن قریب باشد که کوفه ازشیعیان ومؤمنان خالی گردد وعلم ودانش واهـل آن درآن ناپدید گردند چنـان کـه مـار در سوراخ پنهـان ونـاپـدید می‌شود . پس علـم ودانش بـه شهری ظـاهر گـردنـد کـه او را قم گـویند وعلم مکنون و سر مخزون درآن شهر ظاهر ومعدن اهل فضل وعلم شود وازآنجا به اطراف منتشر گردد به حیثیتی که برروی زمین دیگر مستضعفی وسست اعتقادی نماند تا حدی که

۱ــ کتاب قم ، ترجمه : ۹۵/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۳ .

زنان پرده‌نشین هم در پرده‌ها به علم امامت وولایت عالم گردند واین معنی نزدیك غیبت وناپدید شدن قائم‌آل محمد باشد .

پس حق تعالی قم واهل اورا حجت گرداند بـر خلق ، واگرنه چنین بودی زمین آنچه را بـر روی اوست به خود فرو بردی و خلایق را بر یکدیگر حجت نماندی .

وهمچنین همیشه علم ودانش ازقم به دیگر شهرها منتشر گردد تا آن که به مشرق ومغرب برسد ، وچون حـال بدین منوال گـردد حجت خدای تعـالی بـر خلق مؤکد گردد و هیچ کس نماند که از اهل قم علم ولایت وامامت بدو نرسد ونرسانند .

پس نزدیك آن وقت حجت خدای تعالی (یعنی قائم‌آل محمد) ظهور کند و برهمهٔ خلایق اطاعت وانقیاد او واجب ولازم بود . وچون اطاعت اونکنند موجب عذاب و سخط الهی گـردند زیراکه حق تعالی خلق خود را معذب نسازد و از ایشان انتقام نکشد مگر پس‌از انکار ایشان مرآن کس راکه حجت خدا باشد بر ایشان [1] .

حدیث بیست و پنجم :

حدیثی است کـه‌آن را ابومقاتل دیلمی نقیب روایت کرده از حضرت امـام علی‌النقی (ع) که ازاو شنیدم که‌می‌فرمود که:چون حضرت‌رسول(ص) را به معراج بردند درآسمان چهارم قبه‌ای دید از نور که :آن‌را چهارر کن بود وچهاردر.

ازحضرت جبرئیل پرسید که این چه قبه[یی] است که مـن درهمهٔ‌آسمـان بهتر ونیکوتر ازاین قبه ندیدم؟ جبرئیل گفت که : یا رسول‌الله ! این مثال شهری

۱ـ کتاب قم ، ترجمه : ۹۶/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۳ .

است که آن را قم گویند ومؤمنان دراو جمع شوند وانتظار شفاعت تو کشند تا آن که تو در روز قیامت وحساب شفیع ایشان گردی وهمچنین انتظار مهدی وشفاعت کردن او دربارهٔ ایشان کشند [1].

حدیث بیست وششم :

حسن بن یوسف ازخالد بن یزید واو ازحضرت امام به حق ناطق جعفربن محمدالصادق (ع) روایت کرده که فرمود که :

حق ـ سبحانه وتعالی ـ از جمیع شهرها کوفه وقم و تفلیس را برگزیده است [2].

حدیث بیست وهفتم :

حدیثی است که احمدبن خزرج بن سعد از برادر خود موسی بن خزرج روایت کرده که او گفت من شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که مرا فرمود که :

ملازم باش به قم وبدان متمسك شو ، ودرآنجا ساکن باش . وبعد ازآن سه مرتبه فرمودند که « ونعم الموضع ورواردهار» یعنی نیك موضعی است ورواردهار [3].

والحال « ور» و «اردهار» دوروستاقند از رساتیق جبل دارالمؤمنین قم .

وایضاً روایت شده ازحضرت امیرالمؤمنین (ص) کـه درخطبه‌ای کـه دروقت بیرون آمدن ازبصره بعد از وقوع جنگ جمل در بیان ذکر حروب انشاء فرموده،

---

۱ ـ کتاب قم ، ترجمه : ۹۶ ـ ۹۷/ بحار الانوار ۶۰ : ۲۰۷ـ ۲۰۸/ اختصاص مفید : ۱۰۱ .

۲ـ کتاب قم ، ترجمه : ۹۷/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۳ـ۲۱۴ .

۳ـ کتاب قم ، ترجمه :۹۷/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۴ .

ذکر ویاد نمود که : «حسنی» ملك طبرستان خروج کند بالشکری انبوه ازسوارو پیاده ، وبیاید تا به بلدۀ نیشابور وآن را فتح نماید واموال آن را برلشکر قسمت نماید وبعد ازآن به اصفهان توجه نماید وبیاید تا به قم . و زود باشد که اورا با اهل قم واقعه‌ای عظیم روی دهد ودرآن خلقی بسیار هلاك شوند وشکست بر اهل قم آید وایشان هزیمت نمایند وفرزندان وعیال ایشان را اسیر نمایند و منزل‌های ایشان را غارت کنند وخانه‌ها را خراب کنند ومردم قم پناه به کوهی برند که آن را «وراردهار» گویند و«حسنی» چهل روز به شهر ایشان باشد ودو نفر از مردم قم را بر کرج بردار کشد وبیست نفر را به قتل رساند [1] .

حدیث بیست وهشتم :

حدیثی است که آن را محمد بن الیسع از پدر خود واو ازجدش واو از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود که :

چون زنان برزین‌هابرپشت اسبان سوار شوند واز ایشان بوی خوش به‌مشام مردان بیگانه رسد [2]

« فالهرب ، الهرب ثم الهرب »

یعنی درآن‌هنگام‌اعتزال جویید وازمیان‌مردم کناره گیرید وسخت‌بگریزید ازهمسایگی ایشان .

پس گفتم : جعلت فداك ! درآن وقت به کجا گریزیم وپناه به کدام موضع بریم ؟ فرمود که : به کوفه ونواحی آن وبه قم وحوالی آن که ازاین هردو موضع

۱ــ کتاب قم ،ترجمه: ۹۹ــ۱۰۰/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۵ .

۲ــ «چون مفقود شود امن دربلاد ومردمان برپشت اسبان نشینند وازنان وبوی خوش اعتزال‌نمایند . . » (نسخ چاپی وخطی ترجمۀ کتاب قم .نسخۀمجلسی نیز چنین بوده است).

بلامصرف ومدفوع باشد [1].

حدیث بیست و نهم:

حدیثی است که روایت کرده محمدبن احمدبن عیسی ازمحمدبن خالدالبرقی از بعضی اصحاب از امـام به حق ابی‌عبدالله جعفربن محمدالصادق (ع) که گفتند: روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودیم و به هیچ گونه حرف خراسان در میـان نبود. پس حضرت امام (ع) خود ابتدا کرده، فرمود که: «خراسان! خراسان! سجستان! سجستان!» گویا که می‌بینم ومشاهده می کنم که اهل ری برشتران بر نشسته‌اند و به جانب قم می‌رانند، واین گاهی باشد که پنج یك‌دودانگ‌ازلشکر این دو موضع روی بدیشان آورده باشد [2].

ومخفی نماناد که «سجستان» بلده‌ای ازبلاد مشرق باشد.

حدیث سی‌ام:

حدیثی است که بعضی‌از اصحاب روایت کرده‌اند که روزی درخدمت‌حضرت امام جعفرصادق (ع) حاضر بودیم‌این آیت برخواند که:

حتی اذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً لنااولی
بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولا [3].

پس ما گفتیم که: جعلت فداك [4]! یا مولا! این گروه‌بندگان کدام‌طایفه‌اند واز اهل کدام بلده‌اند؟ حضرت امام (ع) سه مرتبه فرمودند که:

۱ـ کتاب قم، ترجمه: ۹۷ـ۹۸/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۴.

۲ـ کتاب قم، ترجمه: ۹۹/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۵.

۳ـ قرآن کریم، آیهٔ ۵ سورهٔ اسراء (۱۷).

۴ـ کذا. درست: جعلنافداك.

هم والله اهل قم ، هم والله اهل قم ، هم والله اهل قم[1] .

یعنی : به خدا سوگند که ایشان اهل قم باشند .

حدیث سی ویکم :

حدیثی است که آن را علی بن عیسی روایت کرده ازعلی بن ربیع بن سلیم و او از صفوان بن یحیی بیاع السابری که گفت :

روزی درخدمت حضرت ابی الحسن علی بن ابی طالب (ص) نشسته بودیم که حرف قم واهل آن بلده ومیل کردن ایشان باحضرت امام محمد مهدی (ع) مذکور گردید . حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود که :

«رضی الله عنهم» یعنی خدا از ایشان راضی وخوشنود باشد . وبعدازآن فرمود که : یك در ازجملهٔ هشت دربهشت به قم گشاده می گردد واهل قم برگزیدگان شیعهٔ ما باشند وحق سبحانه وتعالی محبت وولایت ما را درطبیعت وطینت ایشان جای داده ودوستی اهل بیت غریزی وجبلی ایشان است[2] .

حدیث سی ودوم :

ودربعضی از روایات شیعه آمده که حضرت امام (ع) فرمود که :

به سبب خوبی وامن بودن بلدهٔ قم آن مقدار عمارت درآن بسیار شود ومردم درآنجا جمع وسکنی نمایند که قیمت زمین آن به نوعی زیاده گردد که آن مقدار ازآن که اسبی درآن توان بستن ، به هزار درهم خرید وفروش شود[3] .

حدیث سی وسوم :

حدیثی است که احمدبن محمد بن عیسی روایت کرده از محمد بن خالد

۱ـ کتاب قم ، ترجمه : ۱۰۰/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۶.

۲ـ کتاب قم ، ترجمه : ۱۰۰/بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۶ .

۳ـ کتاب قم ، ترجمه : ۹۹/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۵ .

البرقی و او از سعدبن سعد الاشعری واواز جمعی از اصحاب امام جعفر صادق(ع) که فرمود :

چون بلادرجهان منتشر وظلم شایع شود کوفه واهل آن واهل نواحی آن ایمن باشند ودر رفاهیت وراحت و فراغت گذرانند وهمچنین قم که از بلادجبل است به سلامت ماند ونیك موضعی باشد مر مرد خائف طائف را [1] .

حدیث سی وچهارم .

حدیثی است که سعدبن عبدالله ابی خلف روایت کرده ازحسن بن محمدبن سعد ازحسن بن علی الخزاعی واواز عبدالله بن سنان واو از حضرت امام جعفر صادق(ع) که درآخر حدیثی می‌فرماید که :

وای بر ری ومردم آن از جهت دوطرف ودوبال آن ، چه امنیت وسلامت آن ازجهت قم است . گفتند : یا اباعبدالله ! دوجناح و دوطرف ری کدامند ؟ حضرت امام (ع)فرمود که یکی بغدادودیگری خراسان است . پس به تحقیق که شمشیرهای خراسانیان وبغدادیان درری به یکدیگر برسند ،پس حق سبحانه وتعالی درعقوبت ایشان تعجیل فرماید وایشان را هلاك گرداند ، پس اهل ری بدین سبب پناه به قم برند که مأمن شیعیان است ودرمیانهٔ اهل قم ایشان به امن واستراحت بنشینند و از قم به موضعی که آن را «اردستان» گویند نقل نمایند [2] .

حدیث سی وپنجم :

حدیثی است که ابومقاتل دیلمی نقیب ری از حضرت امام علی النقی(ع) روایت کرده که از آن حضرت شنیدم که فرمود :

۱ــ کتاب قم ، ترجمه : ۹۷/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۴ .

۲ــ کتاب قم ، ترجمه : ۹۴/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۲.

قم قطعه‌ای است از بیت‌المقدس، ودرزمان نوح (ع) طوفان بدین مقام‌رسید و بایستاد ولهذا به «قم»مسمی شد[1].

واین حدیث در فصل اول این باب نیز مذکور شده، به اندك تفاوتی.

حدیث سی وششم:

حدیثی است که ابن بابویه قمی به اسانید صحیحه ازحضرت علی‌بن‌موسی‌ـ الرضا (ع) روایت کرده که فرمود در حالی که خطاب با مردم قم می کرد که:

مرحباً بكم! انتم شيعتنا حقاً[2].

شرحـ یعنی خوشا حال واحوال شما، زیرا شما شیعیان واقعی مایید.

حدیث سی وهفتم:

واین حدیثی است که آن را شیخ صدوق در کتاب عیون اخبارالرضا(ع) از حضرت امام علی بن‌موسی الرضا (ع) روایت نموده که آن‌حضرت به سعد بن عبدالله قمی فرمود که:

يا سعد! هل عندكم قبر؟ فقال له: نعم! جعلت‌فداك، عندنا قبر فاطمة بنت موسى بن‌جعفر (ع). فقال: يا سعد! من زارها فله الجنة (اوفهو من اهل الجنة)[3].

شرح ـ والله اعلم ـ: یعنی آن حضرت (ع) ازسعد سؤال فرمود که: آیا در پیش شما یعنی در شهر شما قبری از اولاد ماهست؟ سعد گفت: بلی، جعلت‌فداك! درشهر ما قبر حضرت فاطمه دختر حضرت امام موسی (ع) هست.

۱ـ کتاب قم، ترجمه: ۹۶/ بحارالانوار ۶۰: ۲۱۳.

۲ـ عیون اخبارالرضا ۲: ۲۶۰/ بحارالانوار ۶۰: ۲۳۱/ وسائل‌الشیعه ۱۰: ۴۴۶.

۳ـ بحارالانوار ۱۰۲: ۲۶۵ـ۲۶۶ (این روایت به این شکل در عیون اخبارالرضا نیست).

پس حضرت امام (ع) فرمود که : یا سعد ! هر آن کسی که او را زیارت کند مر او راست بهشت (یا آن که او از اهل بهشت است) .

حدیث سی وهشتم :

واین حدیث هم ازجملهٔ روایاتی است که دلالت برخوبی قم واهل آن می کند وآن این است که :

شیخ زکریابن آدم قمی درراه حج با حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) هم کجاوه ورفیق بود وآن حضرت (ع) از کمال الطاف ومحبتی که با مردم قم وخصوصاً با شیخ مزبور داشت خطاب با او کرد که [1] :

یا شیخ ! ان حجی مبارك بقدومك . فقال الشیخ : یابن رسول الله ، انی ارید الخروج باهل بیتی عن القم [2] فقد کثرت السفهاء فیه فقال (ع) : لاتفعل ذلك فان البلاء یدفع بك عن اهل قم کما یدفع البلاء عن اهل بغداد بابی الحسن الکاظم (ع) [3] .

شرح ـ یعنی که ای شیخ زکریابن آدم قمی ! به تحقیق ودرستی که حج من مبارك گردیده به سبب رفاقت وآمدن تو به طواف کعبهٔ معظمه .

۱ـ در مصادر نیست که این گفتگو درسفر حج میان حضرت ثامن الائمه (ع) وزکریابن آدم رد وبدل شده باشد.

۲ـ کذافی الاصل.درکشی : «قلت للرضا(ع) :انی ارید الخروج عن اهل بیتی فقد کثر السفهاء فیهم . فقال : لاتفعل فان اهل بیتك یدفع عنهم بك کما یدفع عن اهل بغداد بابی الحسن الکاظم» (رجال کشی : ۵۹۴ چاپ مشهد) .

۳ـ سطر اول متن ساختهٔ مؤلف است وباقی آن که حدیث است درترجمهٔ کتاب قم : ۲۷۸ وبحارالانوار ۶۰ : ۲۱۷ نقل شده است .

پس شیخ به خدمت آن حضرت عرض نمود که : یابن رسول‌الله (ص) ، من ارادهٔ آن دارم که با اهل بیت خود از بلدهٔ قم بیرون آیم و به جای دیگر سکنی سازم و از آن شهر جلای وطن نمایم زیرا که سفهاء و بی‌عقلان در آن شهر بسیار شده‌اند و علماء خوار و ذلیل باشند .

پس حضرت امام رضا (ع) به شیخ فرمود که این کار را مکن و این سخن را مگوی که به تحقیق که بلا به سبب وجود تو درقم، از اهل آن بلده مدفوع باشد چنان که بلاها از اهل بغداد به‌سبب بودن قبر حضرت امام موسی (ع) در آن مدفوع و مصروف است .

و مخفی نماناد که شیخ جلیل مزبورالحال دردارالمؤمنین قم مدفون است در مقبرهٔ بابلان که به «مقبرهٔ مشایخ» معروف است و در میانهٔ روضهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه (علیهاالسلام) و مزار شیخ ابن بابویه واقع است و شیعیان قم به زیارت آن اقدام می‌نمایند [1] .

حدیث سی و نهم :

حدیثی است که آن رامحمدبن الحارث از جمعی ازاصحاب روایت کرده که

۱ــ در حاشیهٔ برگ دراینجامتن‌حدیثی این چنین یادداشت شده که‌گویا می‌خواسته‌اند آن را به جای حدیث ۳۸ بگذارند :

«فی کتاب الاختصاص فی‌خبر المعراج‌ما حاصله : ان رسول‌الله (ص) رأی فی‌السماء الرابعة قبة حمراء احمر من زعفران واطیب ریحاً من المسك . لها اربعةارکان علیها استبرق ، فسأل جبرئیل عنها فقال : هی مثال وصورة لقم موطن شیعة اهل بیتك . فسأل الراوی عن مولانا باقرالعلوم (ع) : متی‌کان فرجهم ؟ قال (ع) : اذا ظهرالماء وفارعن اراضیهم ــ اومثل ذلك ــ (اختصاص مفید : ۱۰۱) .

گفتند که امام به حق ناطق جعفربن محمد الصادق (ع) فرمود که :

چون اهل قم با قائم آل محمد (ع) جمع شوند وبا او قائم ومستقیم باشند و واورا به دل وجان وزبان نصرت ومدد نمایند ، لهذا آن بلده را «قم» نام نهاده‌اند[1].

واین حدیث مفصلا درفصل وجه تسمیهٔ این بلده به قم مذکور شد.

حدیث چهلم :

حدیث آمدن حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا (ع) به دارالمؤمنین قم است . وآن این است که روایت شده که چون مأمون ازجانب خراسان کس به مدینه به خدمت حضرت امام رضا(ع) روانه نمود وازآن حضرت التماس ودرخواست تشریف آوردن وحضور به حدودخراسان نمود تاآن که تفویض امر خلافت وولایت عهد وامامت به آن حضرت نماید واقرار به حقیت او کرده ، دست بیعت ازامت بـه جهت حضرت امام (ع) بگیرد . و به رسول وفرستادهٔ خود کـه بـه خدمت حضرت فرستاد سفارش وتأکید نمود که آن حضرت را از مدینهٔ مشرفه به اهواز که نواحی بهبهان ودهدشت است آورند واز اهواز به عراق عجم آورده ، ازآنجـا به خراسـان برند .

وجهت آن که از اهواز بیایند آن بود که اگرچنـان چه از راه عراق عرب آیند مبادا چون در کوفه جماعتی از علویان وشیعیان بودند مانع رفتن آن حضرت به خراسان شوند . ایشان هم بنابر گفته وسفارش مأمون آن حضرت را ازجانب اهواز آوردند وعبور ایشان دراثنای راه به دارالمؤمنین قم واقع شد[2] . وآن حضرت (ع) در

۱ــ کتاب قم ، ترجمه : ۱۰۰/ بحارالانوار ۶۰ : ۲۱۶ .

۲ــ فرحة الغری : ۴۶ چاپ تهران/ الدلائل البرهانیة (چاپ شده باکتاب الغارات ۲: ۸۵۸)/ تذکرهٔ مشایخ قم منعل : ۱۳ــ۱۵ .

قم يك‌شبانه روز وبه روايتی هيجده روز توقف فرمودند .

ودر خانه‌ای نزول كرده بودند كه الحال مسجدی است كه آن را قدمگاه حضرت امام‌رضا (ع) ومسجد **«شاه خراسان»** گويند وقبل ازاين مدرسه‌ای نيزدر جنب اين مسجد بوده ، واطاقی كه حضرت دراو می‌نشسته‌اند اليوم به همان وضع هست كه درسابق بوده ، وداخل مسجد است ومطاف شيعيان قم است .

وقميان كمال خدمت وبندگی آن حضرت نموده ، اخذ اصول دين خود و مسائل شرعيهٔ اماميه از حضرت امام(ع)نمودند . وچنين مشهور است كه تعليم‌بستن چاه‌های سنگ بست كه الحال در بلدهٔ قم باب است وبه‌جهت كشيدن‌آب خوردن ترتيب می‌دهند حضرت به قميان‌فرموده .

پس آن حضرت بعد ازآن متوجه خراسان شدند و به جانب مأمون رفتند و ذكر مجملی ازاحوال داخل‌شدن‌آن‌حضرت‌به‌خراسان وسنوح بعضی ازسوانح‌سيما شهادت ودفن اودر **باب‌ذكراحوال‌مشهدمقدس** مذكورخواهد شد .ان‌شاءالله‌تعالی.
وبيان تفصيل چگونگی داخل شدن‌آن حضرت به خراسان وسنوح سوانحی كه در آن حدود روی داده از وسع حوصلهٔ اين رساله بيرون است ودر كتب ديگرسيما كتاب عيون اخبارالرضا تفصيل‌آن مذكور است . هر كس خواهد از آنجا طلب نمايد .

* * *

تا اينجا تمام شد بيان وشرح احاديثی كه در باب فضيلت دارالمؤمنين قم و اهل‌آن بلدهٔ كريمه واردوبه نظراين حقير رسيده‌بود . والحمدلله والمنه كه‌نصاب احاديث مذكوره‌به‌اربعين‌ـ كه جمع آن عدد از روايات مرغب فيه ومعمول‌جامعان اخبار وارده از اهل بيت طاهرين است (ع)ـ‌رسيد.

واین چهل حدیث که‌جمع آمده تحفه‌ای است ازاین کمینه که به دست‌عجز وانکسار گرفته ،آن‌را ذریعه ووسیلهٔ حاشیه نشینی محافل فضلا ومجالس علمای شهر خود که دارالمؤمنین قم است می‌سازم وازجمهور شیعیان وسکنه و متوطنین این بلدهٔ کریمه وهمشهریان خود استدعا والتماس‌آن دارم که چون این رساله در مجلس ایشان خوانده شود این فقیر را به فاتحه ودعای خیری یاد وشاد نمایندچه فی‌الحقیقه تا غایت بدین تمامی جمعی واقع نشده.

واین رساله مستمسکی است مرقمیان راکه بدان تفاخر و مباهات برمردم سایر بلاد توانندنمود هم‌دردنیا وهم درآخرت . و برهریك ازجماعت دارالمؤمنین قم لازم است که این رساله را نویسانیده ، در سفر و حضر با خود بدارد چه این دلیلی است واضح و برهانی است لایح بر شرافت و کرامت قم واهل‌آن .والسلام علی من اتبع‌الهدی ودین‌الحق .

* * *

وبدان ای عزیز که دیگر ازجمله مفاخر دارالمؤمنین قم ـ حماها الله‌تعالی عن التلاطم و التصادم ـ این است که بعد ازفتح ونصرت اهل اسلام جماعت اعراب اشعری که ازیمن به خدمت حضرت رسول (ص) آمده بودند بعد از رحلت حضرت امیرالمؤمنین (ع) باخیل وخشم و قوم خود به این حدودآمده ، قم را وطن ساختند ودراین بلده ساکن گشتند .

ومفاخر ومحاسن‌آن قوم وآنچه در مناقب‌آن جماعت نوشته‌اند زیاده‌ازحد وحصر است واکثر ایشان سادات علویه وفاطمیه وحسنیه وحسینیه بودند که از خوف فراعنهٔ بنی‌امیه وبنی‌العباس‌ازمدینهٔ مشرفه جلا نموده ، به قم ونواحیش پناه آوردند ودرآنجا مقام گرفته ، متوطن گشتند و قمیان مال‌ها وضیاع‌های خود را

اکثر به‌آن جماعت سادات بخشیدند . وشیعیان قم کمال احترام ایشان به‌جای می‌آوردند . وخلفا که‌طلب آن جماعت می کردند حمایت کرده ، نمی‌فرستادند و ایشان را مخفی می‌داشتند . وحکایت آمدن ایشان به قم در فصلی علی حده به‌تفصیل مذکور خواهد شد . ان شاءالله تعالی .

ودیگر ازمفاخراین بلدهٔطیبه‌آن است که ازنفوس زکیهٔ اولاد ائمهٔطاهرین (علیهم‌السلام) وعلماء ومشایخ جمعی کثیر دراین شهر ونواحی آن مدفونند ، ودر بعضی کتب سیر و تواریخ که ضبط اسامی‌و اعداد ایشان شده قریب به چهارصد و چهل وچهار امام زاده ** و سی صد مجتهد ** است که در قم مدفونند . و ذکر بیش‌تر از ایشان درفصول بعد ازاین علی‌حده درسلك تحریر خواهدآمد . ان‌شاء الله‌العزیز[1] .

۱ــ در حاشیهٔ این برگ شرح زیر نوشته شده که‌گویا به خط محمد بن عبد الوهاب نوادهٔ نگارندهٔ‌کتاب باشد :

«هوــابن بابویه (ره) درکتاب عیون روایت‌کرده‌که چون ابراهیم بن‌العباس و دعبل خزاعی به خدمت حضرت امام رضــا (ع) رسیدند در هنگامی‌که ولایت عهد مأمون برآن حضرت قرارگرفته بود دعبل در مدح‌آن حضرت این بیت بخواند :

مدارس‌آیـات خلت من تلاوة　　　ومنـزل وحی مقفر العرصات

وابراهیم بن عباس این بیت بخواند :

ازال‌عن القلب بعدالتجلد　　　مصارع اولادالنبی محمد

پس حضرت بیست‌هزار درهم به ایشان بخشید از درهمی‌که به فرمودهٔ مأمون درایام ولایت‌عهدآن حضرت به اسم مبارك او زده بودند . پس دعبل ده هزاردرهم حصهٔ خود را بر داشته ، به قم‌آورد وچون دراهم مزبوره به نام نـامی‌آن حضرت مزین بود اهل قم ازراه اخلاص وتیمن وتبرك هردرهمی را از او به ده درهم خریدیدکه ازمجموع صد هزار درهــم برای دعبل حاصل شد . وابراهیم بعضی ازآن را به دوستان خود هدیه فرستاد وبعضی را بــه عیال خود قسمت‌کرد وبعضی را برای خود نگــاه داشت تــا این‌که صرف تجهیز و تکفین او شد» .

فصل سوم

در ذکر طالبیه (یعنی اولاد و اعقاب ابوطالب) که به قم آمده‌اند ودر این بلده منزل ساخته ووطن گرفته‌اند

واین بعد از ابتدا کردن به ذکر ولادت ومحل تولد ومدفن حضرت امیر و فاطمه ویازده امام دیگر وعدد اعقاب ایشان باشد بعون‌الله وحسن توفیقه . ودراین فصل پانزده مطلب است .

مطلب اول

در ذکر ولادت وجای تولد ونام پدر ومادر ومدت حیات وجای دفن و عدد اولاد حضرت امام اول امیرالمؤمنین (ع) :

بدان که نام پدرآن حضرت ابوطالب بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالمطلب ، ونـام شریف خودش علی بـاشد ودر کعبهٔ معظمه در روز پنج‌شنبه هشتم شهر ربیع الاول ** وبه قولی روز جمعه سیزدهم شهر رجب‌المرجب به سی سال و به روایتی بیست وشش سال بعد ازعام‌الفیل متولد گشته ، وحکایت تولدآن حضرت به تفصیل درباب ذکر کعبهٔ معظمه مذکور شد . ونام مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن‌عبد مناف است .

وآن حضرت اول مولودی است که از جانب پدر ومادر هر دوهاشمی بوده است . وآن‌حضرت در نه‌سالگی وبه روایتی درده سالگی ایمان به حضرت‌پیغمبر(ص) آورد ودرشب نوزدهم ماه رمضان عبدالرحمن ملعون اورا در کوفه ضربت زد ودر روز بیست ویکم ماه مذکور رحلت فرمود . وبه نجف اشرف که او را غری نیز خوانند مدفون شد . وعمرشریف آن حضرت شصت وپنج سال ودوماه وپانزده روزو به روایتی شصت وسه‌سال بوده، ومدت امامت او سه سال وایام خلافتش چهارسال و نه ماه بود . فرزندان آن حضرت ازبطن حضرت فاطمهٔ زهرا (ع) : حضرت امام‌حسن (ع) وحضرت امام حسین (ع) ومحسن ، وزینب کبری وام کلثوم کبری بوده .

وازبطن خوله بنت ایاس بن جعفر بن قیس بن مسلمة بن عبدالله بن یربوع بن تغلب : محمداکبر .

واز بطن صهباء : عمرو ورقیه کبری ،واین هردو در یك شکم آمدند وبعضی گویند که مادر ایشان ام خبیب بوده .

واز بطن ام‌منذر بنت حزام‌بن‌خالدبن ربیعة بن‌الولید : عباس‌اکبر ، وعثمان، وجعفر ، وعبدالله ، واین هر چهار به کربلا شهید شدند ، وعباس در آن روز سی و چهارساله بود ومر اورا«ولدالسقا»می گفتند ، وکنیت او «ابوقربه» به‌جهت آنکه مشك در گردن انداخت وبرفت تاآنکه از دجلهٔ فرات آب به واسطهٔ حضرت امام حسین (ع) آورد وملاعین اورا شهید کردند .وعثمان بیست ویك ساله بوده ، وجعفر نوزده ساله ، وعبدالله بیست وپنج‌ساله .

واز بطن لیلی بنت مسعود بن خالدبن مالك بن‌ربیعة بن سلمی بن جندب‌بن دارم : ابوبکر ، وعبدالله . ابوبکر به کربلا شهید شد ، وعبدالله درجنگ مختار بن ابوعبیده ثقفی درحوالی کوفه شهید گردید .

واز بطن اسماء بنت‌عمیس : یحیی ، و [او] در کودکی قبل از فوت حضرت فوت شد ، واوراسه برادرمادری بود: عبدالله‌ومحمد وعون پسران جعفربن‌ابوطالب، ومحمدبن ابوبکر .

وازبطن ام‌سعید بنت‌عرنة بن مسعودبن معتب : ام‌الحسن ورمله ، وایشان را یك برادر مادری بوده وآن یزیدبن عتبة بن ابی سفیان بن حرب بن امیه است .

ودیگر از جملهٔ فرزندان حضرت امیرالمؤمنین (ع) : زینب صغری ، وام کلثوم صغری ، ورقیه‌صغری،وام‌هانی و کرام، وام‌جعفر (واورا جمانه می‌خواندند) وام سلمه ، ومیمونه وخدیجه ، وفاطمه ، وامامه‌اند . ومادر ایشان از تواریخ‌معلوم نمی‌شود.

وازجمله دختران حضرت امیرالمؤمنین (ع) زینب کبری درعقدنکاح عبدالله بن جعفربن‌ابی‌طالب بود،وعبدالله‌ازاوپنج‌فرزندداشت:جعفر وعلی‌وعون‌اکبروعیاض وام کلثوم که اورا عمربن‌الخطاب‌خواست. ودراین‌خلاف کرده‌اند زیرا که‌ام کلثوم بسیار طفل بود که فوت شد.وفضل بن شاذان نیشابوری گفته که عمر ام کلثوم‌بنت جزول خزاعی را خواسته بود ، ومردم اشتباه کرده‌اندواورا به‌ام کلثوم دختر حضرت امیر (ع) وحال‌آنکه این اشتباه مطلقاً بی اصل است ، چه خلاف دراین است که آیا ام کلثوم‌زوجهٔ عمر دختر عبدالله‌بن‌جعفر ونوادهٔ‌حضرت امیراست یاآنکه‌دختر جزول خزاعی است . والله‌اعلم .

ورقیه درنکاح مسلم بن عقیل بوده ومسلم ازاوسه فرزند داشته : عبدالله که‌در کربلا شهید شد ، وعلی ، ویك پسر دیگر که نامش «ابوعبدالله محمد» بوده است .

وزینب صغری حلیلهٔ محمدبن عقیل بوده ومحمد ازاو یك فرزند داشته ، عبدالله نام .

وام هانی زوجهٔ عبدالله اکبر پسر عقیل بوده، وعبدالله ازاو چهارفرزندداشته : محمد وعبدالرحمن وسلمی وام کلثوم.محمد را به کربلا شهید کردند .

و میمونه در نکاح عبدالله اصغر پسر عقیل بوده و از او پسری داشته ، عقیل نام .

وام کلثوم ـ که اورا نفیسه می‌خواندند ـ زوجهٔ عبدالله اکبر پسر مسلم عقیل بود واز او دختری ام‌عقیل نام داشت .

وفاطمه حلیلهٔ سعید بنت عقیل بود واز او دختری حمیده نام داشت .

و امامه زوجهٔ صلت بن عبدالله بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب بود ، واو ازاو دختری داشت نفیسه نام .

ودرتواریخ به نظر نرسید که سایر دختران حضرت امیر (ع) راکیان تزویج کردند.وبه‌نحوی که مذکور شدمجموع فرزندان حضرت امیرالمؤمنین(ع) از ذکور واناث‌بیست وهشت نفر بوده‌اند :دوازده‌پسر وشانزده دختر وازاولادذکور آن حضرت‌حضرت امام حسن و امام حسین(ع) ومحمد و عمروعباس را عقب‌بوده و باقی را نبوده .

ودرشجرهٔ انساب علویه سوای اینها ـ که مذکور شد پنج پسر دیگر : عون علی ، وعبداللهاصغر،وجعفر ، ومحمدالاصغر ، وعبدالرحمن مذکور است وایشان‌را هم عقب نبوده . وچهار دختر دیگر هم در شجره ذکر کرده : رملةالصغری ، وام ابیهاالکبری ، وام ابیها الصغری ، وام هانی . واز این قرار عدد فرزندان‌آن‌حضرت سی وهشت است . والله اعلم .

مطلب دوم

در ذکر ولادت ومدت حیات ومدفن حضرت فاطمه (ع) :

پدر بزرگوار او حضرت پیغمبر (ص) ووالدهٔ ما جده‌اش خدیجة‌الکبری بنت خویلد الاسدی. وآن حضرت درمکهٔ معظمه متولد شد قبل از نزول جبرئیل (ع) به‌حضرت پیغمبر (ص) به پنج سال.

ومروی‌است که چون خدیجه بدو حامله شد حضرت رسول (ص) فرمود که ای خدیجه! حق تعالی مرا اعلام‌فرمود که این فرزند دختری است «فاطمه» نام، ووی‌رانسلی باشد پاك وپاکیزه. وچون‌ولادت او نزدیك رسید خدیجه اقربای‌قریش خود را دعوت نمود، ایشان گفتند که: توقبول قول ما نکردی وما راخفیف نموده، زن یتیم ابوطالب شدی ودرویشی را برتوانگری اختیار کردی، پس ما نزدیك تو نمی‌آییم وشغل تو کفایت نمی‌کنیم.

خدیجه ازاین ملول شد پس دید که چهار زن بروی ظاهر شدند به‌وضع زنان بنی هاشم. چون خدیجه ایشانرا دید دهشت کرد، یکی گفت ای خدیجه اندوه وخوف‌مدار، خدای تعالی‌ما را به‌تو فرستاده که در این وقت ما کفایت از تو نماییم، و ما خواهران تو ساره و مریم و کلیم خواهر موسی و آسیه زن فرعونیم. پس ایشان بر اطراف خدیجه نشسته، به لوازم وضع حمل مشغول شدند وحضرت فاطمه متولد شد طاهرهٔ‌مطهره. وچون متولدشدنوری‌ازوی‌بدرخشید چنانکه همهٔ خانه‌های مکه و شرق وغرب را احاطه نمودوموضعی نماند که نور بدان‌نرسید.

وحضرت امیرالمؤمنین (ع) او را درمدینهٔ مشرفه عقد نکاح بسته در حبالهٔ خود درآورد وبدر آنوقت حضرت فاطمه نه ساله بود.

و مدت حیات حضرت فاطمه (ع) هیجده سال وهفتاد وپنج روز بود و بعد از فوت پدر هفتاد وپنج روز در درحیات بود.

وبه صحت پیوسته که آن حضرت را بعد ازفوت پدر کسی خندان ندید

بلکه ازفراق پدر فوت شد .

وبعضی دیگر گفته‌اند که سه‌ماه و پنج روز بعد از پدر بود وبقول دیگر شش ماه . ودرمدینهٔ‌مشرفه‌میانهٔ مرقد مطهر حضرت‌پیغمبر(ص)ومنبر اوسرآمدفون است.وحدیث مروی ازحضرت رسول (ص) که :

ما بين قبرى ومنبرى روضة من رياض‌الجنة .

همانا که اشاره به مدفن‌مقدس‌حضرت فاطمه (ع) باشد ،لیکن قبر آن‌حضرت (ع) چون قدر او ازمخالفین مخفی مانده .

مطلب‌سوم

در ذکر احوال حضرت امام دوم ابومحمدالحسن(ع) وتعداد اولاد امجادآن حضرت :

بدان که حضرت امام‌حسن (ع) در مدینهٔ مشرفه درروز سه‌شنبه پانزدهم ماه رمضان‌المبارك سنهٔ اثنتین من‌الهجرة متولد شد ، وبه روایتی سنهٔ ثلاث ازمحاربـهٔ بدر . وپدربزرگوارش اظهر من‌الشمس ووالدهٔ ماجده‌اش حضرت فاطمهٔ زهرا بود. وحضرت جبرئیل (ع) نام وی را به‌هدیه پیش حضرت‌رسول(ص)آورد ، بر قطعه‌ای ازحریر بهشت نوشته .

وگویند که انس بن مالك گفته که هیچ کس ازآن حضرت به پیغمبر (ص) شبیه‌تر نبود ، هم‌به‌صورت وهم‌به‌سیرت .

ودرایام خلافت معاویه در مدینهٔ مشرفه اورا وفات رسید درماه‌صفر سنهٔ‌تسع واربعین من‌الهجرة ، وبه روایتی : سنهٔ سبع واربعین ، وبه روایت ثالثه : سنهٔ اثنـا و خمسین . ومدت عمر شریفش چهل‌وهفت‌سال ویك ماه بود . وگویند که ایام‌امامت اوشش‌سال وپنج ماه بود ، ومدت خلافتش چهار ماه . وزوجهٔ او اسماء ملعونه بنت

اشعث بن قیس . فرمودهٔ معاویه و مشورت مروان آن حضرت رازهرداده ،شهید گردانید . ومدفن آن حضرت (ع) در بقیع است .

وفرزندان‌او از بطن «ام بشر» دختر ابومنصوربن‌عقبه بن عمروبن ثعلبه :زید، وام الحسن ، وام‌الخیر بوده . وزید متولی صدقات حضرت رسول (ص) بود وسلیمان بن عبدالملك بن مروان اورا ازآن معزول کرد وبعد ازآن اوراعمربن عبد العزیز دیگر باره متولی گردانید .

وازبطن دختر منصور بن ریان بن سیار : حسن بن حسن بود که فاطمه‌دختر حضرت امام حسین (ع) درحبالهٔ او بود ، وچون «حسن بن حسن» فوت شد عمر او هشتاد وپنج سال‌بود .و«محمدبن سلیمان‌بن داود بن حسن بن‌حسن» در ایام‌حضرت امام رضا (ع) خروج نموده ، دعوی امامت می کرده است .

دیگر ازجملهٔ فرزندان حضرت امام حسن (ع) : عمر وابوبکر وقاسم بودند واین‌سه‌به کربلا شهید گردیدند.دیگرعبدالرحمن که باعم‌خودحضرت‌امام‌حسین(ع) به‌حج میرفت ودرراه‌مکهٔ‌معظمه‌درمنزلی که‌آن‌را «ابوا» خوانند فوت‌شد واولاعقب لـه بـاشد ، وچون اوفوت شد اورا عبدالله عباس وعبدالله جعفر غسل دادند وحنوط نا کرده باجامهٔ‌احرام که داشت کفن ودفن کردند . زیرا که شارع مرخص‌نفرموده که محرم راکافور نزدیك گردانندبه‌واسطهٔ‌آنکه‌کافور داخل بـوی خوش است و بوی خوش بر محرم حرام بود .

دیگر ازبطن ام‌اسحاق بنت طلحة بن عبدالله : حسین اثرم باشد و این‌حسین را طلحة‌الجود لقب کرده بودند ، واوهم‌لاعقب له بوده .

واز بطن ام ولدی (یعنی جاریه‌ای) : ام الحسن ، وام‌عبدالله ، وفـاطمه ، وام سلمة ، وام رقیه به‌هم رسیده .

دیگر عبدالله واو را به کربلا شهید کردند ،وحضرت امام‌حسین (ع) دختر خود سکینه را به اوعقد بسته ، قبل ازعروسی وزفاف اورا آن اشقیاشهید کردند . ومادر عبدالله مذکور دخترسلیل بن‌عبدالله برادر جریربن‌عبدالله بجلی بوده . وازفرزندان حضرت امام حسن (ع) زید وحسن وعمر را عقب ونسل بوده ، ودیگران را نبوده . والله اعلم .

مطلب چهارم

در ذکر احوال امام سوم حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) و ذکر اولاد امجادش :

بدان که حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) درمدینهٔ مشرفه در پنجشنبه سوم ماه شعبان‌المعظم سنهٔ ثلاث من‌الهجرة از حضرت فاطمه زهرا (ع) متولد گشت . و اورا شامیان و کوفیان‌بی حیاوبی‌وفا در کربلا شهید نمودند در روزجمعه دهم شهر محرم الحرام که آنرا « عاشورا » خوانند فی سنة احدی وستین[1] من الهجرة . و مدت عمر شریفش پنجاه وشش سال وپنج ماه ، وبه‌روایتی پنجاه‌وهفت سال بود . و مدت امامت اوسیزده سال ودوماه وپانزده روز بوده. وقاتل آن‌حضرت سنان بن انس نخعی ملعون ، وبه روایتی شمر ذی الجوشن بوده .

وحضرت امام حسین (ع) شش ماهه از مادر متولد شده وبیست وچهارماه شیرخورده . وفاصله‌میانهٔ تولد حضرت امام حسین وحضرت امام حسن (ع) شش‌ماه وده روز بوده . ومدفن ومشهد اوبه کربلای معلی است .

وفرزندان آن‌حضرت (ع) علی اکبر زین‌العباد (ع) ازبطن «شهربانویه» بنت یزدجردبن شهریاربن شیرویه بن کسری پرویز بوده است .

۱ــ اصل : احدی وسبعین .

وعلی اصغر که به کربلا شهید شد از بطن لیلی بنت ابی مرة بن مسعودبن معقب بن مالك بن کعب بن‌عمرو‌بن سعدبن عوف بن قصی بوده وآنکه صاحب‌روضة الشهداء گفته که : «علی‌اکبر به کربلا شهید شد»غلط است . زیراکه چون حضرت امام حسین را شهید کردند بعد ازآن‌از علی‌اکبر پسری به‌هم‌رسید واورا ابوجعفر الباقر نام‌نهاد رعمر آن پسر به چهار سال رسید [1] .

وجعفر که ازبطن قضاعه به‌هم رسید واو لاعقب‌له‌بوده . وعبدالله که به کربلا شهید شد درحالتی که مادر اورا در کنارداشت ، ناگاه تیری از هوا درآمد وبر آن طفل معصوم خورد وبدان شهید گردید .

وسکینه‌ـ واوراآمنه نیز می‌خواندند‌ـ ازبطن رباب بنت‌امرءالقیس بن‌عدی بن ادریس‌بن جابربن کعب‌بن کلیب بود .

ودیگر فاطمه ازبطن ام اسحاق بنت طلحة‌بن عبدالله بوده ، واورا چند برادر وخواهر مادری بوده که ام‌اسحاق پیشتر داشته مثل طلحةالجود بن‌الحسن بن علی وغیره .

ودرشجرهٔ انساب علویه ذکر پسری دیگر ازحضرت امام‌حسین‌شده محمدنام وگفته که در کربلاشهیدشده.وازفرزندان‌حضرت ابی عبدالله‌الحسین (ع) علی‌اکبر یعنی حضرت زین‌العابدین (ع) راکه در اول ذکر اولاد مذکور شد عقب بوده که در مطلب بعد ازاین‌مذکور می‌شود .

مطلب پنجم

در ذکر احوال امام چهارم حضرت علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین (ع) و بیان

۱ـ کذا . مؤلف این مطلب را نیز مانند مطالب دیگر این ابواب ازترجمهٔ کتاب قم (ص۱۹۵ـ۱۹۶ نسخهٔ چاپی) برداشته است .

اولاد واعقاب آن حضرت :

بدانکه آن حضرت به‌روایت صاحب تاریخ درروزپنجشنبه پنجم‌شهر شعبان المعظم وبه‌روایت‌شیخ شهید :روز یکشنبهٔ پنجم ماه مذکور درمدینهٔ‌مشرفه درسنهٔ ثمان وثلاثین ازشهربانویه‌بنت یزدجرد بن‌شهریار بن پرویزبن هرمز بن‌انوشیروان متولد گشت ودو سال با جدش حضرت علی بن‌ابی‌طالب بودودوازده سال باعمش‌امام حسین ، وسی وچهار سال بعد ازپدر خود خلیفه وامام بود چنان که صاحب روضة الشهداء نقل نموده .

وشهربانو به‌درد زاییدن ووضع‌حمل آن حضرت فوت شد ، وآن که درروضة الشهداء گفته که : بعداز شهادت‌حضرت امام حسین (ع) براسب‌اوذوالجناح برنشست واو را بیرون برد غیر واقع است .

وحضرت علی بن‌الحسین (ع) درسنهٔ خمس وتسعین هجریه وفات یافت وعمر شریفش ـ چنانچه‌صاحب روضةالشهداءنقل‌نموده ـ شصت ویك‌سال بوده ، امابروایت اصح عمر شریفش پنجاه وهفت سال وچهارده روز بوده . وبه روایتی دیگر وفات‌او درسنهٔ اربع‌وتسعین درماه محرم‌الحرام‌بوده است ومدت عمر شریفش‌پنجاه وپنج‌سال بوده . والله اعلم .

وبعضی گویند که مادرآن حضرت ام ولد بوده واو را «سلافه» نام بوده و به «جهان شاهه» و به روایتی به «شاه زنان» بنت یزدجرد ملك خوانده می‌شده .

ومدفن حضرت علی بن‌الحسین (ع) وقبر عمش حسن بن علی (ع) در بقیع است . ونقش خاتم مبارك آن حضرت «طالب‌الدنیا فی‌التعب» بوده .

وعدد اولاد آن حضرت که ایشان را اسباط می‌خواندند : محمد الباقر (ع) وحسن ـ که لاعقب‌له بوده ـ وحسین‌اکبر ـ که اوهم لاعقب له بوده ـ وحسین اکبر ـ

که اوهم لاعقب‌له بوده- وعبدالله- که‌جدسادات کوکبیه وحمزیه بوده-وعلی اصغر المکنی بابی‌الحسن- که جدسادات‌افطسیه است- وما در این اسباط ام عبدالله‌دختر حضرت امام حسن (ع) بوده .

دیگر از اولادآن حضرت : عمر جد سادات شجریه و زید جدزیدیه است که به کوفه شهید شده ، وحسین‌اصغر- جدسادات سیلقیه‌است ومحمدالاصغر . ودر شجره جز ازاین‌ها عبدالرحمن وسلیمان وخدیجه وفاطمه وام [سلمه] نیز مذکور است . و قصهٔ ایشان و اولادشان نیافته‌انـد . و عدد اولاد آن حضرت پـانزده نفـر است .وبه روایتی عبیدالله که شهیر به «عبیدالله‌اعرج» است نیز از اولادآن حضرت است.

وعقب آن‌حضرت ازاین شش پسر باشند: امام محمد باقر (ع) ، وعبدالله‌باهر، وزیدالشهید ، وحسین الاصغر ، وعمر الاشرف، وعلی‌الاصغر .

در بعضی ازتواریخ چند فرزند دیگر نسبت به حضرت علی بن‌الحسین (ع) داده‌اند وازآن جمله «مهدی» و«هادی» و«ناصر» که به ولایت قم به دیه جمکران مدفونند و«جعفر»و«حسین»و«ابراهیم» که ایضاً‌به‌شهر قم به‌دروازهٔ کمیدان‌مدفونند واز خوزستان به قم‌افتاده‌اند وشش ماه وده روز در قم بودند . جعفر خسته ورنجور بود ، پس بعد ازسیزده روز وفـاتش رسید . برادران اورا دفن کردند وچون ازرق ایرج-لعنه‌الله- (!)به قم‌رسیدطلب ایشان کرد، بگریختندودرشب ایشان راگرفتند ودر راه چون‌می‌رفتند به دروازهٔ برزیگران رسیدند ، شخصی هیمه می‌آورد ،این شخص راگفتند که اگر ما را بکشند در این شهر به تو وصیت می کنیم که مـردم دروازهٔ کمیدان رابگویی تامارا نزدجعفر دفن کنند . چون ایشان را شهید کردند آن وصیت را به جای‌آوردند .

و «ابوزید» به ده «سیاران» قم‌مدفون‌است و او را ازرق ایرج(!) شهید کرده است.

مطلب ششم

در ذکر احوال امام پنجم حضرت ابی جعفر محمدبن علی‌الباقر (ع) وبیان اولاد امجاد او:

بدانکه‌آن حضرت درسنهٔ سبع وخمسین هجریه به وجودآمده، ومادر او ام عبدالله بنت حسن بن علی بن‌ابی‌طالب (ع) باشد. وحضرت امام محمد باقر (ع)اول کسی‌است که نسب پدر ومادر اوهردو به حسن وحسین(ع) می‌رسد. واو درمدینهٔ مشرفه در ماه ذی حجةالحرام سنهٔ اربع عشر ومأة وبه روایتی سنه‌سبع عشر ومأة وفات یافت، واو را پنجاه وهفت سال وبه‌روایتی، شصت وپنج‌سال وچندماهی بود وبه‌روایت ثالثه :شصت وسه سال. ومدت امامت او بیست ویکسال، وبروایتی‌بیست وچهار سال بود. واو در قبرپدر وجدش به‌بقیع‌مدفون‌است.

وعدد اولاد او : جعفرالصادق (ع) وعلی، وعبدالله، وزینب وام‌سلمه کـه او را هم «زینب»نام بوده است ودر شجره ازاینهاجز عبدالله وزینب وحضرت‌صادق(ع) را «لاعقب‌لهم» یاد کرده.

مطلب هفتم

در ذکر احوال امام ششم حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) و ذکر اولاداو:

آن حضرت درسنهٔ ثلاث وثمانین ازبطن ام فروة بنت قاسم بن محمدبن‌ابی بکر متولد شده. ووفات اودر مدینهٔ مشرفه در ماه شوال سنهٔ ثمان واربعین ومائـه

بوده . ومدت حیات اوشصت وپنج سال ، وایام امامتش سی وسه سال ودوماه بوده .و در قبر پدرش به‌بقیع مدفون است . ودرآن‌قبر حسن بن علی وعلی بن‌الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد (ع) مدفونند .

وعدد اولادآن حضرت (ع) : اسماعیل وعبدالله (لاعقب‌له) وام فروه ، ومادر ایشان فاطمه بنت‌الحسن بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب بوده .

ودیگر موسی ، واسحاق ، ومحمدبن جعفرالصادق (ع) که[در زمان] امام رضا (ع) درمکه خروج کرد و[قیام]نمود . حضرت اورا منع نمود که[تکذیب‌پدر و] برادرت منما. پس اودر مدینه‌خلع[خود کرد ونزد] مأمون به خراسان رفت و در [جرجان‌درگذشت] وبدان‌جامدفون آمد .

دیگر علی ، و مادر اورا ذکر نکرده‌اند . ودر شجرهٔ انساب عباس ، وام کلثوم ، وبریهه ، وکریمه ، واسماء ، وفاطمهٔ صغری نیز ازجملهٔ فرزندان حضرت امام جعفر (ع) ذکر کرده . واز فرزندان حضرت : اسماعیل واسحاق وعلی«لاعقب لهم» باشند[1] .

مطلب هشتم

در ذکر احوال امام هفتم حضرت موسی بن جعفر الکاظم (ع) وذکر اولاد امجاد او :

بدانکه‌آن حضرت در موضعی که‌آنرا «ابوا» گویند درسنهٔ ثمان وعشرین ومأة متولد شد و به روایت دیگر درروز یکشنبه هفتم ماه صفر سنهٔ تسع وعشرین

۱ــ کذا . درترجمهٔ کتاب قم چنین است (ص۱۹۸) : «واز فرزندان امام جعفرصادق: اسماعیل وموسی واسحاق وعلی را عقب بوده‌است وبس» .

ومائة .وشیعه آن حضرت را به «عبدالصالح»[1] خوانده‌اند. ومادر آن حضرت حمیدهٔ بربریه بوده وهارون الرشید ملعون آن حضرت را ازمدینهٔ مشرفه با خود به مکه معظمه برد وچون به راه بصره باز گردید اورا نزدیك عیسی بن جعفر بن منصور باز داشت، و بعد از آن او را در روز بیستم شهر شوال سنهٔ تسع وسبعین ومائه به بغداد فرستاد و[به نزدیك] سندی بن شاهك محبوس کرد.

وروز جمعه پنجم ماه رجب المرجب سنهٔ ثلاث وثمانین ومائة به بغداد فوت شد پس از آنکه چهار سال وچند ماهی محبوس بود. ومدت عمر شریفش پنجاه وچهار سال وبه روایتی پنجاه وپنج سال بوده، ومدت امامت او سی وپنج سال وچند ماهی بوده، وقبر او به مقابر قریش در جانب غربی بغداد است.

وعدد فرزندان آن حضرت واسامی ایشان این است:

علی الرضا (ع)، ابراهیم، فضل، عباس، اسماعیل، احمد، محمد، عبدالله، عبیدالله، حسن، حسین، جعفر، حمزه، هارون، داود، سلیمان، اسحاق، قاسم، ام‌فروه، ام‌ابیها، محموده، امامه، میمونه، علیه، فاطمه(که در دارالمؤمنین قم مدفون است)، ام کلثوم، آمنه، زینب، ام قاسم، حکیمه، اسماء، صرخه، جعفر، عبدالله، زینب.

ومادر ایشان ام ولده بوده. وتکرار بعضی اسما جهت آن بود که بعد ازفوت هریك، دیگری که متولد شده به اسم او مسمی گردیده. ودر شجره عدد دختران آن حضرت (ع) بیست ودو نفر است پس مجموع فرزندان حضرت چهل نفر باشند واز پسران اودوازده نفر را عقب بوده وباقی «لاعقب لهم» باشند.

ودر بعضی روایات مورخان ازاولاد حضرت امام موسی (ع) که در بلدهٔ قم

۱ـ کذا. درست: «العبدالصالح».

مدفون‌اند: «طیب‌بن‌موسی» و«خضر بن موسی» به‌شهر قم به‌دروازهٔ مالون مدفونند و قاتل ایشان خنیس بن مصعب (!) است. و«محسن بن موسی» و«طاهر بن موسی» و«سکینه» به ده جمکران به‌ولایت قم مدفونند همان‌جا که فرزندان حضرت امام زین‌العابدین (ع) یعنی مهدی وهادی وناصر مدفونند. وایشان را نصر بن معاویة بن کمیل دمشقی (!) شهید ساخته. وبه روایتی «حمزة‌بن موسی» نیز در قم فوت شده وقبرش دراصل شهر در حوالی میدان است.

مطلب نهم

در ذکر احوال حضرت امام هشتم ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا (ع) وبیان اولاد او:

آن حضرت در روز جمعه پانزدهم شهر ذی قعدة‌الحرام - وبروایت اصح روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع‌الاول - سنهٔ ثلاث وخمسین ومائة (وبه روایتی احدی وخمسین ومائة) بمدینهٔ مشرفه در وجود آمد، پس از وفات حضرت صادق (ع) به پنج‌سال. و به روایت ثالثه: سنهٔ ثمان واربعین ومائة متولد شده. مادر او ام ولد بوده ونجمه نام داشته. ومأمون اورا از مدینه بمرو از راه فارس واهواز طلبید ورجاء بن‌ضحاك را فرمود که همراه حضرت باشد. پس پسر ضحاك از خراسان بمدینهٔ مشرفه به‌خدمت آن حضرت رسید و کتابت مأمون را که درآن استدعاء رفتن حضرت به مرو - که درآن وقت مقر خلافت مأمون بود - نموده‌بود، به‌آن‌حضرت داد ودرآن‌قید کرده بود که چون خلافت وامامت حق شماست می‌خواهم که به حدود خراسان تشریف بیاورید تا بجهت شما از مسلمانان بیعت بگیرم. چون حضرت کتابت مأمون برخواند به اتفاق «رجاء بن ضحاك» فرستادهٔ مأمون از راه بصره واهواز وفارس به

دارالمؤمنین قم آمد ودر آنجا یك شبانه‌روز توقف فرمود وبعد از آن متوجه خراسان گردیده ، از قم رحلت فرمودند . وچگونگی حکایت آمدن آن حضرت به قم در حدیث چهلم از احادیث فضایل قم وقمیان گذشت .

وچون آن حضرت به‌خراسان رفت اورا درشهر طوس زهر دادند وشهید ساختند . ودرروز دوشنبه ۲۴ شهرصفر سنهٔ ثلاث ومأتین ـوبه روایت اصح روز جمعه بیست ویکم ماه رمضان‌المبارك سنه ثلاث ومأتین هجریه ـمدفون آمد .

مدت عمر شریفش چهل ونه سال وشش ماه ، ومدت ولایت عهد اودوسال و چهارماه بوده ، وقبر آن حضرت به دیهی است از دیه‌های طوس که آنرا سناباد می‌خواندند به قرب رستاق نوقان ، درسرای عبدالحمید بن قحطبه‌الطائی الطوسی در پهلوی قبر هارون‌الرشید. والحال قریهٔ سناباد به برکت آن حضرت شهری شده ازجملهٔ معظم بلاد ، وبه‌مشهد مقدس‌خوانده می‌شود.ودعبل خزاعی شاعر (رحمه‌الله تعالی) درباب آنکه قبر رشید وحضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) درجنب یکدیگر واقعند این ابیات انشاء کرده :

شعر

اری بنی امیة معذورین ان عذروا
و ما اری لبنی العباس من عذر

قوم قتلتم علی الاسلام اولهم
حتی اذا استمکنوا جازواعلی الکفر

اربع بطوس علی قبر الزکی به
ان کنت تربع من طین علی وطر

قبران فی طوس : خیر الناس کلهم
و قبر شرهم هذا علی العبر

ماینفع [1] الرجس من قرب الزکی ولا
علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

هیهات کل امرء رهن بما کسبت
له یداه فخذ ما شئت او فذر

وعدد واسامی اولاد آن حضرت (ع) این است :

محمد ، وموسی که لاعقب له بوده، وچند دختر که نام ایشان از تواریخ معلوم نشد .

مطلب دهم

در ذکر احوال امام نهم حضرت محمد بن علی الملقب بالتقی (ع) و بیان اولاد او :

آن حضرت در روز جمعه پانزدهم شهر رمضان المبارك سنهٔ خمس وتسعین ومائة ـ و به روایتی نوزدهم شهر مذکور ـ متولد شده ومادر آن حضرت سبیکهٔ نوبیه بوده و به روایتی صفیه از جهنیه ، وبعضی گویند که نام وی خصمان بوده وحضرت امام رضا (ع) اورا خیزران نام نهاده بود . واواز خاندان مادر حضرت ابراهیم (ع) بوده . [2]

حضرت امام محمد تقی (ع) از جملهٔ اطفالی است که در گهواره سخن گفته‌اند،

۱ـ اصل : مایرفع .

۲ـ ترجمهٔ کتاب قم (ص ۲۰۰) : «واواز خاندان ابراهیم بن رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم بوده است» .

ودر کودکی از جانب حق تعالی علم وحکمت بدو آمده . ومعتصم خلیفه اورا به بغداد فرستاد ودر شب ۲۸ شهر محرم الحرام سنهٔ عشرین ومأتین داخل بغداد شد ودر آخر ذی قعدة الحرام همان سال ـ وبه روایتی روز شنبهٔ پنجم ماه ذیحجة الحرام ـ اورا وفات در رسیده ، ومدت عمر شریفش بیست وپنج سال وسه ماه ودوازده روز ـ وبه روایتی بیست ودو روز ، وبه روایتی دوماه وبیست روز ـ بوده ، ومدت امامت آن حضرت هفده سال ونه ماه بوده .

گویند زوجهٔ او ام الفضل بنت مأمون زهر [به بدن او رساند] وبدان شهید شده . ومدفن آن حضرت بجنب جدش موسی بن جعفر در مقابر قریش به بغداد باشد .

اسامی اولاد او این است : حضرت امام علی النقی (ع) وموسی جد سادات رضویه به قم ، وخدیجه ، وحکیمه ، وام کلثوم . ومادر ایشان ام ولد بوده .

مطلب یازدهم

در ذکر احوال امام دهم حضرت علی بن محمد الملقب بالنقی (ع) وبیان اولاد او :

آن حضرت در روز سه شنبه سیزدهم شهر رجب المرجب سنهٔ اربع وعشرین ومأتین بوجود آمده ، وبه روایتی روز پنجشنبه هشتم ماه مذکور ، وبه روایت ثالثه: روز سه شنبه نیمهٔ ماه ذی حجة الحرام ، وبقول دیگر شانزدهم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ اثناعشر ومأتین . ومادر او ام ولد ، و«سوسن» نام داشته .

ومتوکل خلیفه آن حضرت را با یحیی بن هرثمة بن اعین از مدینهٔ مشرفه به سر من رآی فرستاد در سنهٔ ثلاث وثلاثین ومأتین . وگویند که زنی در روزگار او دعوی

میکرد که من زینب دختر حضرت علی‌بـن ابی‌طالب هستم و او را «زینب کذابه» می‌گفتند، متوکل خلیفه در قصهٔ آن زن ودعوی او در نسب باحضرت امیر (ع) متحیر شد ودرحکم به صدق یا کذب آن زن عاجز ودرمانده گردید. پس باحضرت امام علی‌النقی (ع) گفت: شماچه میفرمائیددراین قضیه؟ امام (ع) فرمود که: تحقیق این امری است بس آسان. متوکل گفت که طریق آن چیست؟ حضرت فرمود که: حق تعالی گوشت وپوست کسی که از نسل علی وفاطمه و حسنین باشد برهمهٔ سباع حرام گردانیده، باید که شیری یا ددی دیگر حاضر سازند وبفرمایی تا این زن به نزدیک آن رود، اگر راست گوید که دخترعلی‌بن‌ابی‌طالب است گزند وآسیبی بدو نرسانند واورا ندرانند واگرچنانچه‌دراین دعوی‌کاذب باشد لاجرم طعمهٔ ددان خواهد شد. چون آن زن حکم حضرت شنید فریاد برآورد که من دختر حضرت امیرالمؤمنین (ع) نیستم ودراین دعوی‌کاذبم.

پس متوکل فرمود تاسر آن زن را تراشیده، برالاغی نشانیدند ودر کوچه‌های سرمن‌رآی گردانیدند تا مردم گواهی بر کذب آن زن دهند، وآن‌زن‌هم‌خود آواز برمی‌آورد که من دراین‌دعوی‌کاذبه بودم، وهمه جماعت سرمن‌رآی‌بدانستند که او زینب بنت حضرت امیر (ع) نبوده. وبعد ازاین واقعه این زن به شام‌رحلت کرد وبرفت.

وگویند که «علی‌بن الجهم» متوکل راگفت که اگر قول علی‌النقی را در بارهٔ خودش امتحان وآزمایش نمایی حقیقت نسب اورا بدانی وبشناسی. یعنی اورا باید که برشیران گرسنه عرض کنی وببینی که با اوچه می‌کنند.

پس متوکل بفرمود تا شیربانان او سه قلاده شیر گرسنه بـه صحن‌سرای او حاضر ساختند ومتوکل خود برغرفه‌ای از غرفه‌های خانه نشست وگفت تاحضرت

امام علی‌النقی‌را خواندند . چون آن حضرت پای مبارك در سرای متوکل نهاد متوکل‌امر کرد تاآنکه در سرای را بر بستند و صحن خانه او را به امام وشیران واگذاشتند .

علی بن یحیی منجم گوید که : من و پسر حمدان درآن وقت برغرفه نزد متوکل نشسته بودیم ومی‌دیدیم که‌آن‌شیران پیش ازآمدن حضرت‌زیزه وغرهٔ‌بسیار می کشیدند واز گرسنگی بریکدیگر می‌خروشیدند وقصدهم می کردند و نزدیك بود که ازگرسنگی هم رابخورند . چون حضرت امام (ع) را دیدند پیش اورفتند وخاموش گردیدند وخود را برخاك مالیدند وتبصبص وتملق وفروتنی کردند وبر گرد امام بگشتند ، وآن حضرت به‌آستین مبارك ازروی ایشان غبار وخاك پاك می‌فرمود ودست برسرایشان‌می کشید. بس‌بعدازآن‌شیران همه‌باادب‌بخفتند وساکن شدند. وحضرت امام (ع) ازمیان‌ایشان گذشته ، به‌غرفه برآمد ونزد متوکل‌زمانی مدید بنشست . پس برخاست تا به منزل خود رود واز غرفه به‌زیر آمد . دیگرباره همان شیران به دستورسابق تملق کردند وامام (ع) ازمیان ایشان گذشته ، روانهٔ منزل خودگشتند . انتهی ما اردنا ایراده فی هذا المقام .

وبدان که‌آن حضرت (ع) درسرمن‌رآی روز هشتم شهرجمادی‌الآخرسنهٔ اربع وخمسین ومأتین‌فوت شد ، واورا درسرای او به‌سرمن‌رآی که در شارع کوفه واقع است دفن نمودند . وعمر شریفش چهل ویك‌سال ونه ماه وده‌روز بود ، ودر مدت‌العمر به‌سرمن‌رآی مقیم‌بوده . ومدت امامت او سی وسه سال وهفت ماه بوده. ودر شجره مذکور است که اورا درایام خلافت معتصم بالله خلیفه زهر دادند و شهید شد .

واسامی فرزندان او : حضرت امام حسن عسکری (ع) ومحمد ، وحسین ، و

جعفر کذاب. واز حضرت امام جعفر صادق مروی است که او از پدر بزرگوار خود محمد باقر (ع) و او از پدر خود علی بن الحسین (ع) روایت فرموده که حضرت رسول (ص) فرموده که: چون فرزند من «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» از مادر متولد شود او را «جعفر صادق» نام نهید که از فرزندان او مولودی در وجود آید که نام او «جعفر» گذارند و او دعوی امامت کند و در آن دعوی کاذب باشد.

و در شجره بغیر از این فرزندان که مذکور شد فرزندی دیگر «علی» نام ذکر کرده و «لاعقب له» بوده.

مطلب دوازدهم

در ذکر احوال امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری (ع) و بیان اولاد امجادش:

آن حضرت در روز جمعه هشتم شهر ربیع الاول به سر من رآی در وجود آمد و گویند که آخر سنهٔ اثنتین وثلاثین ومأتین - و بروایتی سنه احدی وثلاثین ومأتین بوده، ومادر آن حضرت ام ولد بوده ونام او سمانه وبه ام الحسن معروف بوده. وفوت آن حضرت در سر من رآی در شهر ربیع الاول سنهٔ ستین ومأتین در ایام خلافت معتمد بالله واقع شده. ومدت عمر او بیست وهشت سال بوده وبروایتی بیست ونه سال. ومدت امامت او پنج سال وهشت ماه وپنج روز بوده، وقبر او نیز در سر من رآی در جنب قبر پدر بزرگوارش حضرت امام علی النقی (ع) واقع است.

ومروی است که چون «ابوبکر محمد بن عبدالله[1] بن یحیی بن خاقان» به قم

۱ـ در ترجمهٔ کتاب قم (ص ۲۰۳ نسخهٔ چاپی): «عبیدالله» وهمچنین در موارد بعد.

آمد به‌جهت نظارت واشراف کار و بار عاملان قم، بسیار وصف فضایل حضرت امـام حسن عسکری (ع) کرد و گفت که:

پدرم «عبدالله بن یحیی وزیر» آن حضرت را بسیار تعظیم و توقیر کردی و او را معزز و مکرم داشتی، و بعد از فوت آن حضرت برادرش جعفر کذاب قصد پـدرم کرد و به نزدیك او آمد و از او درخواست کرد که اورا مرتبهٔ برادرش امـام‌حسن عسکری(ع) بدهد و به حضرت سلطان تربیت کند، و پدرم را گفت که: چون‌ملتمس مرا مبذول داری دویست‌هزار دینار بتو دهم، درهر سالی بیست هزار دینار. پدرم اورا باززد و در روی او سخنان درشت گفت و بدو چنان جواب داد که: اگر تو بـه نزدیك شیعهٔ پـدر و برادرت امامی و ترا پیشوا و مقتدای خود میدانند تو به تربیت دیگران مرتبهٔ امامت نخواهی یافت. چه سلطان وقت شمشیر و تازیانه بـر کشیده است بر هر آن کس که دعوی کند که پدر و برادرت امام بوده‌اند و می‌خواهد کـه دمار از ایشان بر آورد.

و گویند که «عبدالله وزیر» جعفر کذاب را گفت که آیا تو نمی‌دانی که این مرتبهٔ شریفه و درجهٔ منیفه عطیه‌ای است ربانی که حق‌تعالی به هر کس خواهد عطا فرماید؟ اگر تو اهل و سزاوار آن باشی ازمعونت سلطان مر ترا چه سود؟ و باید که مستغنی و بی نیاز باشی در یافتن این مرتبه ازجمیع ماسوی‌الله و بخدا متوسل‌شوی. پس «عبدالله» جعفر کذاب را بس حقیر شمرد و بفرمود تا اورا دیگر بصحبت اوراه ندهند.

وعقب حضرت امام‌حسن عسکری (ع) منحصر است در حضرت امام محمدمهدی هادی صاحب‌العصر والزمان علیه صلوات‌الله الملك‌المنان.

مطلب سیزدهم

در ذکر احوال امام دوازدهم حضرت قائم آل محمد (ع) و بیان وقت غیبت او و ذکر اخبار دالهٔ بر وجود او :

بدان که حضرت صاحب الامر (ع) درروز جمعه هشتم شهر شعبان المعظم(و به روایتی پانزدهم شهر مذکور) سنهٔ خمس وخمسین ـ وبه روایتی ست وخمسین ـ و مائتین در وجود آمده . ونام شریف او نام حضرت پیغمبر (ص) و کنیت او نیز کنیت حضرت رسول یعنی ابوالقاسم است . واحادیث بسیار درباب نهی ازتصریح باسم آن حضرت درزمان غیبت وارد شده ، وبعضی ازمجتهدین امامیه این نهی را بر آن حمل کنند که درزمان غیبت آن حضرت نباید که کسی فرزند خود را به نام آن حضرت بنامد ویا آنکه به کنیه او بخواند، وشاید که این نهی مخصوص ازمنهٔ سابقه که زمان تقیه بود[ه]،باشد . والله اعلم ثم الراسخون فی العلم .

ومادر حضرت صاحب(ع) ام ولد بوده ونام او«نرجس» که معرب«نرگس» است ، وبروایتی «صیقل» نام داشته،وبروایت«بشربن یحیی[1] النخاس» کهابن بابویه در کتاب کمال الدین وتمام النعمة ذکر نموده ودر اواخر این کتاب نیز برسبیل حکایت نقل شده والدهٔ آن حضرت «ملیکه» بنت«یشوعا ابن قیصر» بوده که اورا در وقت محاربهٔ با مسلمانان اسیر نموده‌ند بود وحضرت اورا بدویست وبیست دینار خریده بود .

ومحمدبن علی ماجیلویه‌روایت کرده باسانید صحیحه ازمحمدبن عثمان که گفت : روزی حضرت امام حسن عسکری (ع) پسر خود «محمدمهدی» را برما

۱ـ در کمال الدین (ص۳۱۸ـ ۴۱۹ چاپ مکتبة الصدوق تهران) : بشر بن سلیمان .

عرض نمود وما چهل‌نفر ازموالیان او درمنزل او بودیم وفرمود که این پسرپس‌از من امام و پیشوای شما خواهد بود وخلیفه است بر شما بعد ازمن ، پس فرمان او برید وپراکنده مشوید و براههای متفرق مروید که هلاك خواهید شد ، وبتحقیق که بعدالیوم دیگر شما این‌فرزندمرا ـ که‌امام شماست وقایم آل محمد ـ نخواهید دید . راوی گوید که چون ما ازخدمت‌آن حضرت بیرون‌آمدیم نگذشت اززمان مگر قلیلی که اوراوفات‌دررسید وازدار دنیا بدار عقبی رحلت فرمود و حضرت‌قائم آل محمد(ع) درسنهٔ ستین ومأتین غیبت نموده الی یومنا هذا . یفعل‌الله ما یشآء و یحکم مایرید .

اخبار وروایات داله بروجودآن حضرت وسبب غیبت او وعلامات ظهورش و سایر اوضاع‌واحوال آن‌حضرت‌بسیاراست که‌در کتب اربعهٔ‌احادیث وغیرآن‌مذکور شده واین رساله‌جای ذکر آنها نیست وبه‌همین قدر که مذکورشددراینجا کفایت حاصل است . والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم .

مطلب چهاردهم

در ذکر روایات وارده در ترغیب حرمت نمودن وگرامی داشتن سادات و ذریهٔ حضرت پیغمبر (ص) واهل‌بیت طاهرین او (ع) :

محمدبن عیسی‌الیقطینی‌روایت می کندازعبدالله بن ابراهیم بن‌عفان قرشی ، واو ازعم خود عبدالعزیزبن علی ، واو ازسعید بن مسیب ،واو از حضرت رسول(ص) که فرمود : هیچ قومی‌وامتی هلاك نشوند مگرآنگاه که براهل بیت پیغمبر خود اهانت وخواری‌رسانند وذریت‌وعترت اورا حقیر وخوار دارند . وچون چنین کنند البته هلاك شوند .

وهمچنین روایت کرده منصور بن عباس ازعبدالله بن فضل الهاشمی ، و او از خالوی خود سلیمان نوفلی ، و او از حضرت پیغمبر (ص) که فرمود که : خدای تعالی را دوست دارید از برای آنچه جهت شما مقدور و مهیا ساخته از نعمتهای خود ، ودوست دارید مرا از برای خدای تعالی ، ودوست دارید خویشان وعترت مرا ازبرای من .

ومحمد بن یحیی ازمحمد بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن حسین بن حسن بن علی بن موسی الرضا (ع) واو ازجدش رسول الله (ص) که فرمود : هر کس مرا و فرزندان مرا دوست دارد خدای تعالی روز قیامت شرم دارد که اورا برافعال بد اوسرزنش وتوبیخ نماید و بفرماید که اورا به بهشت خلد برید به برکت دوستی محمد وآل او ، ودر بهشت بامن وفرزندان من باشد . وهر کس که مرا وذریه مرا دشمن دارد فردای قیامت حق تعالی ازاو سؤال ننماید نه ازنیکی ونه ازبدی تااو را به آتش جهنم بسوزاند .

وروایت کند یعقوب بن یزید ازمحمد بن ابی عمیر از بعض اصحاب از حضرت صادق (ع) که فرمود : جدم محمد مصطفی (ص) فرموده که : زود باشد که من در روز قیامت چهار طایفه وچهار صنف را شفاعت کنم واگرچه ایشان را مثل گناه همه خلایق دنیا باشد :

اول کسی که ازبرای ذریهٔ من شمشیر کشد وایشان را نصرت دهد .

دوم کسی که ذریهٔ مرا در حالت فقر وفاقه بدانچه در دست اوباشد ازمال بخشش نماید .

سوم کسی که ذریهٔ مرا به دل وزبان دوست دارد .

چهارم کسی که چون ذریهٔ من مضطر وعاجز ودرمانده باشند حاجت ایشان

را بر آورد.

واحمدبن محمدبن ابراهیم‌الثقفی [1] از علی بن‌معلی [2] از بعض اصحاب از حضرت صادق (ع) روایت کند که روزی در نزد آن حضرت (ع) بودم وعرض کردم که: یاحضرت! مرا نزد شخصی ازسادات ذریهٔ پیغمبر (ص) حقی ومالی هست ودر دادن آن تعلل می‌نماید وبمن نمیدهد وبدین جهت با اوسخنان درشت گفتم والحال از آن پشیمانم حضرت صادق(ع) فرمود که: ذریه [و] آل محمد وسادات را دوست دارید وایشان راازطلب‌هایی که دارید بری‌ءالذمه نمایید وایشان را گرامی‌دارید، وچون با ایشان مخالطه وآمیزش نمایید یاآنکه خرید وفروش ومعامله کنید با ایشان درشتی مکنید وناسزا مگوئید.

وایضاً احمدبن محمد روایت می‌کند ازحسن بن محبوب واو ازقعقاع بن خراز [3] التمیمی که گفت: من وپسر عمم به حضرت صادق (ع) حاضر شدیم، پس به خدمت آن حضرت عرض کردم که: من پسر حاجب‌بن زراره‌ام که کمان خودرا جهت قوم خود مرهون ساخت وبدان وفا نمود. حضرت صادق (ع) فرمودآنچه تو بدان‌منت می‌گذاری‌برما به قدر حسب ونسب‌تو باشد، بدرستی که‌حق‌تعالی‌حضرت محمد (ص) را به‌کافهٔ خلائق از عرب وعجم فرستاد وبعضی ازایشان را بر اسلام بقتل رسانیدیم، وطایفه‌ای را باسیری گرفتیم ومنت نهادیم برایشان، وفرقه‌ای را حق ـسبحانه وتعالی‌ـ هدایت فرمود وبما راه نمود وتوفیقشان داد تاآنکه مارا بشناسد. تو از کدامین طایفه‌از این طوایف ثلاثه‌ای؟. پس راوی گوید که چون

۱ــ ترجمهٔ کتاب قم (ص۲۰۶) : احمدبن محمد از ابراهیم بن محمد ثقفی.

۲ــ ترجمهٔ کتاب قم : ازهذیل بن حنان ازبرادر خود.

۳ــ کذا. در ترجمهٔ کتاب قم (ص ۲۰۷) : مزار (شاید: مرار).

ما ازخدمت آن حضرت بیرون آمدیم پسرعمم با من گفت که بحق خدای عزوجل که‌ابوعبدالله بدین سخن که‌اظهارمی نمودهمهٔ‌عرب وعجم رابندگان وآزاد کردگان خود گردانید.

وروایت کندیوسف بن‌حارث از محمد بن جعفر[1] واو از رافع واوازحضرت امیرالمؤمنین (ع) که فرمود که: حضرت پیغمبر (ص) فرموده که هر کس عترت من وعرب (!) را دوست ندارد اویکی ازسه طایفه خواهد بود یا منافق است یاولد الزنا یامادر اودرایام‌حیض‌بدوحامله‌شده بوده، ودر اینکه ازاین سه بیرون‌نخواهد بود شکی نیست (!).

وروایت کرده سلمه از حسن بن یوسف ازصالح بن عقبه از ابوالحسن‌موسی بن جعفر (ع) که فرمود: مردمان سه فرقه‌اند: عرب، وموالی، وعلج.و«موالی» جماعت محبان ودوستان‌مایند و«علج» جماعتی باشند که از ما تبرا کرده‌اند ونصب عداوت ما نموده‌اند.

ومروی است از حضرت رسول (ص) که فرمود «الطالحون لی والصالحون‌لله» یعنی دوست دارید طالحون وگناه‌کاران سادات وذریهٔ مرا بواسطهٔ خاطر من، و صلحا ونیکوکاران را بواسطهٔ خاطرالله تعالی.

مطلب پانزدهم

در ذکر جمعی از طالبیه که به قم‌ونواحی‌آن آمده، مقیم وساکن گشتند:

۱ــ در ترجمهٔ کتاب قم (ص۲۰۷): ازمحمدبن جعفر احمر واو از اسماعیل‌بن عباس واو اززیدبن جبیره واو ازداودبن حصین واو از ابی رافع.

سادات حسنیه :

بدانکه ازسادات حسنیه که ایشان را «سادات طباطبا» نیز خوانند (و گویند که وجه نامیدن ایشان به «طباطبا»آن است که جد ایشان را پدرش مخیر ساخت میانهٔ قبا وپیراهن که به جهت او هدیه‌آورده بودنـد و گفت کدام یك از اینها را می‌خواهی؟ وچون‌او مخرج قاف نداشت و زبـانش شکسته بود، گفت : طبا!طبا ! یعنی : قبا ، قبا . پس بـاین لقب مشهور شد ومـردم اورا به « طباطبـا » خواندند وبعد ازاواولاداورا هم باین‌لقب می‌خوانند . و بعضی گویند که معنی طباطبابه‌لغت قبطیان [1] «سیدالسادات» را گویند [2] وبدین جهت او را این لقب گذاشتند . وبعضی دیگر گویند که جد سادات حسنیه به خدمت حضرت امام وقت (ع) حاضر شد امام (ع) به او فرمود «طیباً طیباً» یعنی : خوش‌آمدی خوش‌آمدی ، پس به کثرت استعمال درآن تخفیف به هم رسید و«طباطبا» شد ! والله‌اعلم).

اول کسی که ازفرزندان حسن‌بن‌حسن‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب به‌قم آمد ومقیم شد: ابوهاشم‌محمدبن‌علی‌اذرع‌بن‌عبیدالله بن عبدالله‌بن حسن‌بن حسن‌بن علی بن‌ابی‌طالب بوده . واذرع پدر ابوهاشم بوده کـه بعضی ازخلفاء اورا بدین ملقب کرده بوده‌اند بواسطهٔ آنکه در کوفه برطریق‌نجف اشرف حضرت امیرالمؤمنین (ع) شیری‌خبیث بسیـار موی بهم رسیده بوده ومترددیـن ازآن راه راآزار می‌داده وبعضی را هلاك می کرده ومردم‌بدین جهت درمشقت بوده‌اند، وروزی علی‌بن عبیدالله ازکوفه‌بدین راه بیرون‌آمده‌آن شیررا بکشت وپـای اورا گرفته ، کشید تـاآن گاه که به کوفه آورد وبدین سبب اورا بـه اذرع ملقب ساختند چه عرب شیر بسیار موی را اذرع

۱ـ کذا . درست : نبطیان (مقالهٔ محیط طباطبایی در مجلهٔ گوهر ، ش ۷ سال دوم).

۲ـ کذا .

خوانند .

وابوهاشم حسنی را سه پسر بوده : ابوعبدالله احمد ، وابوعلی الحسین ، وابو محمدالحسن . وحسن که به «ابی محمد» مکنی بوده بعداز «ابوعبدالله احمد» متولد شده بود و «ابوعبدالله» بعد از «ابوعلی الحسین».

وابومحمد ازدختر «احمدبن علی الشجری» بوجود آمده , و از دارالمؤمنین قم رحلت کرده، به بصره رفت ومعزالدوله اورابه بصره نقیب گردانید ودرآنجاساکن بود تا اورا وفات دررسید واولاد واعقاب او هنوز در بصره هستند .

ودیگر ازفرزندان «حسن بن حسن» ساداتی بودند که ازاصفهان به نواحی جی نزول کردند وازآن جا به قم آمدند وایشان ازاولاد عمان اند [1] و «ابوالحسن محمدبن احمدبن طباطبا» شاعر ادیب ازایشان است وفرزندان ایشان بسیارند .

و از فرزندان «زیدبن الحسن بن علی» (ع) ساداتی اند که ازطبرستان ونواحی استرآباد به قم آمدند، وازآن جمله ابوالقاسم بود که جد «ابوالقاسم رازی» است ونام او «احمدبن محمدبن جعفر بن عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن بن زیدبن الحسن بن علی بن ابی طالب» است . واو ازطبرستان آمد وبه قم ساکن شد.

و «ابوالقاسم احمدبن عیسی بن احمد رازی» حکایت کرده که جد او «ابوالقاسم احمد بن محمد» به بغداد محبوس بوده ، جهت آنکه مال بر ذمت او بود وازآن حبس وزندان به مکر وحیله استخلاص یافته ، به طبرستان گریخت وبه نزدیك داعی بن [2] الحسن بن زید که با پدرش در طبرستان می بود آمد به جهت خویشی

۱ــ ترجمهٔ کتاب قم (ص۲۰۸) : «از ساداتی که به شهر جی نزول کرده بودند پسر عمانند...».

۲ــ . درترجمهٔ کتاب قم (ص۲۰۹) : «الداعی حسن بن زید» وهمین درست است .

که میان ایشان بود، ومدتی در آنجا ماند. تا آن گاه که «داعی بن الحسن» را در وقت قتل سادات علویه بگرفتند. پس ابوالقاسم ازطبرستان بیرون آمد و بجانب قم متوجه شد. پس در راه اورا حرامیان زدند وآن چه داشت غارت کردند. چون داخل دارالمؤمنین قم گردید اعراب قم با او محبت ومهربانی بیش ازبیش نمودند.

چون ابوالقاسم میل عرب به جانب سادات علویه دید درقم ساکن گردید. چون خبر توقف او به حسن بن زید رسید نامه‌ای نوشت به اهل قم که اوبی اجازت واذن من به آنطرف آمده، باید که اورا به من فرستید خواه راضی باشد وخواه نباشد. والسلام.

چون اهل قم به مضمون نامه مطلع شدند بر ابوالقاسم عرض نمودند. گفت که اولی آن است که من به جانب ابن عمم شتابان گردم. پس عرب قم در «مسجد سهل بن الیسع» جمع آمدند وباهم گفتند که حقوق این علوی بر ذمت ما ثابت و لازم باشد وما را حرمت داشتن اوواجب، چه التجا بماآورده ودخیل ما شده بود. پس کس فرستادند وابوالقاسم راازخانه‌ای که درجوار آن مسجد بود وبدان نقل مکان کرده بود طلبیدند. چون او به مسجد درآمد به‌او گفتند که بر ما لازم بود که قضاء حوائج شما نماییم به‌آنچه دردست ما ومقدور باشد از نقد وجنس واسب و استر وشتر ومفرش وغیرها، پس چند سر اسب‌واستر بازین ومفرش وچند سرشتر و سایر مایحتاج از نقد و جنس باو بخشیدند و چند نفر ازملازممان خود با اوهمراه کردند که او را به خدمت حسن بن زید رسانند وازراه محفوظ باشد.

پس چون ابوالقاسم به نزدیك حسن بن زید رسید خوبی ومهربانی وخوش اعتقادی مردم قم‌را ، ومحبتی که با سادات سکنهٔ دارالمؤمنین قم داشتند باحسن‌در میان نهاد . حسن از این معنی بسیار خوش حال وخرم شد واهل قم را شکر ودعا گفت . پس ابوالقاسم از حسن بن زید دستوری‌خواسته، دیگر باره به قم مراجعت فرمود ودرآن جا ساکن ومقیم ومتأهل شد . وبعد از مدتی بازاز قم به طبرستان رفت ودرآن جایگاه ازاوطاهر ، وعباس، وعیسی ، وجعفر ، وحمزه‌درووجودآمدند. وابوالقاسم مزبور درطبرستان فوت شد .

وطاهر ولد او ازطبرستان به قم‌آمد وساکن شد و دختر حسن‌بن حماد اشعری‌را خواستگاری کردوازاو: ابوالحسن‌محمد،وابوطالب المحسن ، وابوالقاسم علی ، وابوالعباس‌احمد در وجودآمدند .پس ابوالعباس احمدبن طاهر ازقم به‌کاشان رفت ودر آن جاساکن شد ودرکاشان از اوسه پسر بهم رسید : ابومنصور احمد ، وابوالقاسم علی ، وابوعلی حمزه .

وابوالقاسم علی ازکاشان به قم آمد ودرآنجا مقیم شد واز دختر ابوالقاسم رازی ، ابوالفضل محمد را بهم رسانید واز خواهر او به‌کاشان حسن به وجودآمد. وابومنصور احمد وابوعلی حمزه نیز ازکاشان به قم‌آمدند وساکن شدند . واز ابومنصور احمد بن محمد دو پسر در قم بهم رسید : یکی « ابوزیدالمطهر » و دیگری «ابوالغیاث طاهر» ، واز طاهر پسری بهم رسید وابوالقاسم علی نام داشت‌و او به ری رفت ودرآن جا ساکن شد ودرآن جا پسری بهم رسانید طاهر نام ، وبعد ازآن به نیشابور رفت .

وعباس بن احمد که ازاین اولاد بود به طبرستان مقیم شد ودرآن جا اولاد

بهم رسانید والحال نیز ایشان درآنجا هستند. وعیسی بن احمد به ری وطن ساخت ودرآن جا دوپسر به هم رسانید: ابوالقاسم احمدرازی، وابومحمد الحسن الحسکا. واین پسر دوم «لاعقب له» بوده. وابوالقاسم احمدبن عیسی الرازی ازری به قم آمد وساکن شد ودر قم از او ابوالحسن علی عیسی و چند دختر به هم رسید وبرادرش حسکا به ری بماند، واورا مالی بسیار بوده وبدان تجارت می کرده ودر سنهٔ سبعین وثلاثمائة ازخراسان متاعی خریده، چون به نواحی خوار رسید فوت شد. وجعفر وحمزه به طبرستان مقیم شدند ودرآن جا اعقاب دارند.

و جد داعی حسن بن زید[1] به مدینه والی وحاکم بوده دراواخر ایام دولت بنی امیه واوایل دولت بنی العباس.

دیگر ازسادات حسنیه که به قم آمده‌اند حسن بن محمد است که ازری به قم آمد وساکن شد و او (یعنی حسن) بششدی ملقب بوده، والحال اعقاب اوبه‌قم هستند.

سادات حسینیه:

اول کسی که ازایشان به قم آمد ودر این بلده مقیم شد «سیدابوالحسن[2] بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن محمدبن اسماعیل بن جعفرالصادق ـ ع» بود. وچون ابوالحسن به قم آمد ودراینجامتوطن شد، او را پسری بههم رسید واورا ابوالحسن علی نام نهاد. واز علی بن الحسن، ابوعبدالله الحسین در وجود آمد.

وجمعی از مشایخ قم روایت کرده‌اند که ابوالحسن مذکورآشکارا شرب خمر کردی. وروزی قصد خانه احمدبن اسحاق اشعری نمود بسبب حاجتی که اورابود

۱ــ اصل: «داعی بن حسن بن زید».

۲ــ اصل: «ابوالجن» وهمچنین درموارد بعد.

واحمدبن اسحاق در قم وکیل موقوفات وحقوق حضرت امام حسن عسکری(ع) بود که هرساله آن را ازشیعیان گرفته، به خدمت حضرت می برد . پس چون ابوالحسن نزدیك خانهٔ احمد بن اسحاق شد او رابار ندادند واز صحبت اسحاق ممنوع گردیده، ملول وغمگین مراجعت به منزل خود نمود .

بعد از چندی احمدبن اسحـاق قصد طواف کعبه کرده ، اول بهسرمن رآی رفت که زیارت حضرت امام حسن عسکری (ع) کرده ، ازآن جا به کعبه رود .پس چون به درخانهٔ حضرت امام (ع) رفت واجازت دخول خواست ، بار نیافت وممنوع شد . پس احمدبن اسحاق درماند و ندانست که سبب بی توجهی امام چیست . پس سر بر آستان آن حضرت گذاشته ، بسیار گریست وگفت : ای نوردیدهٔ هردو عالم وای برگزیدهٔ اولادآدم، چه بی ادبی از بنده صادر شده که مرا به حضرت خودبار نمی دهی؟ پس حضرت امام اورااجازت داده ، درآمد . آن حضرت فرمود کهای احمد! یـاد داری که فرزند زادهٔ [1] من ابوالحسن رادرقم به خانهٔ خود بـار نـدادی ؟ پس احمد بگریست وسوگند یاد کرد که من اورا منع نکردم مگر جهت آنکه تـرك شرب خمر نماید وتوبه کند . حضرت امام فرمود کـه : ای احمد ! راست گفتی ولیکن باید که حق سادات علویه شناسی ، وایشان را حرمت داری درهرحال که باشد و به نظر حقارت درایشان ننگری که بزه وگرفتار خواهی شد [2] .

۱ــ کذا در اصل ودرترجمهٔ کتاب قم (ص۲۱۲) . لیکن در بحار الانوار (۵۰ :۳۲۴) به نقل از ترجمهٔ کتاب قم «پسر عم ما» آمده که گویا تصحیح قیاسی است و هیچ لزومی ندارد زیرا ضمیر «ما» در جملهٔ «فرزندزادهٔ ما» (که در متن این کتاب بهغلط «فرزندزادهٔ من» نقل شده) اهل بیت وخـاندان پیامبر است نه خصوص شخص امام علیه التحیة والسلام .

۲ــ کذا . در ترجمهٔ کتاب قم (ص ۲۱۲) : «که بزهمند شوی وگرفتار آیی ».

پس چون احمد به قم مراجعت نمود سیدابوالحسن با جمعی بسیار ازاهل‌قم به دیدن اورفتند. چون نظراحمد بر سید ابوالحسن آمد ازجای خود برخاسته، پیش اودوید و بسیار اعزاز کرده ودرصدرمجلس نشانید. سیدابوالحسن این‌حالت ازاحمد غریب دید و گفت: دراین مدت هرگز چنین لطف دربارهٔ من نمی کردی، الحال چون است که بامن این مقدار توقیر وتعظیم مرعی می‌داری؟. احمدقصهٔ رفتن به‌خدمت حضرت وماجرا نقل کرد.

چون سیدابوالحسن این‌حکایت بشنیدبگریست و گفت: توبه کردم وبدرگاه خدای تعالی رجوع نمودم، وپشیمان شدم ازافعالی که ازروی جهل ونادانی مباشر آن می‌شدم. وازآن مجلس برخاسته، به خانهٔ خود رفت وخم‌های شراب واسباب شراب نوشی همه را درهم شکست وهمه اوقات درمسجد معتکف شد تاآنکاه که‌او را وفات دررسید. رحمة‌الله‌علیه.

وابوالحسن مذکور را به «مقبرهٔ بابلان» دفن کردند وقبراو به قبر حضرت فاطمه بنت موسی نزدیك است ازآن جانب که مردم شهر به زیارت آن حضرت میروند[1].

دیگرازجملهٔ سادات حسینیه که‌به قم‌آمدنداز فرزندان موسی بن‌جعفر(ع) حضرت فاطمه بنت موسی بن‌جعفر (ع) است.

حکایت حضرت فاطمه وآمدن او به قم‌آن است که: چون حضرت امام رضا (ع) از مدینهٔ‌مشرفه به استدعاء مأمون به جهت عقد بیعت ولایت عهد بواسطهٔ آن حضرت(ع) بیرون‌آمد درسنهٔ مأتین من‌الهجرة، وبه‌طرف‌خراسان ومرو رحلت

۱ــ کذا. در ترجمهٔ کتاب‌قم (ص۲۱۳): «ازاین جانب که از شهرری بدان‌آیندچون به زیارت فاطمه علیها السلام می‌روند».

فرمود ، همشیرهٔ آن حضرت فاطمهٔ بنت‌موسی بن‌جعفر (ع) درسنهٔ احدی ومأتین به طلب برادر ازعقب او بیرون‌آمد وچون به‌قصبهٔ ساوه رسید بیمارشد پس پرسید که ازاین جا به بلدهٔ قم‌چه مقدار مسافت ، ومیانهٔ من‌وشهر قم‌چند فرسخ باشد؟ عرض کردند که ده فرسخ است . خادم خود را بفرمود تا اورا به قم رساند . خادم اورا به فرمودهٔ آن حضرت به قم‌آورد ودرخانهٔ موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آورد وبدانجا نزول فرمود .

وروایت صحیحه درآمدن آن حضرت به دارالمؤمنین قم آن است که چون خبرآمدن حضرت معصومه (ع) به‌قم‌به‌آل سعد (یعنی سعد اشعری) ویارانش رسید همه باهم اتفاق کردند که استقبال حضرت ستی فاطمه (ع) نمایند واز اودرخواست واستدعا نمایند که درقم بماند . ازمیان آن‌جماعت موسی بن خزرج‌بن سعد اشعری سبقت گرفته ، تنها درآن شب بیرون آمد که به ملازمت آن حضرت مشرف شود . پس به ملازمت اورسیده ، زمام ناقهٔ آن حضرت گرفته به جانب شهرقم کشید و او را به شهر آورد ودر خانهٔ خود جا داد. آن حضرت هفده روز درحیات بود وچون‌او را وفات دررسید موسی بن‌خزرج بعد از تغسیل وتکفین آن حضرت را درزمینی که به باغ بابلان مشهور بود والحال روضهٔ مقدسه آن حضرت است دفن کرده ، وبرسر تربت او از بوریا سایه ساخت . تاآن که زینب دختر حضرت امام محمد تقی (ع) وارد قم شد وقبه برسرتربت آن حضرت بنا نهاد .

وروایت کرده حسین‌بن‌علی‌بن‌حسین‌بن علی‌بن[1] بابویه ازمحمد بن حسین[1] بن احمدبن الولید که چون حضرت معصومه (ع) را وفات رسید ، وبعد ازتغسیل و تکفین اورا به باغ بابلان که‌مقبرهٔ آن حضرت است بر کنارسردابی که از برای آن حضرت ساخته بودند حاضرساختند ، آل سعد بایك دیگر خلاف ومنازعه کردند

۱ـ کذا .

درباب آن که سزاوارتر است که درسرداب رود و آن حضرت را دفن کند. پس از آن همهٔ آراء براین متفق شد که خادمی بغایت پیر که ازآن یکی ازآن جماعت بوده ونام او قادر بود اورامقرر دارند تا حضرت ستی فاطمه [را] درسرداب گذارد. پس شخصی را به طلب او فرستادند.

پس دراین هنگام آن جماعت دیدند که ازیك جانب رمله[1] * دوسوار پیداشدند دهن بسته، وروی به این مردم نهادند وچون نزدیك جنازه رسیدند ازاسب‌هافرود آمدند وبر نعش آن حضرت نماز گذاردند ودرسرداب رفتند وحضرت معصومه (ع) را دفن کردند. پس ازآن از قبر بیرون آمدند وبراسب‌ها نشسته، ازیك جانب بدر رفتند وهیچ کس را معلوم نشد که ایشان چه کسان بودند.

ومحرابی که حضرت ستی فاطمه(ع) در حجره‌ای از خانه وسرای «موسی بن خزرج بن سعداشعری» به آن نماز گزارده است تاحال ظاهراست ومحل طواف شیعیان قم است. وبه‌فارسی این محل را «مسجد سیتیا[2]» می گویند یعنی مسجدحضرت معصومه.

ردرآن خانه که حضرت می‌بوده والحال مسجد شده تنور نان‌پزی هست** که قمیان زیارت می کنند ومی گویند که حضرت خود بدست مبارك درآن نان بسته.

چون پس‌ازوفات حضرت معصومه (ع) ام محمد دختر «موسی الرضوی» فوت شد اورا هم درجنب قبر فاطمه دفن کردند وپس ازاو خواهراو میمونه را هم‌درآن جا دفن کردند وقبه‌ای برسر تربت ایشان نهادند ـ متصل به قبهٔ حضرت معصومه ـ

۱* «رمله» ریگستان است وظاهراً اینجا مراد رودخانه باشد (منه).

۲ـ کذا = ستیه (منسوب به: ستی فاطمه).

که داخل طواف گاه شد والحال در آن‌موضع قبر سایر مسلمانان هم بسیار شده.

سادات رضویه:

دیگر ازجملهٔ سادات حسینیه، از نسل حضرت امام رضا (ع)**سادات‌رضویه** می‌باشند که از ایشان‌اول کسی که به دارالمؤمنین قم مقیم شد اولاد واعقاب موسی بن محمدبن علی بن‌موسی الرضا (ع) بود که اورا موسی مبرقع خوانند.

وحسن بن محمد صاحب تاریخ قم ذکر نموده و گفته که: اول کسی که از سادات رضویه‌از کوفه به قم‌آمدابوجعفرمحمدبن موسی بن محمدبن علی بن‌موسی بن جعفر (ع) بود. واو درسنهٔ ست وخمسین ومأتین از کوفه به قم‌آمد ومقیم شد وپیوسته برقع بر روی خودانداختی. تاآنکاه که اعراب قم به او پیغام فرستادند که تورا ازمجاورت وهمسایگی ما بیرون باید رفت. پس ابوجعفر ازقم به‌کاشان رفت. و چون به‌کاشان رسید احمد بن [عبدال]عزیز بن دلف العجلی او را اعزاز و اکرام کرد ودر کاشان نگاه داشت.

پس چون «ابوالصدیم‌الحسین‌بن علی بن‌آدم» ویکی دیگر ازرؤساء عرب‌بعد از بیرون رفتن‌اواز قم، ازسفری که‌رفته بودند مراجعت کردنداورا ندیدند ووجه خروج اوراپرسیدند واهل‌قم را بر اخراج‌او توبیخ نمودند ورؤساء عرب را به‌طلب اوفرستادند تا به التماس‌بسیار اوراازکاشان باز به قم‌آوردند واز مال‌خود ببجهت‌او خانه خریدند، وچند سهم ازقریهٔ هنبر واندریقان و کارجه را ازورثهٔ «مزاحم‌بن علی‌الاشعری» خریدند وبدو بخشیدند تا نان خانهٔ او باشد، وبیست هزاردرهم در میانهٔ خود توجیه کرده، باودادند.

ونقل‌است که چون محمدبن‌موسی‌از کوفه‌به دارالمؤمنین قم‌آمدخواهرانش

زینب ، وام‌محمد ومیمونه درطلب برادر به قم آمدند وبعداز ایشان بریهه دختر موسی بیامد واین هرچهار درقم فوت شدند . وسه دختر اول که زینب وام محمد ومیمونه باشند به مقبرهٔ بابلان آن‌جا که قبرحضرت فاطمه بنت موسی (ع) است مدفون‌اند .

ومحمدبن موسی خودش درشب چهارشنبه بیست ویکم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ست وتسعین ومأتین درقم فوت گردیدواورا درخانه‌ای که‌به جهت اوقمیان خریده بودند دفن کردند . والحال قمیان درآن خانه زیارت او میکنند وبه «مقبرهٔ‌موسی مبرقع» معروف‌است .وپیش ازاو معمول نبود که درقم کسی را درخانهٔ اودفن کنند وچون اورا درخانهٔ اودفن کردند بعد ازآن جمعی دیگر هم ازقمیان درخانه‌های خود مدفون شدند. والیوم این در قم‌متعارف است .

وبریهه همشیرهٔ آخرین او بعد از او فوت شد واورا هم درآن خانه به‌جنب برادرش دفن کردند . وبعد از فوت محمدبن موسی پسران عم اویحیی وابراهیم ولدان جعفر کذاب از کوفه به قم آمدند که میراث بگیرند ، وابراهیم دیگربار ازقم بیرون رفت‌ونماند، ویحیی صوفی به‌قم اقامت کرد وبه «میدان زکریابن‌آدم» به قرب مشهد حمزة بن‌موسی وطن ومقام گرفت و«شهربانویه» بنت «امین‌الدین ابوالقاسم‌بن‌مرزبان‌بن‌مقاتل»راخواستگاری کرد وازاو ابوجعفر فخرالعراق‌وستیه[1] به وجودآمدند ومعروف به صوفیه بودند . واولاد واعقاب ایشان ازتواریخ معلوم نمی‌شود که چند نفرو کیان بوده‌اند .

وبعد ازاین‌ها ابوعلی محمدبن احمدبن موسی بن محمدبن علی‌الرضا (ع) ازکوفه به قم آمد بابعضی از دخترانش :فاطمه ، وام‌سلمه . وچون ابوعلی به‌قم‌آمد

۱ــ اصل:«سیتیه» .

اعراب درا کرامواعزازاو مبالغهٔتمام کردند . وابوعلی مذکور مردی فاضل وبغایت پرهیزکار وخوش‌محاوره بود، ودرقم‌از ابوعلی مذکور بریهه وام کلثوم‌وابوعبدالله احمدبوجودآمدند ، وابوعلی خودش‌درروز یك‌شنبه سیم شهر ربیع‌الاول سنهٔ‌خمس عشر وثلاثمائةدرقم‌فوت ،وبه مقبرهٔ محمدبن موسی مبرقع مدفون شد . وفرزندان کوفه وقم او که بعد از او درقم فوت شدند : ابوعبدالله احمد وفاطمه وام کلثوم و بریهه بودند .

وبعد ازوفات‌اوابوعلی خواهرش ام‌حبیب از کوفه به قم‌آمد وبااولادبرادرش می‌بود . واوهم درقم فوت شد . ومجموع این‌ها درمقبرهٔ محمدبن موسی المبرقع مدفونند .

وابوعبدالله پسر ابوعلی مزبور مردی با همت وبدل نزدیك و فاضل بوده ، ونقابت سادات علویه بعد ازفوت «ابوالقاسم علوی نقیب» بدو مفوض بوده ، وهمیشه درقم پیشوا ومکرم بوده ، ودرسنهٔ ثمان وخمسین وثلاثمائةفوت شد . ومدت عمرش چهل وشش سال بوده .

واز ابوعبدالله مذکورچهارپسر :ابوعلی‌محمد وابوالحسین موسی وابوالقاسم علی وابومحمدالحسن وچهار دختربهم رسید . وازپسر اول ابوعبدالله که «ابوعلی» باشد «ام‌سلمه» بهم رسید ومجموع این‌ها سوای «ابوعلی» در قم فوت شدند وبه مقبرهٔ موسویان مدفون گردیدند . و«ابوعلی»آن چه خودداشت وآن چه به میراث ازاین اقوام به‌اورسیده بود درقم‌به اسراف وهرزه خرجی تلف نمود واملاك را فروخت . وبعد ازآن چون روی ماندن قم نداشت به خراسان رفت ، ومردم آن‌جا اورا گرمی ومهربانی نمودند ودرآن جا متوطن گردید . وگویند که او را جمعی درآن‌جا مخفی به قتل رسانیدند وبعضی گویند که‌به اجل موعود فوت شدو

آن‌جا مدفون گردید.

و به روایت اصح «ابوالقاسم» نیز به خراسان رفته در آن جا ساکن شد و دو پسر و یك دختر در آن‌جا بهم رسانید. والحال سادات رضویه مشهد مقدس اکثر از نسل ویند و بدین نسبت سادات مشهد و قم باهم خویشند.

و «ابوالحسین موسی» تنها در قم بماند و باقمیان بر وجه احسن سلوك می‌کرد و همگی با او محبت می‌کردند و به‌صحبت او مایل بودند و مؤیدالدوله و فخرالدوله با او مهربان شدند و بعضی از خراج بدو بخشیدند. پس در سنهٔ سبعین و ثلاث مائة به‌طواف مکهٔ معظمه رفت و در وقت مراجعت در مدینهٔ مشرفه به بنی اعمام خود عطایا و خلاع و هدایا داد. پس باز به جانب قم رحلت نمود و در سنهٔ احدی و سبعین و ثلاثمائة به قم رسید و مردم قم به قدوم او شادی نمودند و کوچه‌ها و محله‌ها را زینت‌ها و آئین‌ها بستند، و صاحب بن عباد بدو نامه نوشت و او را به معاودت از حج و رسیدن به خانهٔ خود تهنیت فرمود.

و ابوالحسین مذکور مردی فاضل و متواضع بوده، و در عنفوان شباب و حداثت سن نقابت سادات علویه به‌قم و نواحی آن بدو مفوض بوده، و قسمت وظایف و مرسومات سادات آبه و قم و کاشان و خورزن مجموع بدست و اختیار او بوده. و عدد سادات مزبوره در آن زمان از مردان و طفلان سیصد و سی و یك نفر بوده و وظیفهٔ هر یك از آنها در هر ماهی سی‌من نان و ده‌درم نقره بوده. و هر یك که فوت می‌شده نام او را از کتاب مرسومات محو میکرده‌اند و نام طفلی که متولد می‌شده به‌جای آن ثبت می‌نموده‌اند.

و ابوالحسین مذکور را از ام الولد پسری بوده نام او «ابوجعفر محمد»، و دختری از ام ولدی دیگر. و «ابوجعفر محمد بن ابوالحسین» دختر «علی بن‌محمد

بن عمید» را خواستگاری نمود ودرسنهٔ اربع وسبعین وثلاثمائة زفاف واقع شد . و «ابوالحسین» به زیارت جد خودامام رضا (ع) به‌خراسان رفت درسنهٔ خمس وسبعین وثلاثمائة. وبرادرابوالحسین«ابومحمدالحسن بن احمد» مردی فاضل ومتأدب‌بوده، واورا درسنهٔ اثنا وسبعین [1] وظیفه تعیین کردند .

بدان که درآن‌زمان چنان مقرر بوده که سادات رضویه دختران خود رابه شوهر نمی‌دادند ، زیرا که کسی که همسر وکفوایشان باشدنمی‌یافتند . وحضرت موسی بن جعفررا بیست ویك‌دختربوده وازاین جهت هیچ یك ازآنها را به‌شوهر نداده بوده . تاآن که این معنی درمیان دختران ایشان عرف وعادت شد وحضرت امام محمد تقی(ع) درشهر مدینه ده قریه وقف کرده است بردختران وخواهران خودکه شوهر نکرده بودند واز محصول ومنافع آن دیه‌ها آن چه حصه و نصیب بنات سادات رضویه که به قم ساکن بودند می‌شد از مدینه‌جهت ایشان می‌آوردند.

سادات موسویه :

دیگر ازجملهٔ سادات علویه سادات موسویه‌اند که ازاولاد واعقاب «ابراهیم بن حضرت موسی بن جعفر» (ع) باشند .

اول «ابوعبدالله اسحاق‌بن ابراهیم‌بن موسی بن جعفر»(ع) است که‌به قم‌آمد ومی‌خواست که‌به خراسان‌یا به طبرستان رود ، علی بن عبدالله[ما] جیلویه‌اشعری وجمعی‌دیگر ازعرب قم گفتند که‌بدین‌شهر مقام کن ، واورااعزاز واکرام بسیاری نمودند . پس ابو عبدالله اسحاق به قم ایستاد وکدخدا شد . واز او : ابوعلی احمد وابواحمد موسی، وحسن بوجودآمدند .

۱ــ ترجمهٔ کتاب قم(ص ۲۲۱) :«اثنتین وسبعین وثلاثمائة» .

وابوعلي ازقم به آبه رفت ودر آن‌جا از آل‌طلحه دختری خواستگاری کرد و ازاو چند فرزند بهم رسانید. ومدتی در آبه مقیم بود واز آن جا دیگر باره به قم آمد ودر آن‌جا پسری دیگر ابوعبدالله الحسین بهم‌رسانید. وابوعبدالله مزبور بزرگ شد وجوانی بود بس عاقل ودانا، ودختر «ابوالقاسم حمزة بن علی» را خواست واز او: ابوالحسن علی، وحمزه، وابوالفضل محمد، وابومحمدالحسین، وچهاردختر آورد واز «ابومحمد»: اسحاق دروجودآمد ویك دختر.

سادات عزیزیه ومحسنیه:

ودیگر دردارالمؤمنین قم جمعی ازسادات که ازفرزندان حضرت امام جعفر صادق (ع) واز فرزندان حضرت امام رضا (ع) بوده‌اند [1] وایشان را به اعتبارپدران واجداد، سادات‌عزیزیه ومحسنیه‌می‌خوانده‌اند. وگویند که حسین‌بن علی‌الرضا(ع) به قم‌آمد ومقیم‌شد ودختر شاهین اشعری‌راخواست واز او محمد، وعلی، وعبدالله، ومحسن بهم‌رسانید، واز زن دیگر طاهر، وجعفر که «لاعقب‌له» بوده‌اند بهم‌رسانید. ومحمدبن‌الحسین‌ازجمله این فرزندان به‌آبه‌رفت‌ومدتی‌آن‌جا بود وازآن‌جابه‌ری رفت ودر آن جافوت شد. والحال جمعی ازاولاد او درقزوین هستند. وهم ازایشان علی‌بن الحسین پیش احمد عبدالعزیز رفت واو، او را بربعضی ازعساکر خود امیر گردانید. والحال ازاولاد اودر قم هستند.

وازآن جمله «عبدالله[بن]الحسین» به قم ماند واز او محمد عزیزی بوجود آمد، ومادر او فاطمه‌بنت قاسم بن احمد بن علی جعفر است، خواهر ابوالحسین که به مقبرۀ مالون مدفون‌است‌واورا آن جا زیارت‌می کنند. پس «محمدعزیزی»

۱ــ این بخش باترجمۀکتاب قم (ص۲۲۲ــ۲۲۳) جدایی‌هایی داردکه باید مورد بررسی قرارگیرد.

ازقم به طرف بغداد رفت واورا به نهروان کشتند وتابوت اورا به قم آوردند وبه قرب مسجد رضائیه دفن کردند .

واز محمد بن عبدالله ، ابوالحسن علی در وجود آمد .

ومحسن بن الحسین که ازآن جمله بود به قم مقیم شد وازاو ابومحمدالحسن وابوعبدالله الحسین ویك دختر بوجودآمد واز اولاد واعقاب ایشان جمعی درموصل وبغداد میباشند .

وجد ایشان محمد بن جعفر که ملقب به دیباج بوده در سنهٔ مأتین هجریه بـه نواحی مدینه خروج کرد وبرآن ناحیه غلبه نمود و مأمون رجاء بن ضحاك را بدو فرستاد تا امان نامه‌ای قبول کرد و با او به مرو به خدمت مأمون رسید و با او به عهد وفا نمود واورا گرامی داشت . ومحمدبن جعفر مذکور همه اوقات با مأمون بود تاآن گاه که به جرجان فوت شددروقتی که مأمون به عراق متوجه شده بود درسنهٔ ثلاث ومأتین .ومأمون بر او نماز کرد واورادفن نمود والحال اورا به جرجان زیارت می کنند. وابوالقاسم اسماعیل بن عباد برسر تربت اوعمارتی بنا کرده درسنهٔ اربع وسبعین وثلاثمائة.

سادات عریضیه :

دیگر ازجمله فرزندان علی بن جعفر (ع) وفرزندان محمد بن جعفر صادق(ع) سادات عریضیه‌اند :

مروی است که حسن بن علی بن محمدبن علی بن جعفر صادق (ع) از مدینه به قم آمد وپسر او«علی»با او بود و از علی بن الحسن: ابوالفضل حسین ،وابوالحسین عیسی ، وابوجعفر محمد ،وابوالقاسم حمزه ، وابوعلی احمد در وجودآمدند .پس ابوالفضل حسین بن علی که جوانی بود بسیار زاهد وپرهیزگار ، ازاو «ابـوالحسن

علی» که در خراسان فوت شد و«ابوالعباس احمد» که «لاعقب له» بود ، ودودختر به وجودآمدند .

وبرادرش ابوالحسین عیسی مردی بود پارسا و کدخدا نشد [1] واز اوفرزندی بهم نرسید . ومحمدوحمزه واحمد به جانب بغداد وفارس رفتند ودرآن جاهاوطن گرفتند واولاد واعقاب ایشان بالفعل آن‌جا هستند .

و گویند که حسین بن عیسی در خدمت حضرت امام رضا (ع) به قم آمد [2] .

ومخفی نماناد که عریض دیهی‌است ازدیه‌های مدینه ، به یك فرسخی آن . و آن قریه ملك حضرت امام محمد باقر (ع) بوده‌است وبعد ازاو به حضرت صادق(ع) رسید وبعد از او به حضرت امام موسی (ع) وآن حضرت چون چندی درآن‌قریه ساکن بودند فرزندان اورا بدان سبب «عریضیه» می‌خوانند [3] .

ودیگر ازسادات عریضیه ازفرزندان علی بن محمد بن جعفر ، علی‌بن‌حسین بن عیسی بن محمدبن جعفراست که ازری‌به قم‌آمده وبرادرش‌حسین بن علی‌به‌ری ماند وازاو درآن‌جا «علی» در وجودآمد وچون «علی» بزرگ شد به قم‌آمد ودر آن‌جا ازاو ابوعبدالله‌الحسین العریضی به وجودآمد وازدختر ابوالحسن احمد بن

۱ــ یعنی ازدواج ننمود،یابه تعبیر مترجم کتاب قم (ص ۲۲۴) : «به زن نرسید» .

۲ــ کذا .درترجمهٔ کتاب قم (ص۲۲۴) :«حسین بن عیسی درصحبت ابو علی‌بن‌الرضا (ابوعلی محمد بن احمد بن موسی مبرقع) به قم‌آمد» .

۳ــ کذا . درترجمهٔ کتاب قم (ص ۲۲۴) : «وصادق علیه‌السلام این دیه را وصیت‌کرد در حق پسرش علی،واو دروقت‌وفات صادق دوساله بوده است وچون بزرگ‌شد بدان‌دیه‌آمد وساکن‌گشت وفرزندان اورا «عریضیه» بدین سبب می‌خوانند».

[علی] علوی سه پسر بهم رسانید : محمد ، وحسن که معروف است به حسنویه ، و ابوالحسن علی .

ودیگر ازفرزندان احمدبن علی‌بن جعفر ،ابوعبدالله الحسین‌بن‌احمد بن‌علی بن جعفر به قم‌آمد ودرآن‌جا فوت شد واورا به‌قم یك پسر بوده است نام اوابوعلی الشعرانی [۱] . واو به بغداد رفته ودرآن جا ساکن شد واولاد او آن‌جا هستند ، و مقام جد ایشان : احمد بن علی بن جعفر درقریه‌ای بوده ازقرای مدینه که نام‌آن جذوع بوده ، واز این جهت فرزندان ایشان را جذوعیه نیز خوانند .

دیگر ازاولاد احمدبن علی بن‌جعفر (ع):ابوالحسین احمدبن القاسم بن احمدبن علی‌بن جعفر (ع) است .وبعضی گویند که احمد به قم نیامده وپدرش‌آمده ودر این خلاف است . وگویند که احمد بن القاسم مقعد وعنین بوده وآبله در چشمش پیدا شد وبدان سبب هر دوچشمش ضایع شد ، واورا درقم وفات رسید وبه مقبرهٔ قدیمهٔ مالون مدفون شده‌وشیعیان‌قم به زیارت اومیروند . وازجمعی معمرین اهل قم مسموع شد که هرگاه‌در زمان قدیم شخصی را علتی کهنه می‌شده یاآنکه در عضوی‌ازاعضای‌اودردی‌وزحمتی پیدامی‌شده‌به قصداستشفا بزیارت قبر اومی‌رفته وشفا می‌یافته .

ودیگر ازفرزندان‌عبدالله‌بن‌علی بن‌حسین [بن] علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) که به قم آمده‌اند : محمد بن عبدالله‌بن علی بن الحسین بوده ، واو فقیه وعالم بوده واز اوبه قم ابوالحسن علی در وجودآمد واز علی‌بن محمد : ابوالحسین محمد المعروف بالکوکبی ، وابو محمد الحسن در وجودآمدند . وابوالحسین کوکبی به بغداد رفت ومعزالدوله او را والی بصره گردانید ومقدم وصاحب مرتبه وپیشوا شد ، و

۱ــ اصل : «الاشعرانی» .

بعد از آن او را به عراق ازین جهت مصادره واقع شد وبعد از آن معزالدوله به بغداد او را نقیب سادات علویه گردانید وهمیشه نقیب وپیشوا بود تا او را وفات رسید .

سادات حمزیه :

دیگر ازفرزندان محمدبن عبدالله بن علی بن الحسین (ع) که به قم آمدند سادات حمزیه‌بودند .

گویند که«حمزة بن احمد بن جعفر بن محمدبن زیدبن‌علی بن‌الحسین»(ع) برادر ابوجعفر محمد بن احمد از ناحیهٔ طبرستان به قم آمد ، پس از قتل حسن‌بن زید برادرش را وحسین‌بن احمد کوکبی [1]. وهردو پسرش «ابوجعفر محمد» و «ابوالحسن علی بن حمزه» با او در بلدهٔ قم بودند وبزبان طبری با هم گفتگو می کردند .وچون حمزه‌به‌قم آمده ، درقم‌ساکن شد درآن جا وجه معاشی اکتساب نمود ، وچون فوت شد او را به مقبرهٔ بابلان مدفون ساختند .

وپسرش «ابوجعفر» بعد از فوت پدر نقیب شد وچند مزرعه پیدا کرد وپل وادی واشجان‌را بست ورباطی آن جا به گچ‌وآجر ساخت . ودرقم ازاو«ابوالقاسم» و «ابومحمدالحسن» بوجودآمدند . وابوجعفر در قم فوت شد وبه مقبرهٔ بابلان مدفون شدآن‌جا که مشهد او است .

وپسرش ابوالقاسم جوانی بود عاقل ورشید،وسوای املاکی که از پدر به او رسیده بود خود هم ملك بسیار تحصیل نمود ومقدم سادات شد ونقابت علویه بعداز

۱ــ کذا .درترجمهٔ کتاب قم (ص۲۲۶): «چنین گویند که حمزة بن احمد برادرابی‌ـ جعفر محمدبن احمد مذکور ازناحیت طبرستان به قم آمد پس ازکشتن حسن بن زیدبرادرش را حسین بن احمدکوکبی ..» .

عم او «علی بن حمزه» بدو مفوض شد . واز جـاریهٔ ترکیه درسنهٔ ثلاث واربعین و ثلاث مائة «ابوالفضل محمد» ازاو بهم رسید .

وابوالقاسم در ماه شوال‌سنه خمس واربعین وثلاثمائة به کعبهٔ معظمه رفت و معز الدوله وساداتعرب وحجاز اوراگرامی داشتند ، ودر شهر ربیع‌الثانی سنهٔست واربعین وثلاثمائةبه قم مراجعت نمود ، وهمهٔ عمر مقدم وپیشوا بود ، تـاآنـکه در سلخ شعبان المعظم سنهٔ سبع واربعین وثلاثمائةاو را وفات رسید و در قبهٔ متصله به قبر پدرش دفـن گردید . وچون ابـوالفضل بعد از پـدر کدخدا شد [1] از دختر ابوالحسن علی بن احمد الموسوی چند پسر ویك دختر بهم رسانید .

و«ابومحمد الحسن بن حمزه» مردی گوشه‌نشین و کم حرف وقانع بوده واز دختر عم خود علی بن حمزه سه پسرآورد وایشان «لاعقب لهم» در قم فوت شدند . و بعد ازآن سه پسر که فوت‌شدند . بازاز دختر عمش پسری «ابوالقاسم علی» ودو دختر بهم رسانید ، وازکنیز کی‌سیاه «ابومحمد الحسن» واز جاریهٔ دیگر «ابوعلی محمد» بهم رسانیده بود !

اما علی بن حمزه در بلدهٔ قم ضیاع بدست‌آورده ومقدم وپیشوا بوده ونقابت سادات علویه بعد از «ابوعلی احمدبن‌علی الشجری»ـ که جد حضرات ساداتواعظ استـبدو مفوض بوده ، وبه روایتی شغل نقابت از برادرش «محمدبن حمزه » بدو رسیده ، زیراکه پسر برادرش «ابوالقاسم علی بن محمد» در وقت فوت پـدر کودك بود.واز علی بن حمزه : ابوعلی‌احمدوابوجعفرمحمدوابوعبدالله الحسین وابومحمد الحسن العزیزی وچند دختر بوجودآمدند .

و دیگر از فرزندان حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بـن

۱ـ ازدواج نمود .

علی بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که به بلدهٔ قم آمده، ساکن شدند: «حمزة بن عبدالله بن حسین الکوکبی» بوده که ازری به قم آمد، و در آنجا چهار پسر ازاو در وجودآمدند: ابوعبدالله الحسین و ابومحمد الحسن و ابوالفضل محمد وابوطالب المحسن.

ودیگر ازجمله فرزندان حضرت امام زین العابدین (ع): حسن بن علی بن حسن بن علی بن الحسین (ع) از حجاز به دارالمؤمنین قم آمد.

وبرادر او ابوالحسن علی العالم الرئیس الفصیح الشجاع به دینور رفته در آنجا ساکن ومتوطن گردید، وجد سادات اشراف دینور است والحال از اولاد او درآن نواحی هستند.

ومروی است که ابوالفضل الحسین بن الحسن در بلدهٔ قم دو پسر بهم رسانید که یکی ازآن‌ها محمدنام داشت واز محمد بن الحسین: احمد در وجودآمد واو در قم وفات یافت ودرمقبره‌ای که دردرب علی بن الحسن العلوی العریضی به‌قرب نهرسعد است مدفون‌آمده، والحال‌آن درب معروف است به درب بریهه بنت‌ابی علی بن الرضا.

دیگر ازجمله فرزندان «عبدالله بن الحسن الافطس» که از بصره به بلدهٔ قم آمدند ودرآن جا ساکن شدند «عبدالله بن عباس بن عبدالله بن الحسن الافطس» بوده. وبرادر او «حسن بن عباس» نیز بعد از او به بلدهٔ قم آمده، درآن جا مقیم شد. ودرقم از او «ابوالفضل‌عباس» و «ابوعبدالله‌الحسین الملقب بالابیض» وسه‌دختر در وجودآمدند.

وگویند که روزی‌عباس بن عمروالغنوی [امیرقم از جانب] خلیفه، بدیدن عبدالله آمده.عبدالله‌جهت او تعظیم‌ننمود وبر نخاست، وهر دوپای خود را دراز کرد

وباوی گفت که : یا امیر ! مرا معذور بدارید که من کوفت پایی دارم وپای خودرا به خود نتوانم کشید . پس چون عباس ازخانهٔ او بیرون آمد با اصحاب خود گفت که : درمدت‌العمر هیچ‌سلطانی مرا چنین خفیف نگردانید که این مرد . وازعباس بن عبدالله «ابوعلی» در وجودآمد و «ابوعبدالله‌الابیض بن الحسین بن عبدالله»به‌ری رفته ، درآن جا ساکن شد والحال از اولاد او درآنجا هستند . وازحسن بن عباس «ابوالفضل محمد» در وجودآمد ودر بلدهٔ قم وفات یافت .

دیگراز فرزندان[1] * «عمربن الحسن بن علی بن علی» که به بلدهٔ قم‌آمدند «محمد بن علی بن محمد بن‌علی بن عمربن الحسن بن علی بن علی» بود وازمحمد بن علی : «ابوالحسین احمد» و «ابوعبدالله‌الحسین» در وجودآمدند ومادر ایشان دختر «حسن بن علی بن عمر» بوده .

وابوالحسین دربلدهٔ قم بوجه معاشی که از حاصل املاك مکتسبی خودداشته اقتصارمی کرده . واز ابوعبدالله : ابوالقاسم وازابوالقاسم : علی در وجود آمدند. و از علی بن ابوالقاسم : «ابوالفضل محمد» و«ابوسهل»در وجودآمدند.و «ابوعبدالله الحسین» از بلدهٔ قم به بغداد رفته ، درآن جامقیم‌شد.ودرسنهٔ‌اربع‌وسبعین وثلاثمائة در بغداد وفات یافت . و «ابوالحسین بن محمد» در سنهٔ خمس وسبعین وثلاثمائة‌در بلدهٔ قم فوت گردید .

دیگر ازجمله ساداتی که به بلدهٔ قم‌آمدند ازفرزندان عمر بن الحسن[2] * از جانب اصفهان ــ از بنی‌اعمام ساداتی که الحال دردارالسلطنهٔ اصفهان به «سادات

۱* وهذا عمر بن حسن‌الافطس بن علی الاصغربن سیدالعابدین (ع) وهو من اجدادی (منه) .

۲* حسن مذکور حسن افطس باشدکه از اجداد فقیر است (منه) .

حسینیه» و«نقبا» مشهورند ودر محلی خاص معروف به «محلهٔ حسینیه» می‌باشند ـ به روایت «علی بن موسی اوسته» ، «حسین بن علی بن عمر بن الحسن بن علی بن علی» [1] * بوده . ودر بلدهٔ کریمهٔ قم از او «ابوطالب المحسن» و «ابومحمدالحسن» و «ابوالحسین علی‌البرطلة» [2] * در وجود آمدند ودودختر دیگر .

وچون ابوالحسین علی‌الملقب بالبرطلة که مذکور شد ـ به موجب شجره نامهٔ ** منقوله‌از کتاب «بیان‌الانساب» ابوالغیث احمد بن محمد بن عیسی الحسینی النسابه ومبسوط شیخ فخرالدین وسرالنسب ابو نصر بخاری ودیوان النسب وعنوان الحسب امیر عبدالقادر نسابه وبحرالمحیط سیدرضی‌الدین محمد نقیب وعمدة‌الطالب جمال‌الدین احمد بن عنبه [3] الحسنی که‌به خط و مهر علی‌بن عبدالحسین الحسینی النسابة وسر کشیك روضهٔ مقدسهٔ حسینیه ، وشیخ‌الجلیل شیخ احمد نسابه وخادم مدینهٔ مشرفه ، وشیخ نورالدین‌محمد نسابه‌ومحمد بن معتبةالحسینی وغیرهم‌مزین گردیده ونزد اولاد ضبط است ـ جد این سلسله است مناسب نمود که ذکرسلسلهٔ نسب خود واسامی اجداد وآباء کرام در این موضوع بشود .وسلسلهٔ نسب این‌فقیر بر این وجه باشد که مذکور می گردد :

صفی‌الدین محمد بن محمد هاشم الحسینی الموسوی ** که ایشان هم از جانب والدما جدوهم‌ازجانب والدهٔ ماجده هر دو به معصوم میرسند ووالدهٔ ماجدهٔ ایشان صبیهٔ عالی حضرت مرحمت ومغفرت پناه کریماً فی عصره امیر محمد هاشماً

۱* حسین مزبور از اجداد این فقیر است (منه) .

۲* البرطلة : بالباء الموحدة المفتوحة والراء المهملة الساکنة والطاء المهملة المضمومة و اللام المشددة . هکذا ضبطه فی بحرالانساب (منه) .

۳ـ اصل : «عینه» .

موسویاً قمیاً ** بوده ، بن السید الجلیل امیر صفی الـدین محمدالحسینی الرضوی که والدهٔ ماجدهٔ ایشـان صبیهٔ عـالی حضرت مرحمت ومغفرت پناه امیر سید علی الرضوی** بوده ، بن امیر نظام الدین احمد الشهیر به قاضی ** که والدهٔ ایشـان صبیهٔ عالی حضرت غفران پناه آقا حسین ** مالك باغ زاویهٔ حسینیه بوده ، بن امیر شرف الدین حسین** الشهیر به میرمنشی[1] * که والدهٔ ایشان صبیهٔ عالی حضرت مرحمت ومغفرت وشریعت پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید** بوده ، بن امیر سید احمد که درزمان سلاطین ترکمان وبعد ازآن درایام دولت خاقان گیتی ستان جنت مکان شاه طهماسب (انارالله برهانه) اقضی القضاتی دارالمؤمنین قم و توابع آن بـدو مفوض بوده[2]* و مبلغهای کلی سیورغال داشته .

ابن سید نعیم الدین بن امیر نعمت الله بن زین الدین سید علی بن سید جمـال الدین علی بن السید الاجل العالم الفاضل، صاحب الکرامات البهیة والمقامات العلیة امیر سید حسین که بـزیـور علم وتقوی محلی و بـه «مستجاب الـدعوة» معروف بوده ، ابن سید رضی الدین محمد که چندی درقصبهٔ شـریفه آبه می بوده وعمـارات مشهد مقدس غروی مرتضوی ــ صلوات الله وسلامه علی مقدسها ــ بـه تـولیت اودر

۱* درایام نواب گیتی ستان علیین آشیان شاه طهماسب انارالله برهانه وزارت شاهزاده مظفر لوا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا وبعد ازآن وزارت وتولیت مشهد مقدس به مشارالیه مرجوع بـوده ــ ۱۲.

[این حاشیه با حاشیهٔ بعد به یك خط است] .

۲* به موجب رقم اشرف که در نزد فقیر صفی الدین محمد بن عبدالوهاب بن صفی الدین محمدبن محمدهاشم الحسینی** ضبط است نقابت سادات واقضی القضاتی کل ممالك محروسه به مشارالیه مرجوع بوده ، به نحوی که متولیان کل موقوفات ممالك محروسه خود را به عزل و نصب اقضی القضاتی مشارالیه معزول ومنصوب دانند ــ ۱۲ .

زمان سلطان شیخ اویس ساخته شده واسم شریفش در کتیبه‌های این عمارات مسطور ومنقوش است ، ابن السیدالاجل الافضل العلامة سید شمس الدین محمد الشهیر به «شریف المکی» که صاحب تقدم وریاست وجلالت بوده وبه اتفاق علامهٔ حلی در زمان سلطان سعیدالجایتو سلطان محمد خدا بنده [1] باعلماءآن عصر بحث کرده ، مذهب حق ائمهٔ اثنی‌عشر ثابت ومقرر شد که در ممالك محروسه خطبهٔ اثنی‌عشری بخوانند وسکه به نام نامی ائمه هدی مزین گردد ، وازآن عصر الی الآن الحمدلله که‌آن ذکر باقی مانده ،

ابن امیرشرف الدین علی بن سید تاج‌الدین محمد بن سید حسین بن سید علی بن سید محمد بن زید بن داعی بن زید بن سیدعلی بن سید حسین بن سید علی بن سید همیرة بن سید علی بن ابی محمد الحسن کرفسة بن ابی‌الحسین علی‌الملقب بالبرطلة بن سید حسین بن سید علی بن عمرالنقیب بن حسن‌الافطس‌بن ابی‌الحسین علی الاصغر بن امام زین العابدین (ع) ** .

ونعم ماقیل :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم　　　اذا جمعتنا یا جریر المجامع

و بدانکه ازاعقاب«ابوطالب المحسن بن‌حمزة بن عبدالله بن‌حسین‌الکوکبی» که قبل ازاین در صدرذکرسلسلهٔ نسب‌این فقیر مذکور شد جمعی به دارالمؤمنین قم‌آمده درآن جا مقیم وساکن شدند . وازاولاد ایشان که در بلدهٔ قم می‌بودند «حسن بن الحسین» ازقم به قریه‌خورزن از ناحیهٔ «دورآخر» از کورهٔ قم نقل کرد ودرآن جا وطن ساخت ، والحال از اولاد او درآن قریه هستند .

واز اعقاب «علی بن‌الحسین برطله»ـ که بنی‌اعمام واقوام‌این فقیرند ـ الحال

۱ـ اصل : «خدای‌بنده» .

در بلدهٔ قم وقصبه شریفه آبه هستند.

و«علی بن الحسین برطله» خودش در قصبهٔ آبه فوت شد. و«ابراهیم بن الحسن العلوی الآوی» از پدرش روایت کرده که «حسن بن علی بن عمر النقیب» که به «حسن افطس» ملقب بوده، واز اجداد این فقیر است ـ چنانچه سابقاً در ذکر سلسلهٔ نسب مذکور شد ـ اول در اصفهان می‌بود، ودر آن جا از او «ابوطالب المحسن» و «ابو محمد الحسن» و «ابوالحسین علی البرطلة» وچند دختر به وجود آمدند.

ومخفی نماناد که «حسن افطس» که مکنی به «ابی محمد» بوده صاحب مجد وبزرگی وجلالت وریاست وتقدم وپیشوایی بوده. وابونصر بخاری روایت کرده که «حسن افطس» همراه «محمد نفس زکیه» بود ورأیت بیضاء بدست وی بود، و بغایت شجاع ودلیر بود، و حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) درحق او فرموده که:

هو رمح آل محمد لطوله وطوله.

یعنی: او نیزهٔ آل محمد (ع) است بواسطهٔ درازی قامت وقوت وبطش وشجاعت ودلیری که دارد.

وچون محمد کشته شد «حسن افطس» به جهت خوف از دشمنان درخانهٔ خود مختفی می‌بود. وچون حضرت امام جعفر صادق (ع) به عراق به دیدن منصور دوانیقی[1] رفت درخواست «حسن» نمود به این طریق که: اگر خواهی که فردای قیامت نزد جدم منتی داشته باشی از گناه فرزند او در گذر. پس منصور «حسن» را به حضرت امام جعفر صادق (ع) ببخشید وازسر جریمهٔ او در گذشت. وچون حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) را وفات نزدیك رسید حضرت

۱ـ اصل: «دوانقی».

امام موسی کاظم (ع) را نزدیك خود طلب نموده ، وصیت فرمود که هفتاد دینار زر طلا به «حسن» بده .

راوی گوید که‌در آن وقت «سامله» مولی‌آن حضرت حاضر بود وعرض کرد که : یا مولی ! او با شما در مقام‌هم‌چشمی وخصومت است ونزدیك بود که برروی شما شمشیر بکشد ، مع هذا شما باز با او چنین محبت ومهربانی وانعام واحسانی فرموده ، این وصیت می‌نمایید ؟ حضرت امام جعفر (ع) چون این سخن از سامله استماع نمود ، فرمود که :

مه‌یاساملة ! أتقطعون‌ماامرالله‌به‌ان یوصل وتفسدون

فی الارض ؟

ای سـاملة ، چنین حرفهـا وسخن‌ها مگوی کـه حق تعالی در کلام مجید می‌فرماید کـه : آیا قطع می‌نمایید آن چه را حق ـ سبحانه وتعالی ـ امر فرموده که او راوصل‌نمایید(که کنایه ازصلهٔ‌ارحام باشد) وفسادمی‌نمایید در روی‌زمین؟.. ای سامله ! حاشا و کلا که ماصلهٔ رحم بجا نیاوریم ، وترك فرموده وامر حق‌تعالی نماییم .

راوی گوید که حضرت‌امام جعفر صادق (ع)بعد از این سخن «سامله»احسان ومهربانی را زیاده فرموده ، وصیت نمودند که مبلغ یك‌صد دینار زر طلا به«حسن افطس» بدهندواورا عفو فرمودند .و «حسن» نیز بعد ازآن انابت و بازگشت‌نموده، با حضرت‌امام(ع)بیعت کرد ولوازم انقیاد را مرعی داشته ،کمال اطاعت وفرمان‌ـ برداری حضرت امام موسی کاظم (ع) را به جای‌آورد تاآنگاه که فوت شد .رحمة الله علیه .

وصاحب تاریخ قم گفته که «ابوطالب المحسن» پسر «حسن افطس» (؟) که‌در

بلدهٔ اصفهان از او به وجود آمده بود از اصفهان به دارالمؤمنین قم آمد ودر آن‌جا مقیم ومتوطن شد واولاد بهم‌رسانید . وبرادرش «حسن» نیز به دارالمؤمنین قم آمد و ازآن جا به قریهٔ خورزن رفت ودرآن جـا متوطن شد واولاد بهم رسـانید . و برادر دیگرش «علی برطله» به آبه رفته ، درآن‌جا ساکن ومتوطن گردید ودرآن جا از او «عباس» و«طـاهر» و «حسن» در وجودآمدند ، واز «عباس» دو پسر ویك دختر به وجودآمدند ، واز «حسن» پسری «علی» نام وچند دختر در وجودآمدند، واز «علی»چند دختر و«اعرج» در وجودآمدند .

واز فرزندان علی بن‌الحسن الافطس بن‌علی که از قصبهٔ شریفهٔ آوه به دار المؤمنین قم آمدند اولاد علی بن عیسی بن محمد خزری بودند . و بعضی دیگر از آن اولاد در قصبهٔ آوه ماندند وازآن جمله «ابوالحسن علی بن الحسن بن علی بن محمد خزری» ادیب و شـاعر بوده ، ودرقصبهٔ شریفهٔ آبه می‌بوده ، ودرآن جا ازاو «ابوالقاسم‌ابراهیم بن علی بن الحسن العلوی»وچندفرزندیگربه وجودآمدند . و «ابوالحسن‌علی» درسنهٔ احدی وسبعین وثلاثمائةدر قصبهٔشریفهٔ آوه فوت شد .

وجمعی ازجملهٔسادات علویین روایت کرده‌اند که جمعی ازسادات علویه در مدینهٔ مشرفهٔ رسول (ص) به جهت ضیق وتنگی معیشت ایشان براین معنی اجماع واتفاق نمودند که از مدینهٔ طیبه جلاء وطن‌اختیار نموده ، به دیگر شهرها انتقـال نمایند تاآنکه بدین واسطه وجه معیشتی اوسع بهم رسانند . یاآنکه اگراین‌معنی مقدر نشده باشد باری در میان اقوام وعشیرت خود نباشند که بسبب ضیق معاش و افلاس هر روزه درشکنجهٔتازه‌ای ازسرزنش وتعییر بوده باشند ، چه دراختیارغربت بر وطن این مراتب مفقود می‌گـردد و قوم وقبیله را براکثـر خصوصیات اوضاع اطلاعی حاصل نتواندشد .

پس جمعی از سادات علویه از مدینهٔ مشرفه بیرون آمده، قصد ناحیهٔ جبل ـ که الحال دارالمؤمنین قم باشد ـ نمودند واز مشایخ وبزرگان وسرکردگان و مشاهیر ایشان «محمدبن علی خزری» و«احمد بن عیسی ـ الملقب بشیخ ـ بن علی بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، صلوات‌الله علیهم» و«حسین بن احمدالکوکبی» وابن اعرابی که «محمدبن احمد الاعرابی بن محمد بن حسن بن علی‌بن‌عمر بن علی‌بن‌الحسین»(ع) [باشد] درمیان آن سادات بودند. پس‌مجموع ایشان ازمدینهٔ مشرفه بقصبهٔ شریفهٔ آوه آمدند واز دیگر شهرها نیز با ایشان از بنی اعمام وسادات علویه بسیاری جمع آمدند.

وچون خبرآمدن وجمعیت ایشان در این نواحی به عبدالعزیز بن دلف بی‌دین علیه‌اللعنة والعذاب (!) رسید کس به گرفتن ایشان تعیین نمود. پس ایشان به هزیمت شدند و«محمد بن‌احمداعرابی» گرفتار شد واورااسیر کردند ونزدیك عبد العزیز آوردند. پس آن ملعون حکم بقتل او کرد. محمد بن احمد بدوسوگند داد که به حرمت جدم محمد مصطفی (ص) که مرا ببخش واز کشتن من درگذر. آن ملعون گفت که اگر به جای تو جدت بودی که او را هم بکشتمی! وآن‌سید مظلوم را به قتل رسانید.

وآن سادات که ازآن ملعون گریخته بودند به قزوین رفتند وسرکردهٔ ایشان «احمد بن عیسی شیخ» بود، وبه روایتی رئیس ایشان« حسین بن محمد[1] * کوکبی» بود. وچون اهل قزوین همگی درآن وقت سنی ودشمن اهل بیت‌بودند با سادات مزبوره درمقام مخاصمه ومحاربه درآمدند وخواستند که ایشان را بقتل رسانند، سادات نیز لاعلاج به محاربهٔ قزوینیان اقدام نموده وایشان را منهزم و

۱* احمد ـ ل [نسخه بدل].

مغلوب ساختند ودر قزوین ساکن شدند .

تاآنگاه که موسی بن بغانیز با سادات مذکوره محاربه نمود وبا او بسبب بسیاری لشکرش نتوانستند مقاومت نمودن . پس بالضروره هزیمت اختیار نموده ، به داعی بن زید که درطبرستان می‌بودملحق‌شدند وازآنجمله «احمدبن عیسی‌شیخ» به ری رفت ودرآن‌جا ساکن شد واورا در ری اولاد بهم رسید و الحال هم اعقاب اوآن جا هستند . ومدت عمر او یکصد وبیست سال بوده وبه ری فوت شده . و «کوکبی» و«عقیقی» با سادات به طبرستان به نزدیك داعی بن زید رفتند والحال اعقابشان درآن جا هستند . و«محمد بن علی خزری» را به طبرستان زهر دادند و بدان شهید گردید وبدان جا مدفون‌آمد . وفرزندان او بعد از فوت پدر به‌آبه آمدند ودرآن‌جا متوطن شدند .

سادات شجریه:

دیگر از فرزندان«عمربن علی بن‌الحسین» (ع) سادات شجریه‌اند وازآن جمله « ابوعلی احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمربن علی بن الحسین » (ع) است که از شجره به قم‌آمده در آن جا متوطن شد ، و « ابوعلی احمد بن علی الشجری » .

گویند که او با لیلی بن‌نعمان دیلمی [1] سردار لشکر «حسن بن داعی بن‌زید علوی» می‌بوده‌و بااو به بلدهٔ نیشابور درآمده . چون «لیلی» را در نیشابور کشتند ابوعلی در سنهٔ عشر وثلاثمائه از نیشابور به قم آمد ودرآن جا ساکن شد و دختر

۱ــ درترجمهٔ کتاب‌قم (ص۲۳۲): «با نعمان دیلمی صاحب لشکر حسن بن زیدعلوی» لیکن درست همین «لیلی بن نعمان» است که درسطر بعد و صفحهٔ ۲۳۸ سطر ۲۱ آن‌کتاب دیده می‌شود .

«حماد بن نضر بن عامر اشعری» را خواستگاری کرد واز او : ابی جعفر محمد، وابو محمدالحسن،وابوالشجری[1] ، وابوالقاسم علی ،وابوعبدالله جعفر ، وابوالحسین عبدالله ، وپنج دختر به وجودآمدند .

وابوجعفر محمد رافرزندی ذکر نکرده‌اند . ونقابت علویه درایام «ابوعلی» بدو مفوض بود تاهنگام فوتش . واو را به مقبرهٔ بابلان در مزارستانی که معروف است بدو ، دفن کردند . وپسر او«محمدبن الحسن بن احمدالشجری» جوانی‌عاقل ورشید ، وبوجه معاشی که اورا بود قناعت نمودی ، وپیوسته به‌نیابت حکام وولات‌از اهل قم رفع ظلم می‌نمود وهمیشه تاآخر عمر خویش مقدم وپیشوا وسرور بوده . و در روزشنبه نهم‌شهرصفرسنه تسع واربعین وثلاثمائةفوت‌شده ، او را درقبر برادرش «ابوجعفر» به مقبرهٔ بابلان دفن نمودند . وازاو سه پسر : ابوعلی احمد وابوجعفر محمد ،وابوالقاسم علی العزیزی باز ماندند با یك دختر .

وابوعلی احمد جوانی عاقل بود وبه حاصل املاك خود مدار می کرد واز املاك او هرکز خراج نمی گرفتند . واو درسنهٔاحدی و سبعین وثلاثمائةبه قم‌فوت شد ودر قبر پدرش به بابلان مدفون‌آمد ، واز او پسری بازماند «حسن» نام . و مادر اورستاقیه بوده .

و«حسن بن ابی علی احمد بن محمد بن‌حسن بن‌ابی علی احمدالشجری ـ قدس‌سره» جد عالی حضرات مرحمت وشریعت پناهان مغفرت و رضوان جایگاهان امیر مخدوم وامیر مسیح‌الدین عیسی (روح‌الله رمسهما) بوده . ومخفی نماناد که «شجره» نام قریه‌ای ازقرای‌مدینهٔ‌مشرفه است که به یك فرسخی‌آن واقع باشد و

۱ــ در ترجمهٔ کتاب قم (ص۲۳۲) : «ابومحمد الحسن الشجری» .

قریهٔ مزبوره ازجمله مواقیت حاجیان است که ازراه شام چون روند ازمدینه، در مسجدی که درآن قریه است ومشهور است به «مسجد شجره» احرام می‌بندند و چون سادات شجریه درآن‌قریه می‌بوده‌اند ایشان را بدان قریه منسوب می‌سازند وشجری می گویند .

وعالی حضرت شریعت وغفران پناه امیر عیسی اقضی‌القضاة دارالمؤمنین قم ومتولی شرعی مسجد جامع عتیق بوده. وهمیشه سلسلهٔ سلیلهٔ ایشان در بلدهٔ کریمهٔ قم من سالف الزمان الی الآن عزیز و مکرم ومحترم بوده‌اند وخاندان ایشان به صلاح وتقوی وزهد وورع وسداد وجاه‌وشوکت معروف و مشهور ، وتمام عمرعزیز ومحترم بوده وهستند ، ودر بعضی احیان به مناصب دنیویه نیز مشغول می‌بوده‌اند. واز جانب ملوک‌عجم‌به سیورغالات و انعامات متمتع شده بوده‌اند واین سلسلهٔ‌جلیله به سادات واعظ معروف بوده‌اند .

وسلسلهٔ نسب عالی حضرت مرحمت ومغفرت وشریعت وتولیت پناه رضوان جایگاه **امیرمسیح‌الدین عیسی‌**الحسینی چنان‌که [1] در شجرهٔ انساب**سادات‌واعظ** ثبت است این باشد :

عیسی‌بن نورالله بن نورالهدی بن نورالله بن یوسف بن نعمت‌الله بن علی بن بهاءالدین حیدربن محمد بن بهاءالدین بن نورالدین بن علی‌بن محمد بن شرف‌بن ابی‌المعالی بن محمد بن ابی منصور بن محمد بن عبدالله بن محمد بن حسن بن احمد بن ابی علی احمد بن ابی محمدالشجری الحسن بن علی الشجری بن عمر الاشرف بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) .

۱ــ اصل : «چنانچه» .

انتهی ذکر هذه السلسلة السليلة الحسيبة الحسينية ولنرجع الی ما کنا بصدد بیانه بتوفیق الله الملك العزیز :

وبدان که «ابوجعفر محمد بن الحسن الشجری» که سابقاً مذکور شد در عنفوان شباب از دارالمؤمنین قم به بغداد رفت و کار او در آن جا رواج یافت و درخدمت معز الدوله معزز ومکرم بود ودر بغداد متأهل شد واز او پنج پسر در وجود آمدند.

و «ابوالقاسم علی العزیزی» به دارالمؤمنین قم بزرگ شد وبس متکلم واز اهل جدل ومباحثه و نیك بخت بوده، واورا در بلدهٔ کریمه قم از دختر «ابوهاشم» فرزندان بهم رسیده بوده. و «ابوالقاسم علی بن احمد الشجری» در ایام «یحکم» قصد شهر بغداد کرد واز «یحکم» و «توزون»[1] و «معز الدوله» حکومت وریاست یافت ومتمول و صاحب جاه وشوکت وثروت وتوانگر شده. و گویند که او در زمان دولت وخلافت متقی والی شهر کوفه بوده ورفیع الشأن ومنیع القدر وعالی مرتبه گردیده بوده، تا حدی که داعیهٔ آن بهم رسانیده بوده ومی خواسته که اورا «خلیفه» بخوانند.

ودر کتاب تاریخ دارالمؤمنین قم مذکور است که: روایت ونقل نموده ابوبکر الصولی که «ابوالقاسم» مزبور را درآن وقت به آن متهم ساختند که با «عبدالله بن الراضی» بر خلافت مواضعه نموده است ودر ایام خلافت ودولت متقی وامارت وحکومت توزون که به این فعل متهم وبدنام گشت، درهمان ایام اورا بسبب اسناد وتهمت این فعل مذکور درسنه تسع وعشرین وثلاثمائة گرفتند وبه اهواز فرستادند ودرآنجا اورا زهر دادند وشهید شده.

و گویند که ابوالقاسم مذکور آن قدر صاحب مال و سخاوت بوده که دریك

۱ــ اصل: «توزن». تصحیح از ترجمهٔ کتاب قم: ۲۳۲ ومروج الذهب مسعودی ۴: ۲۶۰/۲۶۲/۲۶۷/۲۸۸ (چاپ دارالاندلس ــ بیروت).

شب سی هزار مثقال طلا وچندین دانهٔ جواهر بخشید سوای خلاع فاخره واسب و استر وشتر .

و «جعفر بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین» (ع) برادر جد ابوعلی شجری همان کسی است که در سنهٔ ست وتسعین ومائة بمدینه برحضرت امام (ع) خروج کرد ومردم را به مأمون دعوت می کرد ومدتی مأمون او رابر آن ولایت والی ساخته بود واین عمل او در ایام حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بود ولهذا مأمون چندی بر آن مقرر داشته بود اورادر ماه ذوالقعده ازهمان سال معزول ساخت .

اولاد محمد حنفیة که به «سادات محمدیه» معروف بوده‌اند :

دیگر از فرزندان «محمدبن علی بن ابی طالب» معروف به ابن الحنفیة به‌قم آمدند . وپس ازایشان از اولاد «عبدالله بن محمد بن علی بن ابی‌طالب».

واول کسی که ازایشان ازنصیبین بری آمد «احمدبن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمدبن علی بن ابی طالب» بود، وبااوپسرش علی بن احمد رفیق بوده . وازاودرری «محمدبن احمد» به وجودآمد واز محمد به ری «ابوعبدالله الحسن» و «ابوزید محمد»[1] دروجودآمدند . و«ابوعبدالله» از ری به قزوین رفت وساکن شد ، واعقاب اوالحال آن جا هستند .

وابوزید محمد به ری مقیم شد ودرآن جا سه پسر بهم رسانید . وبعدازآن «احمدبن محمد» باپسرش «علی بن احمد» ازری به قم آمدند . وپس ازمدتی دیگر باره «احمد بن محمد» بری معاودت نمود وآن جا فوت شد . وپسرش «علی بن احمد» در قم متوطن شد ودرآن جا از او : محمد وحسین واحمد و حسن وطاهر وحمزه

۱ــ اصل : «المحمد» .

واسماعیل وپنج دختر بهم رسیدند .

واز «محمد بن علی» : ابوحمزه وابوالقاسم به وجودآمدند ، واین هردو «لاعقب له»اند . ومجموع این‌ها در قم فوت شدند . واز «حسین بن علی» :ابوطالب المحسن العزیزی و ابوالفضل عباس ویك دختر بهم رسیدند . و«ابوطالب المحسن» به ری رفت ودر آن جا از دختر عمش «محمد بن علی» : محمد وعلی و یك دختر به هم رسید . و«عباس» فوت شد واز او : احمد وقاسم وحسین وچهار دختر بماندند .

واز «عبدالله بن احمد»[1] ابومحمد دروجودآمدواو وپسرش هردو«لاعقب لهما» فوت شدند[2] . واز «قاسم‌بن‌احمد» : احمد ، ومحمدابوحرب ، ومهدی بهم‌رسیدند. واز «حسن بن‌علی»: ابوالمحسن ، وابوجعفر محمد ، وابوعبدالله محمد ، وابواحمد سراهنگ ، وابوالحسین العزیزی دروجودآمدند . وبزرگترین‌ایشان درسال [3] به بلدهٔ نیشابور رفت وآن‌جا متوطن شد تاآنکاه که فوت شد . واولاد او الیوم درآن جا هستند .

واز «طاهر بن‌علی» : احمد وعلی ومحمد ویك دختر بهم رسید . واز «احمد بن طاهر» ابوطاهر بهم رسید واز «علی بن طاهر» محمد بهم رسید . واز «حمزةبن علی» :محمد وعلی‌وابوهاشم الحسین ومحسن بهم رسید . واز «ابوجعفر محمدبن حمزه» : احمد العزیزی بهم رسید . و از «ابوهاشم الحسین» : ناصر ویك دختربهم

۱ـ ترجمهٔ کتاب قم (ص۲۳۵) : «و او وپسرش هر دو وفات یافتند وایشان را عقب نبود» .

۲ـ ترجمهٔ کتاب قم (ص ۲۳۵) : «عبیدالله ین احمد» .

۳ـ کذا ، بدون ذکر رقم .

رسید . واز «ابوالقاسم» :الحسین بن حمزه به هم رسیدواز«اسماعیل بن احمد» :محمد ویك دختر به هم رسید .

وهم ازسادات محمدیه ازاولاد «جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب» که از کوفه به قم آمدند : «ابواحمد عبدالله [1] بن احمد بن جعفر بن عبیدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب» است. وصاحب تاریخ گوید که ابواحمد از کوفه به قم آمدو مدتی به قم ساکن بود ودرقم فوت شد واورا به مقبرهٔ مالکاباد درقبهٔ آجریه ای که درآن قبه بر اموات نماز گزارند دفن کردندواو «لاعقب له» بوده .

احوال محمد حنفیه :

وچون ذکر اولاد محمد حنفیه شد اولی آن است که ذکر احوال محمد حنفیه نیز بشود بتوفیق الله العزیز .

پس بدانکه « محمد بن علی بن ابی طالب » المعروف بمحمدالحنفیه در سنهٔ سبع عشر درمدینهٔ مشرفه به وجودآمد وبه روایتی سنهٔ تسع عشر . ومادر او در ذکر احوال حضرت امیرالمؤمنین (ع) مذکور شد. وحضرت امیر (ع) اورامحمد حنفیه نام نهاد و کنیت اورا «ابوالقاسم» کرد واین به وصیت حضرت پیغمبر(ص)بود زیرا که آن حضرت به امیرالمؤمنین فرمود که : یا علی ! اگر ترا پس از من پسری بهم رسد او را به نام من نام گذار و به کنیت من مکنی ساز . و « محمدحنفیه » را پنج پسر بهم رسید : ابوهاشم عبدالله ، وعون ، وجعفر ، وحمزه ، و علی .

مروی است که چون حضرت امیر (ع) را هنگام رحلت رسید به امام حسن وامام حسین (ع) وصیت فرمود که برادر خود محمد را نیکو بدارید ونیك خواه او

۱ــ در نسخهٔ چاپی ترجمهٔ کتاب قم (ص۲۳۵) : «عبیدالله» .

باشید . پس حسنین (ع) صحیفه‌ای که در او آثار نبوت وامامت بود بدو دادند، و آن صحیفه با محمد حنفیه می‌بود تا آنگاه که بیمار شد، پس آن صحیفه را به‌پسرش «ابوهاشم» داد . وچون اورا وفات در رسید او را به «محمدبن علی بن عبدالله بن عباس» داد . و«محمد» مذکور در آن صحیفه یافت ذکر یکی ازفرزندان او که خلیفه خواهد بود [1] وذکر جماعتی که در باب خلافت معین وممد ایشان باشند . پس« محمد بن علی بن عبدالله » در امر خلافت شروع کرد ، تا آنکه پس از او پسرش خلافت بیافت و دعوی خلافت کرد . چنانکه در کتاب عباسی مسطور است .

وپیوسته طایفه‌ای ازشیعه که‌ایشان را کیسانیه [2] می‌خوانند به امامت «محمد حنفیه» قایل‌اند ودعوی کنند که«محمد حنفیه»در کوه‌رضوی‌است به‌مدینه . و کثیر عزة [3] شاعر ازاین طایفه بوده، واعتقاد ایشان‌آن است که «محمد حنفیه» غایب‌است ودر آخرالزمان ظهور خواهد کرد .و کثیر عزة [3] دراین اعتقاد شعری چند گفته که این است :

شعر

الا ان الائمة من قریش — و لاة الامر اربعة سواء
علی والثلاثــة من بنیه — هم اسباطنــا والاولیــاء

۱ـ اصل : «خواهست بود» .

۲ـ اصل : «کسائیه» .

۳ـ اصل : «کثیرة‌بن عزه» ! (بنگرید به تعلیقات پایان کتاب) .

فسبط سبط ایمان وبر | و سبط قدحوته کربلاء
وسبط لایذوق الموت حتی | یقود الجیش یقدمه اللواء
تغیب لایری عنا زماناً | برضوی عنده عسل وماء**

و«سید بن محمد بن یزید بن ربیعة بن مفرغ الحمیری» هم از این طایفه است ودرآن مذهب این ابیات گفته :

شعر

یا شعب رضوی ان فیك لطیباً | من آل احمد طاهراً معمودا
هجر الانیس وحل ظلاً بارداً | فیه یراعی انمراً واسوداً **

وهمچنین گفته :

لو غاب عنا عمر نوح ایقنت | منا النفوس بانه سیئوب **

و«سید بن محمد» همیشه دراین مذهب غلو داشت تا آنگاه که به صحبت حضرت امام جعفر صادق (ع) رسید ودرآن حضرت آثار ومعجزات امامت ووصایت مشاهده کرد وازآن حضرت از غیبت پرسید . حضرت فرمود که : غیبت حق است ولیکن در حق امام دوازدهم که او قایم آل محمد خواهد بود ، وسید مزبور را به وفات «محمد حنفیه» وآن که حضرت امام محمد باقر (ع) اورا دفن و کفن نموده وبراو نماز کرده ، خبرداد . پس سید مزبور از اعتقادی که داشت بازگشت واستغفار نمود وبه امامت حضرت صادق (ع) ایمان آورد . وبعد ازآن قصیده‌ای انشا کرد که در اواین بیت است :

شعر

تجعفرت باسم‌الله و الله اکبر　　　وایقنت ان‌الله یعفو ویغفر**

و «محمد حنفیه» در ماه ربیع الاول سنه احدی وثمانین هجریه در مدینه وفات یافت، وبه روایتی سنهٔ اربع وثمانین فوت شد، وچنانچه سابقاً مذکور شد حضرت امام محمد باقر (ع) در کفن ودفن او حاضربوده. ومدت عمر اوشصت و پنج‌سال بوده.

سادات عمریه:

دیگر ازساداتی که به قم‌آمده‌اند: ازفرزندان «عمربن علی بن ابی‌طالب» که به سادات عمریه معروف‌اند اول کسی که به قم آمد «ابوعبدالله عمری» بود و او به کمیدان نزول کرد و اومردی فاضل ومتقی بود. ودر کمیدان او را وفات رسید.

دیگر از ایشان به قم دوزن بوده که نام و مدفن ایشان معلوم نیست. و دو شخص از این اولاد در آبه بوده، و در کاشان هم از سادات مذکوره می‌باشد.

تا این جا تمام شد ذکر سادات علویه که اولاد حضرت علی بن ابی طالب بودند.

سادات طالبیه:

وبدانکه بعضی از سادات اولاد ابوطالب پدر حضرت امیر (ع) هستند که ایشان را سادات طالبیه خوانند و پدر[1] ایشان «جعفر بن ابی طالب» باشد. و از

۱ـ کذا.

آن جمله «حسین بن احمد بن حمزة بن قاسم بن اسحاق بن عبیدالله بن جعفر بن ابی‌طالب» به قم آمد و متوطن‌شد. دیگر «عبدالله بن محمد بن علی الجعفری»[1] که درسنهٔ سبع وسبعین وثلاثمائة به قم فوت شد.

ومروی است که فرزندی از فرزندان «عقیل ابوطالب» در سنهٔ تسع عشر و ثلاثمائة به قم‌آمده، در این بلده متوطن‌شد و بعدازچندی‌ازقم به طرف «وروجرد» رفت وآن جا فوت شد

۱ــ در ترجمهٔ کتاب قم (ص ۲۳۹) : ابوعبدالله بن محمد علی جعفری » و درست « ابوعبدالله محمد بن علی جعفری » است به شهادت سطر قبل و بعد عبارت ترجمهٔ کتاب قم . فلاحظ .

فصل چهارم [1]

در ذکر بعضی از مشایخ کبار که در بلدۀ کریمۀ قم بوده‌اند

زکریابن آدم [2] :

بدان که یکی ازجملۀ مشایخ عظام شیخ زکریابن آدم قمی است که در فصل ذکر احادیث فضیلت قم واهل آن بلدۀ کریمه مذکور شد. وشیخ زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعدالاشعری دروقت رفتن به کعبۀ معظمه، از مدینۀ مشرفه تا مکۀ معظمه با حضرت امام رضا (ع) هم کجاوه بوده وشرح رفاقت او با حضرت امام (ع)وتوجهاتی که آن‌حضرت با او کرده درترجمۀ حدیث‌سی وهشتم ازاحادیث فضیلت بلدۀ کریمۀقم به تفصیل بیان شده.

واز جملۀ بزرگی آن شیخ جلیل آن است که «علی بن المسیب» از حضرت حضرت امام رضا (ع) سؤال کرد که: یا مولی! منازل ما از خدمت شما دوراست

۱ــ اصل: «ازباب پنجم» که‌خطا وسبق قلم‌است ودرست«از باب چهارم» است چه درباب پنجم ــ که پس از این می‌آیدــ از «احوال قصبۀ شریفۀآبه» سخن می‌رود.

۲ــ اصل: «شیخ زکریا».

ودر هر مسأله‌ای از خدمت امام خود مستفید نمی‌توانیم شد ، پس معالم واصول و فروع دین خود را از که اخذ نماییم ؟ آن حضرت (ع) فرمود که:ازز کریابن آدم قمی که مردی است امین بر دین ودنیا .

علی بن بابویه[1]:

ودیگر از جملهٔ مشایخ کبار «ابوالحسن علی بن الحسین بن موسی بن‌بابویه القمی» المشهور به «علی بن بابویه» است واوهم ازاعاظم مشایخ کبار ومجتهدین عالی مقدار است . ودر زمان حضرت امام حسن عسکری(ع) و بعد ازآن تا زمان غیبت کبری بوده ودر قم فوت شده . وقبراو در قبهٔ محاذی‌مقبرهٔ‌مشایخ واقع است. وازدلایل بزرگی شأن شیخ کتابتی است که حضرت امام حسن عسکری (ع) به‌آن شیخ بزرگوارنوشته وبنابرآن‌مذکور می گردد . وصورت آن ـ که برصندوق مزار شیخ مذکور نقش است ـ این است که :

بسم‌الله الرحمن الرحیم . الحمدلله رب‌العالمین ، والعاقبة للمتقین‌والنار للمحلدین، ولاعدوان‌الاعلی‌الظالمین، ولااله الاالله احسن الخالقین ، والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله‌اجمعین وعترته الطاهرین .

اما بعد اوصیك یا شیخی ومعتمدی اباالحسن علی بن الحسین القمی ـوفقك‌الله تعالی لمرضاته وجعل من‌صلبك اولاداً صالحین برحمتهـبتقوی‌الله تعالی واقام‌الصلوة وایتاء الزکوة ، فانه‌لاتقبل الصلوة من مانع‌الزکوة. واوصیك‌بمغفرة

۱ـ اصل : «شیخ علی‌بن حسین بن بابویه» .

الذنب ، و كظم الغيظ، وصلة الرحم، ومواساة الاخوان ،والسعى فى حوايجهم فى العسر واليسر ، والحلم عندالجهل والتفقه فى الدين والتثبت فى الامور والتعاهد للقرآن وحسن الخلق والامر بالمعروف والنهى عن المنكر ، قال الله عزوجل : لاخير فى كثير من نجواهم الامن امر بصدقة او معروف اواصلاح بين الناس ، واجتناب الفواحش كلها. وعليك بصلوة الليل ، فان النبى(ص) اوصى علياً (ع) فقال : يا على ! عليك بصلوة الليل وعليك بصلوة الليل وعليك بصلوة الليل ، ومن استخف بصلوة الليل فليس منا .

فاعمل بوصيتى واءمر جميع شيعتى حتى يعملوا بها، وعليك بالصبر وانتظار الفرج ، ولايزال شيعتنا فى حزن حتى يظهر ولدى الذى بشر به النبى (ص) انه يملأ الارض قسطاً و عدلا كما ملئت ظلماً وجوراً ، فاصبر يا شيخى واءمر جميع شيعتى بالصبر ، فان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين . والسلام عليك وعلى جميع شيعتنا ورحمة الله وبركاته. حسبنا الله و نعم الوكيل ، نعم المولى ونعم النصير .

ومخفى نماناد که شیخ ابن بابویه مذکور درایام غیبت صغری به صحبت ابوالقاسم حسین بن روح که وکیل حضرت صاحب الامر (ع) بود در ناحیهٔ مقدسه مهدویه رسید واز او بعضی مسائل دینیه پرسید وبعد از مفارقت کتابتی نوشته ، به «علی بن جعفر بن اسود» داد و به او فرستاد با عریضه‌ای که به خدمت حضرت امام (ع) نوشته بود ، ودرآن التماس دعای فرزند نموده بود . چون عریضهٔ اورا به

خدمت حضرت (ع) عرض کردند آن حضرت درجواب عریضهٔ شیخ این توقیع که مذکور شد انشا فرمودند وبدو فرستادند[1].

و حاصل معنی این توقیع رفیع بعد از بسمله آن است که: حمد مر آن خدایی راست که پروردگار همهٔ عالمیان است ورستگاری و دوری از ذنوب مر پرهیزکاران و متقیان راست وآتش جهنم و عذاب دوزخ ازبرای ملاحده و کفار مهیا است وتعدی وعذابی نیست مگر بر جماعت ظلمه وبی دینان که بر مؤمنان وبر نفس خود ظلم کرده‌اند، وهیچ معبودی والهی بر حق نیست مگر جناب‌الله تعالی که احسن‌الخالقین‌است. ورحمت خدای بر بهترین خلایق یعنی حضرت محمد و آل وعترت طاهرین او باد.

اما بعد ـ وصیت می کنم تو را ای شیخ من ومعتمد من، ابوالحسن علی بن حسین‌بن بابویه‌قمی که توفیق دهدخدای تعالی تو را ازبرای کردن افعال واعمالی که رضای حق درآن‌ها باشد وعطا فرماید به‌تو فرزندان صالح. ووصیت من به تو آن است که‌تقوی وپرهیزکاری راشعارخودسازی، ودر هیچ وقت مرتکب‌معصیتی نشوی ومراقب ومواظب اوقات نمازهای پنج گانهٔ شبانه روزی و نوافل‌آن باشی، وزکوة مال خود راکما فرض‌الله به مستحقین رسانی که به تحقیق نمازهای مانع زکوة قبول درگاه‌الله تعالی نیست.

ووصیت دیگرآنکه اگرچنانچه ازکسی [بدی] به تو رسد در مقام تلافی وانتقام با او در نیایی وگناه او را ببخشایی؟ وهرگاه که ترا خشم گیردآن خشم فرونشانی، وهمیشه طریقهٔ صلهٔ رحم ومهربانی با اقوام خود را مرعی داری ولطف

۱ـ کذا. وخطایی‌است‌از مؤلف ،چه توقیع‌مزبور(وفیه.حتی یظهرولدی)منسوب به‌امام عسکری‌است‌چنان‌که او خود نیز تصریح نمود. و ماجرای‌دعای امام عصرربطی به‌آن ندارد.

ومحبت با برادران دینی خود نمایی ، وسعی در بر آوردن حاجت‌های ایشان کنی در همهٔ اوقات ، خواه در هنگام عسر وتنگی وخواه در وقت یسر وفراخی.

ودیگر آن که بر دین ومذهب‌خود همیشه ثـابت و راسخ و استوار بـاشی و وشفقت ولطف با یارانی که با ایشان‌هم مذهبی داشته باشی ، ومواظب قرائت‌قرآن مجید باشی ،وبامردم نیکوخلق باشی وبدخویی‌و کج خلقی ننمایی ، وامر بمعروف واموری که شارع امر به اتیان او فرموده ونهی‌از منکر و امور منهی عنهارا شعار خود سازی .

وبدان که حق تعالی در قرآن مجید می‌فرماید که : «لاخیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف اواصلاح بین الناس» یعنی : چیزی نیست در بسیاری ازسر گوشی‌های اعراب که با هم می کنند مگر این که امر به تصدقی یا آن که امر به معروفی یا اصلاح کردنی میانهٔ مسلمانان باشد .

و وصیت دیگر آن که از فواحش و افعال و اقوال زشت ونـاپسند اجتناب نمایی . و بـرتـو است کـه درگـزاردن نماز شب تقصیر و تکاهل نکنی و ایـن نمـاز را همیشه ادا نمـایی ، که بدرستی کـه حضرت رسول (ص) در وصیتی کـه به حضرت امیرالمؤمنین(ع) میفرمود سه مرتبه فرمودند که : یا علی ! علیك بصلوة اللیل . پس هرآن شخصی که استخفاف رساند به نماز شب وبی عذر ومـانعی ترك آن نماید از ما نخواهد بود. پس ای شیخ! باید که عمل کنی به وصیت من ، وامر نمایی جمیع شیعهٔ مرا که بـاین وصیت عمل نمـایند . وبرتو است که صبر کنی و انتظار ظهور فرج‌آل محمد بکشی .

وبدان که همیشه شیعهٔ ما در غم ودلگیری خواهند بود تـاآنگاه که ظهور کند فرزند من ،آن چنان فرزندی که بشارت داده حضرت پیغمبر (ص) به این که

او پر خواهد کرد روی زمین را از قسط وعدل هم چنانکه پر شده باشد ازظلم و جور .پس صبر کن‌ای‌شیخ‌من ! واضطراب منمای، زیرا که تمام روی زمین ازجناب الله تعالی است‌ودرتحت‌تصرف وقبضهٔ‌فرمان اوست ، واوست مالك‌الملك بالاستحقاق، پس می‌دهد ملك خود را به هر کس می‌خواهد . والسلام علیك وعلی جمیع‌شیعتنا ورحمة‌الله وبرکاته .

و بدان که شیخ مذکور ازاکابر مجتهدین امامیه-رضوان‌الله علیهم- است و قول وروایت‌او حجت باشد وقریب به بیست[1] جلد تصنیف دارد که اکثر آنها معول علیه است .

شیخ‌حسین بن موسی بن بابویه :

دیگر ازجمله مشایخ کبار «حسین بن موسی بن بابویه القمی- قدس سره» است که او پدر «علی بن الحسین» است که سابقاً مذکور شد. ودر کتاب خلاصة الرجال مذکور است که شیخ مذکور [2]ثقه‌و کثیر الروایه است واز پدر وبرادر خود «محمدبن علی» روایت می‌نماید . ودر کتاب رجال دیگر گفته شده که او از جملهٔ ثقات است واز پدر اجازت روایت کتب احادیث وفقه وغیرهما داشته واز تصانیف‌او کتابی است که در رد بر واقفیه نوشته ، و کتاب سیرة النبی والائمة (ع) نیز ازجملهٔ مصنفات اوست .

موسی بن بابویه :

و دیگر ازآن جمله‌موسی بن بابویه القمی است که پدر شیخ‌حسین مذکور است واو نیز ازجمله ثقات روات‌بوده است .

۱- کذا . درست : یك صد جلد (طبقات اعلام الشیعه- قرن چهارم : ۱۸۵) .

۲- کذا . وخطاست چه این حسین فرزند علی بن بابویه است .

احمد بن محمد :

دیگر ازآن جمله شیخ[1] الجلیل «احمد بن محمد بن الحسین بن الحسن[2] القمی» است که ازاکابر فضلای اصحاب است وصد جلد کتاب تصنیف کرده وتفصیل اسامی آن‌ها در کتاب رجال شیخ نجاشی مذکور است . واو درسال سیصد وپنجاه هجریه وفات یافت .

محمد بن الحسن :

دیگر ازآن جمله «محمد بن الحسن بن احمد بن الولید القمی» است ودر رجال نجاشی گفته که کنیت او «ابوجعفر» است وشیخ وفقیه وپیشوا ومفتی قمیان بوده . واز مصنفات او «تفسیر قرآن» و کتاب «جامع حدیث» است. ووفات اودرسال سیصد وچهل اتفاق افتاد .

احمد بن طاهر :

دیگر ازآن جمله احمد بن طاهر قمی است که از اعاظم علماء وفقهاء بوده .

محمدبن احمد :

دیگر ازآن جمله «محمدبن احمد بن داودبن علی بن الحسین القمی»است. ودر رجال نجاشی گفته که شیخ مذکور از اجلاء مشایخ قمیان بوده ودر فتاوی و عقود باو رجوع می کرده‌اند .وازبعضی فضلا مسموع شد که افقه واحفظ واعرف به حدیث از اودیده نشده . واو دراواخر به بغداد رفت ومدتی درآن‌جا به تدریس

۱ــ کذا .

۲ــ ابن دول .

کتب احادیث مشغول بود وتصانیف بسیار کرد وتفصیل آن درزجال نجاشی مسطور است .

محمد بن عبدالله :

دیگر ازآن جمله «محمدبن عبدالله قمی» است که از روات حدیث حضرت امام رضا بوده .

اسماعیل بن علی :

دیگر ازجمله مشایخ کبار «اسماعیل بن علی القمی» است واواز فضلای امامیه است که در بصره می بوده ، ودرآنجا توطن اختیار کرده بوده . ودر کتب رجال مذکور است که او از ثقات بوده واو را تصانیف بسیار بوده . وازآن جمله کتابی است که در بیان آن چه عامهٔ مخالفین برآن اتفاق نموده‌اند از اصول فرایض که مخالف مذهب امامیه است وابطال آن نوشته است .

مرزبان بن عمران :

دیگر از جملهٔ ایشان «مرزبان بن عمران القمی» است واو نیز ازبزرگان است . و به خدمت حضرت امام رضا (ع)رسیده بوده وازآن حضرت سؤال کرده که: یا حضرت ! آیا من ازشیعهٔ شما هستم‌یانه ؟آن حضرت (ع) فرموده که : «نعم!». پس سؤال می کند که‌آیا نام من در صحیفه‌ای که اسامی شیعهٔ شما درآن مکتوب باشد هست؟ حضرت فرمود : بلی هست .

عبدالعزیز بن المهتدی:

دیگر ازآن جمله «عبدالعزیز بن‌المهتدی القمی» است . ودر رجال ابن‌داود مذکور است که اواز اصحاب حضرت امام رضا (ع) ووکیل او وثقه و صالح وامین بوده. وازاو مروی‌است که گفت : بعد از رحلت حضرت امام رضا (ع) عریضه‌ای به

خدمت حضرت امام محمد تقی (ع) نوشتم که از مال پدر تو نزد من چیزی است پس به هر کس امر فرمایی تسلیم نمایم. آن حضرت درجواب نوشتند که:

«قبضت ما فی هذه الرقعة والحمدلله. غفرالله ذنبك ویرحمنا وایاك، ورضیالله عنك برضائی عنك».

ابوصلت الهروی:

دیگر از آن جمله «ابوصلت هروی» باشد که اصل او از شهر هری بوده و از اصحاب حضرت علی بن موسیالرضا (ع) است. وچون آن حضرت را مأمون مسموم ساخت او به قم آمده، ساکن ودر آن جافوت شد. وقبر او در محلت مشهور به محلت **ابی صلت** واقع است.

ابراهیم بن هاشم:

دیگر از آن جمله «ابراهیم بن هاشم القمی» است. در کتاب خلاصة الرجال[1] مذکور است که او نیز به خدمت حضرت امام رضا (ع) رسیده، وتلمیذ یونس بن عبدالرحمن بوده که ازاکابر اصحاب آن حضرت است. و گویند که او اول کسی بود که احادیث کوفیان را در قم منتشر ساخت.

وشیخ ابوجعفر طوسی (رحمهالله تعالی) در باب «ذکر احادیث خمس» ذکر نموده که او با حضرت ابوجعفر الثانی (ع) ملاقات نموده، و دریکی از آن احادیث روی خطاب آن حضرت بااو بوده. واز جمله تصانیف او کتاب «نوادر» است، ودیگری کتاب «قضایای حضرت امیرالمؤمنین ـ ع».

علی بن ابراهیم:

دیگر از آن جمله «علی بن ابراهیم قمی» است که تفسیری بر قرآن نوشته

۱ـ کذا. درست: «خلاصة الاقوال».

واز ثقات روات بوده .

حسین بن محمد بن عمران :

دیگر از آن جمله «حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی» است . واو یکی ازمشایخ شیخ[1] الاجل رئیس المحدثین محمد بن یعقوب الکلینی الرازی (قدس سره) بوده است واز جملهٔ ثقات است .

حسین بن عامر :

دیگر از آن جمله «حسین بن عامر بن عامر بن عمران بن ابی عمر والاشعری القمی» است واو نیز از ثقات روات احادیث باشد .

جعفر بن محمد :

دیگر از آن جمله «جعفر بن محمد بن قولویه» است که او نیز ازجملهٔ اکابر مشایخ است .

سید محسن :

دیگر از آن جمله «سید محسن بن سید رضی الدین محمد بن سید مجدالدین علی بن سید رضی الدین محمد الرضوی القمی» است که جد بزرگ او در ذکر سلسلهٔ انساب سادات رضویه مذکور شد .

وسید محسن مزبور سیدی فاضل وعالی مقدار بود ووالد ما جد اودر زمان سلطان حسین میرزا از قم به مشهد مقدس رضوی رفت ودرآن جا بافادهٔ علوم دینیه وترویج مذهب اثنا عشریه مشغول می‌بود . وشیخ محمد بن ابی جمهور بـه خدمت او وسیده ، با اوطریقهٔ حسن معاشرت ورزید وبعضی از تصانیف خود را بنام آن سید

۱ــ کذا .

بزرگوار مزین ساخت . ودرایام مجاورت مشهد مقدس به یمن حمایت او با علماء مخالفین بحث‌های متین کرده ، ایشان را ساکت وملزم ساخت .

محمد بن علی بن حسین بن بابویه الملقب بالصدوق :

دیگر از آن جمله «ابوجعفر محمد بن علی بن‌الحسین بن موسی بن بابویه القمی » الفقیه الصدوق المشهور بابن بابویه است که پدر و برادرش سابقاً مذکور شدند .

واوهم از مشایخ کبار بوده است و به دعای حضرت امام حسن عسکری (ع) به‌وجودآمده[1].و همیشه بدین مباهات می کرده ، ومی گفته که‌الحمدلله که من به دعای حضرت بهم رسیده‌ام . و در بلدهٔ ری می‌بوده و در آنجا فوت و مدفون شده .

او نیز کثیرالتصنیف بوده وگویند که قریب به دویست جلد کتاب جمع و تألیف نموده ، و«من لایحضره‌الفقیه» و«عیون اخبارالرضا ـ ع» و« کمال‌الدین وتمام النعمة» که الحال در میان محدثین از کتب موثوقه معتبره‌اند ازجمله تصانیف‌شیخ صدوق مزبور (رحمه‌الله)اند .

وبالجمله این فقیه جلیل ازاکابر علمای امامیه (رضوان‌الله علیهم) است .

زکریا بن ادریس :

دیگر ازجمله مشایخ عظام «زکریا بن إدریس بن عبدالله بن سعدالاشعری القمی »است. و کنیت او ابوجریر [2] بود. و او نیز از اصحاب ابوالحسن موسی

۱ـ کذا . درست : امام عصر (ع) .

۲ـ اصل : «ابوحریز» .

وابوالحسن[1] * علی‌الرضا(ع)بوده است ، ودرقم فوت شده.وقبراو درجنب‌قبرزکریا بن‌آدم (رحمه‌الله تعالی) است .

آدم بن اسحاق :

دیگر ازآن جمله «آدم بن اسحاق‌بن‌آدم بن عبدالله‌بن سعدالاشعری‌القمی» است واو نیز از مشایخ‌عظام است ودر بلدهٔ کریمهٔ قم فوت شده، و قبراو هم به‌جنب قبر زکریا بن‌آدم درمقبرهٔ مشایخ به بابلان مدفون است (کذا).

* * *

وبعضی دیگر از مشایخ کبار دارالمؤمنین قم چون اسامی ایشان نزدمحرر این رساله به ثبوت نرسید لهذا مذکور نساخت . واین فصل را بـه ذکر سؤال و جواب رکن‌الدوله‌وشیخ‌الطایفه «محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه‌قمی» وچند حکایت دیگر که دلالت برفضل وتشیع قمیان دارند استشهاداً ختم کرد . و الله المستعان فی کل‌الامور .

[2] . . . .

1* بدان‌که چون حضرت امام علی بن موسی‌الرضا (ع) متولد شد پدربزرگوارش فرمودکه‌به‌کنیت خود براوبخل نمی‌کنم ، واو را به‌کنیت‌خود «ابوالحسن» مکنی ساخت ـ منه عفی عنه .

۲ـ ماجرای مباحثه ومناظرهٔ صدوق در مجلس «رکن‌الدوله» کـه متنی مبسوط است و از برگ ۸۲ پ تا ۹۰پ نسخهٔ اصل را فراگرفته ، به رعایت عدم ربط با تاریخ‌شهرقم‌ـ و مقتضیاتی ازاین قبیل ـحذف‌شد .این‌ماجرا به صورت‌کامل درمجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری‌که این بخش ازآن‌گرفته‌شده‌است(ص۴۵۶ـ۴۶۳ چاپ تهران) هست .

پس ازاین ماجرا حکایتی دیگر است در مورد«ابوبکر» نامی که درقم یافتند. وپس‌از آن حکایتی که‌درمتن می بینیم .

حکایت :

آورده‌اند که در سنهٔ ثلاثمائة واربعین وخمس هجریه فتنهٔ عظیم میان اهل اصفهان وقمیان که بدانجا بقصد تجارت رفته بودند واقع گردید به جهت آنکه قمیان درآنجا لعن و سب صحابهٔ ثلاثه می کردند . تاآنگاه که آن‌فتنه چنان‌عظیم شد که جمعی کثیر از اهل قم‌مقتول گردیدند واموال ایشان‌را بتاراج بردندوچون این خبر برکن‌الدوله رسید بواسطه‌تشیعی که‌به‌برکت شیخ [صدوق] معتقد بوددر غضب شد وجماعت اصفهان راگرفته ، بدست ورثهٔ مقتولین داد واز بعضی از ایشان بعد از ضرب وزجر جریمهٔ بسیار گرفت .

حکایت :

گویند که «عمران» نام شخصی را مردی به جزای دزدی که کرده بود در قم میزد . به‌او گفتند که نام او «عمران» است نه «عمر» ، پس چرا او را می‌زنی ؟ درجواب گفت که این شقی‌«عمر» است والف ونون را هم‌از «عثمان» دزدیده وبرنام خود افزوده !

ومخفی نماناد که این حکایت وحکایت سابقه هردودلیلند براینکه جماعت قمیان در تشیع همیشه متصلب و متعصب ، و بدین مذهب حق معروف و مشهور بوده‌اند .

حکایت :

واین حکایت نیز ازجمله ادلهٔ تشیع اهل قم است :

گویند که اصفهانی از قمی پرسید که ازکدام شهری ؟ پس قمی درجواب گفت که : ازشهر دندان کنان. مرد اصفهانی فروماندو گفت : معنی‌مفهوم نیست .

قمی گفت: معنی آن است که چون من بگویم «قمی» تو گویی آه!

واز این مفهوم می‌شود که قمی نباشد الا شیعه و اصفهانی نباشد الاسنی. اما دراین وقت دارالسلطنهٔ اصفهان به دولت سلسلهٔ سلیلهٔ پادشاهان صفویه (ابدت‌ظلال جلالهم الی یوم القیام) چنان شده که مقر اکثر فضلای شیعهٔ امامیه گردیده.

حکایت:

آورده‌اند که در وقتی از اوقات در قم طاعون‌وقحط واقع شد ودرآن‌طاعون شخصی از سادات علویهٔ قم‌فوت، وازاوزن سیده‌ای با چند طفل‌خردسال مانده بود، وآن زن سیده از پریشانی وافلاس‌وعیال‌مندی وضیق‌معاش مضطر شد به جلاءوطن، واز قم باعیال خود به طرف خراسان بیرون رفت ودرجایی توقف نکرد تاآن که به شهر مرو رسید. وچون فصل زمستان وهوا بسیار سردی می‌نمود ازآن جا حرکت دیگر نتوانست کرد.

پس سراغ خانهٔ حاکم آن شهر گرفته، به دارالحکومه روان شد. دروقتی رسید که حاکم بردر سرای نشسته، یهودیی را طلب کرده بود وبعضی خدمات به او می‌فرمود. پس آن عورت علویه پیش حاکم رفته، سلام کرد و گفت: یا امیر! من عورت‌قمی‌هستم وازجمله‌ساداتم‌واطفال کوچك‌خردسال‌باخوددارم‌ودراین‌شهر نه من کسی را می‌شناسم ونه کسی مرا، و بسیار بسیار پریشان حال ومستهلکم. پس استدعا ودرخواست من ازامیر آن است که منزلی که درآن یك روزآرام گیرم و قوت یك روزه به من احسان فرماید وثواب واجر آن‌را ازجدم حضرت پیغمبر آخر الزمان (ص) بخواهدوقصهٔ فوت شوهر وبیرون رفتن از قم بسبب طاعون وقحط به عرض‌امیر رسانید.

پس از این مقدمات امیر به‌آن عورت بیچاره گفت که شاهد بر احوال خود بیاور که تو سیدی ودراین اقوال راست گویی ، تاآن که من ترا رعایت کنم . آن عورت علویه گفت که : یا امیر ! من دراین شهر غریبم وهیچ آشنایی ندارم تا مرا شناسد ، پس چون گواه توانم آورد . حاکم گفت : تا گواه نیاوری ترا رعایت نخواهم کرد .

پس آن علویهٔ صالحه از احسان امیر مأیوس گشته ، از خانهٔ حاکم مراجعت کرد تا شاید مؤمنی بهم رساند که اورا رعایت کند . پس آن مرد یهودی که بردر خانهٔ حاکم بود چون حال را چنان دید از عقب این عورت روان شد و بااو گفت: ای سیده ! با اطفال همراه من باش تا شما را به منزل خود برم ورعایت نمایم و ضروریات شما را سامان‌دهم .

پس آن علویه باآن یهودی به خانهٔ اورفت ونمی‌دانست که‌آن مرد یهودی است . پس آن یهودی کمال مهربانی نموده ، از مطعوم ومشروب وملبوس آن چه می‌بایست جهت آن علویه واطفالش حاضر ساخت .

وچون شب درآمد وآن یهودی به‌خواب شد در واقعه دید که روز قیامت است واهل‌محشر ازشدت گرما تشنه شده، طلب آب می‌نمایند ونشان آب ازیکدیگر میگیرند وجمعی می گویند که‌آب در قبضهٔ تصرف حضرت ساقی کوثر یعنی شاه ولایت است.یهودی با خود گفت که:من یهودیم وآن‌حضرت اهل اسلام‌راآب‌میدهد، یقین که به من آب عطا نخواهد فرمود . لیکن چون تشنگی براو بسیار غالب شده بود به خاطرش رسید که به‌آن حوالی رود تا شایدبه‌اوهم لطفی واقع شود پس به جانب حوض کوثر ــ که انشاءالله تعالی نصیب همهٔ شیعیان گردد ــ روان گردید .

چون جناب ولایت مآب را چشم بر آن یهودی افتاد اورا نزد خود طلبید و نوازش فـرمود و آب بدو عطا وعنایت فرمود . پس جماعت مؤمنین به خـدمت آن حضرت عرض نمودند که : یا حضرت ! این مرد یهودی است و به چه جهت سزاوار این عطا گردید. حضرت فرمود که:اورا بر من حقی است زیرا که امشب رعایت فرزندان من کرده است وحرمت ایشان به جای آورده ، این جایزهٔ آن خدمت است .

پس چون یهودی از آن آب نوشید درکام او ازعسل شیرین تر وازیخ سردتر آمد و گرمای قیامت از او رفع گردید ، وچون ازخواب بیدار شد هنوز حلاوت آن در کامش بود .پس یهودی دانست که آن عطا در عوض آن خدمت شد کـه از آن سـادات کرده بود . پس همـان شب به خدمت آن علویه آمد وازروی ادب در ملازمت اوقـرار گرفت و گفت : مـن واولاد من همه بـر ملت حضرت موسی (ع) بودیم وامشب مرا بسبب یمن قدم تو حالتی روی نمود که دانستم ملت جدت محمد مصطفی (ص) حق است ودین اوناسخ ادیان انبیاء سابق است وآب حوض کوثر به مهر پـدرت حضرت علی بن ابی طـالب (ع) است وخوابی که دیده بود بواسطهٔ آن علویه نقل ، و کلمهٔ طیبهٔ «لااله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» عرض نمود و اهل وعیالش درهمان شب بشرف اسلام مشرف شدند .

واتفاق آن حاکم نیزدرهمان شب چون به خواب شد حکایت قیامت وتشنگی آن را ـ که مرد یهودی در واقعه دیده بود ـ درخواب دیده وبه طلب آب نزدحضرت امیرالمؤمنین رفته ،آن حضرت اورا آب نداد . گفت : یاحضرت ! من ازجمله محبان وشیعیان شمایم ، مرا چون است کـه آب عطا نمی فرمایید ؟ حضرت از او شاهـد خواست . حاکم عرض نمود که : یا حضرت ! مرا درایـن وقت گواه آوردن متعذر است . حضرت فرمود : پس چون تو معذرت فرزندان مرا که به درخانه تو آمـده

بودند قبول ننمودی؟ پس آن حاکم‌ازهول آن واقعه ازخواب جست درحالتی کـه حرارت وتشنگی براو غالب گشته بود وزبان دردهانش خشك گشته.

پس سراسیمه وهراسان ازخانه به سراغ آن علویه بیرون آمد ودرخانهٔ آن یهودی شدو آن یهودی شهادتین گویان برحاکم سلام کرد. حاکم از حالت او متعجب شده، ازاودرخواست کرد که رخصت ملازمت آن علویه جهت اوحاصل نماید. آن جدیدالاسلام جهت حاکم‌اذن گرفته، باهم به‌خدمت علویه حاضر شدند. پس حاکم درخواه ومعذرت‌طلبیدن‌بنیاد کرد، و انواع رعایت مرعی داشت وخدمات پسندیده نسبت به‌آن علویه واولاد او بجای‌آورد.

حکایت:

آورده‌اند که درایام «سلطان حسین میرزا»ی والی خراسان یکی ازسادات قم به شهر هرات رفته، در آن جـا بسر می‌برد. واتفاقاً روزی درمیان جمعی از سنیان نشسته بود وسخنی در باب خلافت صحابهٔ ثلاثه مذکور می‌شد. سید مزبور در مقام ابطال خلافت ایشـان درآمد وبه‌آن نیزاکتفا ننموده، زبان بطعن ولعن ایشان گشود.

پس آن‌جماعت اورا گرفته نزدشیخ‌الاسلام آن‌جا که از اولاد «ملاسعدالدین تفتازانی» بودبردند وادای شهادت‌بررفض‌اونمودند. آنگاه شیخ‌الاسلام مذکور اورا برداشته، بـه خدمت «سلطان حسین میرزا» برد وصورت واقعه را به عرض میرزا رسانیدوخدام میرزا بنابرمحبت‌باسادات در مقام اصلاح آن درآمده، با سیدخطاب فرمود که ظاهراً ترا درآن وقت جنون دوری یامستی طاری بوده. سید گفت کـه آفت جنون وخرافت‌هرگزعارض‌من نشده ودر مدت عمرم مرتکب تناول‌مسکرات

نگردیده‌ام، بلکه عداوت آن سه . . .[1] را با آباء واجداد خود یقین دارم طعن و لعن ایشان به جهت ثواب بر زبان می‌آورم واین را عبادتی عظیم می‌شمارم.

چون میرزا این رسوخ وجرأت ازآن سید دید سر در پیش انداخته، متأمل گردید. زیرا که قطع نظر از محبت با ذریهٔ حضرت سیدالانام، از غضب سلطان شاه اسماعیل الصفوی الحسینی (اناراللّٰه برهانه) که در آن ایام قهرمان ولایت ایران وحامی سادات وشیعهٔ خاندان ایشان بود خایف واندیشهٔ تمام داشت. پس «شیخ‌الاسلام» را که در واقع شیخ‌الکفره بود از مشاهدهٔ تأمل سلطان نایرهٔ عصبیت وجاهلیت مشتعل شده، گفت که: ای سلطان! می‌خواهی درامور دین مساهله ومداهنه نمایی. وچون سلطان در آن ایام مفلوج شده بود واولاد وارکان دولت او کما ینبغی متابعت او نمی‌نمودند بالضروره در آن معامله رأی شیخ الاسلام راصواب شمرد وحکم بدو باز گذاشت. و آن معاند متعصب از روح مطهر جد آن سید شرم نکرده، حکم به قتل او نمود.

وبعد از شهادت آن سید اقوام او به خدمت خاقان علیین آشیان شاه اسماعیل (اناراللّٰه برهانه) رفتند وعرض تظلم نمودند. ایشان را تسلی داده، حکم فرمود تا فرمانی نوشته به ایشان دادند که هر گاه ولایت خراسان در تحت تصرف اولیای آن دولت درآید «شیخ‌الاسلام» را ایشان قصاص نمایند.

وچون بعد ازاندك زمانی سلطان را وفات رسید وشاه اسماعیل بتسخیر آن ولایت توجه نمود و به دارالسلطنهٔ هرات نزول فرمود، خویشان آن سید مقتول که همراه اردوی معلی بودند «شیخ‌الاسلام» را گرفته، به نظر اشرف آن پادشاه آوردند. واوبنابر عهد وفرمان سابق مقرر فرمود که اورا تسلیم ورثهٔ مقتول نمودند

۱ـ کلمه‌ای حذف شده است.

تا به‌خون آن‌سید مظلوم سنگسار ساختندودر چهار سوق بازار سوختند وخاکستر اورا بر باد دادند .

* * *

دیگر ازجملهٔ مفاخر اهل قم‌آن است که ایشان همیشه تازمان حضرت‌امام حسن عسکری(ع) هرسال دومرتبه خراج و مقاسمه میدادند یکی به حکام جور و خلفای بنی عباس، ویك خراج به خدمت حضرت امام (ع) می‌فرستادند .

و حضرت امام حسن عسکری (ع) وکلا به جهت اخذ خراج تعیین فرموده و به ایشان گفته بود که از وجوه مقاسمه وخراج قم درآن جا مسجدی بنانهند. و ایشان صفه‌ای در **مسجد جامع** واقع در **بیرون‌قم** به قرب روضهٔ مقدسهٔ فاطمیه در کنار **رودخانه** که مشهورومعروف است به‌**مسجد حضرت امام‌حسن‌عسکری**، به فرمودهٔ آن حضرت از وجوه‌خراج قم‌ساختند که الحال‌آن‌مسجد کثیرالفیض‌باقی و نمازگاه شیعیان است . وقریهٔ**رهق** را نیزازسر کارآن حضرت خریداری نموده، درآن نیز مسجدی که مشهور است به **مسجد اولان** بنا نهادند که اونیز الحال‌باقی ودایر است .

ودرباب‌وجه تسمیهٔ آن به اولان گویند که چون به‌خدمت امام عرض کردند که : یا حضرت اول کدام مسجد را بسازیم ، مسجد قریهٔ رهق را یا مسجد بلدهٔ‌قم را ؟ فرمود که اول آن ! یعنی اول مسجد رهق ، پس بدین سبب مسجد رهق مسمی شد به «مسجد اولان» .

وگویند که در بعضی از ایام دولت بنی‌العباس اهل قم اطاعت تمامی ازخلفا نمی کردند و هر کس‌را ایشان به حکومت‌تعیین ومی‌فرستادند با اومحاربه ومقاتله نموده، مجال تصرف وتحکمش نمیدادند . ومکرر لشکرها به جهت تأدیب قمیان

فرستادند وسودی نکرد .

تا آن که آخرالامر ناصرالدوله را که امیرالامراء وسپهسالار خلیفه بود به قم فرستادند. وچون ناصرالدوله به نزدیك قم رسید اعیان قم با تحف وهدایا باستقبال او بیرون آمدند و گفتند : ما بحکومت مخالف مذهب خود راضی نبودیم ، والحال که تو آمده‌ای ما بطوع ورغبت امتثال حکم تو می‌نماییم . ودرآن سال اهل قم زیاده ازمال وجهات سنوات سابقه به ناصرالدوله رسانیدند تا او به خلیفه فرستاد . وبعد ازآن خلیفه از موافقت اهل قم با ناصرالدوله اندیشه نمود که مبادا برخلیفه عاصی شود واورا نزد خود طلب فرمود .

فصل پنجم

در ذکر آمدن اعراب آل مالك بن عامر الاشعری به دار المؤمنین قم وقصبهٔ شریفه آبه ومتوطن شدن ایشان بدین هردو موضع ، وسبب انتقال ایشان ازکوفه ، وذکر ابتداء بنای سور وحصار قلعهٔ قم و تعیین خراج ومقاسمهٔ آن ، و ذکر حدودو توابع بلدهٔ قم از رستاقات ومزارع وانهار و قنوات ، وذکر بعضی دیگر ازحکایات ووقایع

واین مقاصددرضمن دوازده مطلب مذکور می گردد . بفضل الله وحسن توفیقه.

مطلب اول

در ذکر چگونگی آمدن اعراب به بلدهٔ قم

ومخفی نماناد که اعراب مذکوره را دخلی تمام درآبادانی دارالمؤمنین قم هست وفی الواقع ایشان قم را شهر کردند زیرا که در قدیم «ارض جبل» که قم بود باره وقلعه وشهریتی نداشت ، ودراصل چند حصار بود که درهر یك ازآنها جمعی ازشیعیان قم بسر می بردند وبه قلیل زراعت خود معاش می کردند ، ومال قم برسر مال اصفهان بود و در تحت آن حواله و اطلاق می شد ، وچون اعراب به قم آمدند سور [1] وبارویی گرد بر گرد شهر قم کشیدند ومال آن را ازاصفهان جدا

۱ـ اصل :«کوره» .

کردند وبه انفراد شهری عظیم ساختند.

وبدان که اعراب در عرض مدت دویست و هشتاد سال که درقم مانده بودند و بخت و تقدیرات فلکی بـا ایشان مسـاعدت می‌نمود و به دعای حضرت رسالت پناهی صاحب مال‌وجاه شده بودند ،سعی درتعمیر وآبادانی شهر قم واحداث‌عمارات وزراعات وقنوات‌نمودندتاآن که به مرور ایام واعوام قم شهری شد عظیم وبلده‌ای کریم.

وبدان که درباب آمدن اعراب به قم‌دو روایت است :

اولـ آن که گویند که اول کسی که از اعراب به قم‌آمد «مالك بن عـامر الاشعری» بود وپس از او فرزندان اوآمدند ، واعقاب واولاد درقم بهم رسانیدند وعدد ایشان بسیار گشت وتوالدوتناسل کردندتا به حدی که عدد فرزندان واعقاب ایشان که در قم بهم رسیده واسامی ایشان در تواریخ [1] مذکور است زیاده بر شش هزار نفربوده ، سوای‌آن چه اسامی ازنوشتن افتاده به جهت رحلت وانتقال وغیبت ایشان.

ونام‌های مشاهیرورؤساء اعراب این است : عامربن عمران ،وحمزة بن‌الیسع کـه ازجمله روات حدیث بـوده ، وعبدالـرحمن بن مـالك بن عامر ، وقتیبة بن عبدالرحمن که اوهم ازجمله روات است ، وبکیرة بن عبدالرحمن ، وعمران وآدم وابوبکر وعبدالله‌بـن سعد بن عامر الاشعری ، ونعیم بن سعد ، وحباب الازدی ، و احوص بن‌سعدبن‌عامرالاشعری .وعبدالله‌واحوص مسطوران درایام خلافت عبدالملك بن مروان درسنهٔ‌اربع‌وتسعین هجریه به دارالمؤمنین قم آمدند ودرآن بلدهٔ کریمه مقیم شدند.

۱ــ کذا . درترجمهٔ کتاب قم (ص۲۴۱) : «کتاب انساب ایشان» .

وروایت دوم ـ آن است که جماعت اعراب در ایام حکومت وولایت حجاج بن یوسف به عراق، به دارالمؤمنین قم آمدند.

و گویند که چون «عبدالله» و «سعد» پسران «احوص بن عامر اشعری» که از اشراف عرب بودند اراده قم نمودند و به حوالی آن رسیدند، یزدان فاذار ابرستجانی ـ که در قریهٔ «ابرستجان» می‌بود و در آن وقت بزرگتری ازاو بحسب مال وجاه و نام در قم نبود ـ چون برآمدن اعراب به نواحی قم مطلع گردید پسر بزرگتر خود را باجمعی قمیان به استقبال ایشان فرستاد وایشان را درقریهٔ مزدجان[1] بـه‌خـانهٔ مردی معروف که نام او «زاد خره» بود فرودآورد، پس ازآن که از برای ایشان همهٔ آن چه محتاج الیه بود ازاوانی وظروف وفروش ازسر کار خود حاضر ومهیـا گردانیده‌بود وسایر اعراب که با «عبدالله» و «سعد» بودند درآن قریه، سیاه‌خیمه‌ها برپا کردند وقرار گرفتند.

پس روزدیگر «یزدان فاذار» اعراب مذکوره را به خانهٔ خود دعوت کرده، برایشان انواع تجملات ازفروش وظروف قیمتی وانواع اطعمه واشربهٔ گونـاگون عرض‌نمود وضیافتهای به‌تکلف کرد. وچون اعراب به منزل خود رفتند روزدیگر دوقبضه شمشیرعمل‌مصر با یك قبضه کمان ویك زره قیمتی وچند جامه ازجامه‌های یمن وعراق، وپاره‌ای ازتوشه‌ای که باخودهمراه داشتند چون نان‌ذرت که با شیـرشتر سرشته بودند ونان کماج روغنی وریسمان‌ها ازگوشت پختهٔ قدید کرده که آن را با ادویهٔ حاره چون‌هیل[2] ودارچین وزعفران پخته ومبرز ساخته ودرآن ریسمان‌ها

---

۱ ـ کذا. درترجمهٔ کتاب قم (ص۳۲ و۲۴۴): «ممجان». «مزدجان» ازنواحی قم و «ممجان» نفس بلدهٔ قم بوده است (همان مأخذ: ۴۲ و ۶۰).

۲ ـ هیل = هل.

پکانیده[1] بودند به عنوان هدیه وره‌آورد به جهت «یزدان فاذار» فرستادند و او نیز در عوض آن‌ها جامه‌های فاخر قیمتی واسبانی تازی مسرج جهت اعراب فرستاد و قریهٔ «ممجان» رابه ایشان بخشیدتا جهت خود عمارت وزراعت نمایند .

پس چون اعراب درآن قریه رحل اقامت انداختند این خبر به بنی‌اعمام ایشان رسیده ، به تدریج می‌آمدند وبر سر ایشان جمع می‌شدند . تاآن گاه که عدد ایشان‌بسیار گردید.وچون‌درآن زمان‌اطراف قم علفزار بود اعراب‌ایلخی‌های اسبان وجشرهای شتران خود را به‌آن علف سر میدادند وبه رفاه حال در قم ساکن بودند .

ودرآن‌وقت‌چنین‌متعارف‌بود که‌هرسال دیلم‌به قم ونواحیش تاخت‌می‌آوردند وآن چه به دستشان می‌افتادغارت کرده ، می‌رفتند . وچون این اعراب همه‌جوانان مشهور به‌شجاعت بودندودرمیان قبیلهٔ خود مسلم بدین صفت بودنداهل‌قم‌همسایگی وجوار ایشان‌را غنیمت دانستند جهت ایمن بودن ازدیالمه . پس ایشان را درقم‌به التماس والحاح بسیار نگاه داشتند .

اتفاقاًدرهمان ایام که اعراب به قم تازه‌آمده بودند دیلمیان بنابر عادت‌سابق باز به‌قم تاخت آوردند ، وازجانبی که اعراب سکنی نموده بودندآمده ، دیدند که خیمهٔ بسیاری برسر پا شده واسب وشتر بی نهایتی در چراست این معنی را غنیمت شمرده ، براعراب تاخت‌آوردند وشروع درتاخت وتاراج کردن اسب وشتر ایشان نمودند .احوص‌چون‌این‌حالت‌بدید قوم‌خود را برقتال ومحاربهٔ دیلم امر وتحریص فرمودوایشان‌اطاعت‌نموده ،برقانون خودبر اسبان‌وشتران چل‌دار[2] که بدست‌می‌افتاد سوار گشته ، نیزه‌ها را برسرچنگ‌به‌جلوه درآوردند وبردیلم حمله‌آورشدند ودر

۱ـ پکانیدن (از واژه‌های مصطلح مردم قم) = به‌رشته کشیدن .

یك طرفةالعین همگی را اسیر کردند و بااموال ایشان احوص وقومش متوجه خدمت «یزدان فاذار» به قریهٔ ابرستجان شدند وسرهای دیلمیان را که کشته بودند بر نیزه‌ها کرده بودند .

پس چون جماعت قریهٔ ابرستجان را ازدور چشم بر ایشان افتاد گمان دیلم کردند وهمگی در حصار شده ، درقلعه را بر بستند تاآنگاه که احوص با قوم خود اسیران را به نزدیك حصار رسانید . پس ایشان را چون نظر براحوص آمد که با فتح وفیروزی آمده، فی‌الحال درحصار را گشوده ، نقارهٔ بشارت را به صدا درآوردند وبه استقبال بیرون دویدند وبرسراحوص جمع آمده ، زعفرانی بسیار نثار کردند و شادی بسیار نمودند ازظفر یافتن احوص بردیلم . وبا او وقومش گرمی ومهربانی بی نهایت نمودند واستدعا کردند که درهمسایگی ایشان مقیم باشند .

پس احوص اجابت التماس قمیان کرده ، قراراقامت داد . اما بشرط آن که میانهٔ عرب وقمیان عهد ومیثاقی مستحکم بسته شود که همیشه باهم برادر ومهربان ویك جهت ویك دل ویك زبان باشند وغم هم دیگر خورند و ظلم وتعدی بریك دیگر نکنندودررفع دشمنان هم‌قول‌وهم فعل باشند . پس‌ازطرفین به‌شروط مذکوره راضی شده ، ازطرف اعراب «احوص» و«عبدالله» وازطرف قمیان «یزدان فاذار» و «خربنداد» این عهد ومیثاق‌بستند وبراین دوعهد نامه به مهر اشراف واعیان‌طرفین درست نموده ، هریك از طرفین یکی از آن عهد نامه‌ها را جهت سند ضبط نمودند .

پس ازآن اعراب درقریه ممجان رحل اقامت وسکنی انداختند . ومردم‌قم بالتمام چنین قرار دادند که رتق وفتق مهمات دیوانی وغیره دارالمؤمنین قم به «احوص» و«عبدالله» که‌فصیح وشجاع وباعقل وتدبیر بودند مرجوع باشد پس‌آن‌دو

برادر قبول‌قول قمیان نموده، هرسال یك‌برادر به اصفهان می‌رفت تا ازعمال‌اصفهان خراج قم را ضمان کند، ویك برادر برسر عیال واقوام می‌بود. وهریك‌ازاین دو برادر بسبب حسن سلوك‌واوصاف‌حمیده به‌تکلیف چندی حاکم اصفهان‌شده‌اند(؟) وبعد ازآن‌خود استعفا کرده‌اندوبازهمان درقم به وجه معیشتی که داشته‌انداختصار می‌نموده‌اند تاآنکه ایشان را درقم وفات دریافت.

ومخفی نماناد که چون اعراب در قم به التماس قمیان قراراقامت دادند به شغل عمارت وزراعت مشغول شدند وچون جوانان عاقل با غیرت بودند وحضرت پیغمبر (ص) نیز ایشان را دعا کرده بود دراندك سالی ازمهین شریکان قم شدند و چندقنات ومزرعه احداث کردند وصاحب مال وجاه هردو گردیدند.

مطلب دوم

در ذکر بنای عمارات ومحلات دارالمؤمنین‌قم وچگونگی احداث حصار وقلعه وباروی‌بلدهٔ‌مذکوره:

بدان که حسن بن [محمدبن] حسن صاحب تاریخ قم گوید که چون اعراب اشعری به قم قرار اقامت دادند در صحاری شش قریه‌خانه‌ها ومقامها ساختند و منزل گرفتند. وآن‌شش‌دیه: مزدجان، ومالون، وقزدان،وسکن، وجمر، وکمیدان بود. و«مزدجان» که مذکور شد همان «ممجان» است که‌آن را «جلنبادان» هم خوانند[1].

۱ــکذا. وخطاست چه«مزدیجان» جزء رقم نبوده وآن جز«ممجان» نیز بوده است. درترجمهٔ‌کتاب قم (ص۳۲) هم به جای «مزدجان»، و «ممجان»است ومی‌گید که «جلنباذان وممجان نام دیه واحده است».

صاحب تاریخ قم گفته که: «جلنباداں» چنانچه مشهور است ومشاهده میرود موضعی است حصین که‌آن را «درپل» می گویند ومزدجان[1] موضع اصل دیه است که‌آن را «باب شهرستان»می گویند که‌آن الحال‌شهر است. وباروئی گردبر گرد آن بوده، و«آل سعد» وقتی که به قم‌آمدندآن را خراب کردند والحال بعضی از آثارآن درشهر باقی است‌آن جا که «سورناباد» است (وسورناباد ظاهراً محلتی یا دیهی بوده بانفراده). وبالجمله دراین خلاف کرده‌اند که «جلنباداں» و«ممجان»و «سورناباد» یك بقعه‌با یك مزرعه بوده که‌آن را بدین اسامی می‌خوانده‌اند یاآنکه سه موضع جداگانه بوده‌اند. والله اعلم بحقیقته.

ومحلات این هفت دیه وسون، وجعفرآباد، ولاسود، وساروا بوده وبدین محلات چندین کوچه است که هریك ازآن‌ها به نامی علیحده خوانده می‌شود. و این محلات مجموع شهر است. وبعد ازآن بعضی ازاین محلات شهررا که مقسم آب بوده «سروز» نام نهادندبه جهت‌آن که «وزن» چوبی راگویند که بدان‌قسمت آب نمایند ودر نهرها جایی که مقسم آب باشد نصب کنند، وچون در قدیم در آن محلات به جهت قسمت‌آب «وزن» بوده لهذا به«سروزن» معروف شدند. و بعضی محلات دیگر که‌آب از محلات «سروز» به‌آن جا جاری می‌شد«پایین شهر» و«زیرشهر»خواندند. وبازهر یك از محلات«سروز» و«زیرشهر» را کوچه‌های علیحده باشد که هریك به اسمی‌خاص خوانده میشود.

وگویند که قبل ازآن که «سعدبن مالك بن احوص» نهرسعدجو را درمیان شهر جاری سازد مقسم‌آبی که در شهر بوده در محلت «درجوش» که الحال به«در

۱ــ کذا. درست: «ممجان» (ترجمهٔ کتاب قم: ۳۲).

کوش» مشهور است واقع بوده. وچون آب در آن موضع می جوشیده و بیرون می آمده آن را «درجوش» خواندند. ومقسم دیگر در محلهٔ مشهور به «سربلبله» بوده. و چون نهر سعد جو جاری شد مقسم آب را به بالای شهر که محلات «سروزن» است قراردادند. وبالجمله تمامی اراضی مالون و جلنبادان با بعضی ازاراضی قزدان و سکن وجمر و کمیدان داخل شهر وعمارت شد و بعضی دیگر الحال همان زرع می شود.

واما کیفیت بنای حصار وباروی دارالمؤمنین قم آن که:

بروایتی آن است که اول باروی قم را یزدان فاذار صاحب قریهٔ ابرستجان بنا نمود. بدان جهت که مذکور شد که اکثر لشکر دیالمه به قم تاخت می آوردند، تاآن زمان که عسکر ولشکری انبوه ازایشان به نواحی نهاوند وقم آمدند ودرقریه ابرستجان بعنف وتعدی نزول نمودند وبراهل آن قریه تعدی وجور بی اندازه کردند واموال ایشان را غصب می کردند وازایشان اهل آن قریه برجان وسیرت خود خایف بودند وتاب مقاومت ایشان نداشتند زیرا که هنوز اعراب به قم نیامده بودند. پس لاعلاج شب وروز مشغول خدمت ایشان بودند وهرروز چندین گاو و گوسفند وشتر جهت ایشان می کشتند وبا شراب وطعام بسیار به ایشان میدادند.

اتفاقاً سردار لشکر دیالمه را ناگاه نظر درآن قریه برزنی افتاده، عاشق شد وبعنف متعرض هتك عرض او گردید. پس چون یزدان فاذار ازآن قباحت واقف شد زیاده از حد غمگین گردید واز این عیب وعار داشت، قوم خود را ملامت و سرزنش بسیار نمود. پس قوم او گفتند که اگر شما را درتدارك این معنی فکری به خاطر شریف رسد همگی فرمان برداریم.

یزدان‌فاذار بفرمود تا شراب بسیار به جهت دیالمه حاضر ساختند وبه‌همه آن‌ها از آن شراب زیاده از حوصله پیمود . پس آن مقدار صبر کرد که همهٔ آنها مست وبی‌خود شدند . بعد ازآن خود شمشیر کشیده ، با قوم وتبعهٔ خود درمیان آن جماعت افتاده ، همهٔ ایشان را به قتل رسانیدند مگر سردار وچند نفر دیگر را که ایشان با او گریخته ، به ولایت خود بدر رفتند .

پس یزدان فاذار با قوم خود گفت که‌من‌بعد ازخوف‌دیالمه خواب‌وآرام بر ما حرام باشد به جهت این قتلی که ازایشان شد ، پس مرا به خاطر می‌رسد که بر گرد این دیه‌ها حصار وبارویی‌مستحکم بر کشیم ومنظره‌ها وفرقل‌ها نزدیك به یکدیگر در دیوار بارو قراردهیم ودیه با نانرا برآن نشانیم که اگر چنانچه دیلم بیاید خبردار باشیم وتدارك‌بینیم وایشان برما ظفر نیابند .

پس قوم یزدان فاذار سخن مشارالیه را قبول کرده ، به تن ومال مساعدت او نمودند واو دیواری که ازجانب‌ابرستجان بود بنانهاد ، ودیوار جانب جمکران را « اسفربد » پسر «جلین» بنا نهاد، وصفین پسر «اسفربد» میان ابرستجان وجمکران دیواری کشید چنان که همه دیوارها بهم متصل شدند و درمیان قلعچه‌ها داشتندو بدین تدبیر از دیالمه محفوظ ماندند . و چندین مرتبه ایشان آمدند و ظفر

۱ــ درترجمهٔ کتاب قم(ص۶۱): «اسفرابد» . لیکن درمتن ترجمه دراین بحث تصحیفی شگفت درنسخه‌ای‌که اساس چاپ‌قرار گرفته،بوده است :

«واز جانب جمکران اسفید نیزچنین بنانهاد»(ص۳۴)

ودرست همان «اسفرابد پسر جلین» است (ص ۶۰ و۶۱همان‌کتاب دیده‌شود) .

نیافتند .

وبعد ازآن که اعراب به قم آمدند بناها و عمارت‌های بسیار افزودند وشهر را بزرگتر کردند وباروی سابق را خراب کرده ، بارویی تازه‌تر ومستحکم‌تر بر گرد شهر بگردانیدند. واین بارو را از باغی که الحال مشهور است به دولتخانه ، کشیدند بر کنار رودخانه تا درب نصر چنان که رودخانه در میان حصار بند شهر جاری بود ، وازدرب نصر تا درب حسن بن علی هم دیواری کشیدند وازآن جا تا درب قزدان وسعدآباد وجمر ، تاآنگاه که باز به باغ دولت متصل شد . وهمچنین برپشت کمیدان از پیش صحاری مزدجان وغیره بارویی حصین محکم کشیدند .

وچون علی‌بن هاشم[1] درایام خلافت مأمون درسنهٔ عشر ومأتین هجریه با لشکرش به قم آمدآن باروراخراب‌وویران کرد واهل‌قم باز بارهٔ دیگر بنانهادند. وچون مفلح‌ترك برمقدمهٔ موسی‌بن بغا[2] درایام خلافت معتز بالله به قم نزول کرد دیگر باره درسنهٔ اربع وخمسین [ومأتین] باروی قم را خراب کرد وبازاهل قم ساختند . تاآنگاه که اذکوتکین بن ساتکین ترکی در سنهٔ احدی و تسعین ومأتین به قم‌آمد ، بالتمام باروی قم راخراب کرد چنان که ازآن اثری باقی نماند .پس

۱ــ کذا . برابر عبارت ترجمهٔ‌کتاب‌قم دراینجا (ص۳۵) که‌نادرست است ودرست: «علی بن هشام» چنان‌که درصفحهٔ ۱۶۳ همین مأخذ دیده می‌شود (نیز ببینید : فتوح‌البلدان بلاذری : ۳۲۲/ کامل‌ابن اثیر ۵: ۲۱۲/ طبری ۸: ۶۱۴/ ابن خلدون ۳: ۵۴۲/ النجوم الزاهرة ۲: ۱۹۰).

۲ــ اصل «معاذ» (ببینید : ترجمهٔ کتاب قم : ۳۵ و۱۶۳/ بلاذری : ۲۲۲/ طبری ۹: ۳۷۱/ ابن اثیر ۵ :۳۲۹) .

باز قمیان ساختند .

ونقل است که اشراف آل سعد را بر کنار رودخانهٔ قم خانه‌ها و کوشك‌ها بوده در حوالی مسجد جامع وپل قدیم که درایام بهار بر آن کوشك‌ها می‌رفته‌اند وتفرج سیل رودخانه‌وسبزه‌وباغات می کرده‌اند . وآن عمارات تا حد قهیان ودرب نضر بهم متصل بوده‌اند .

وبر آن‌طرف که فراپیش کمیدان است کوشکی و بستانی که معروف بودند به «داود حمال» در مقابل قنطرهٔ سهلویه ـ که در قدیم بوده ـ واقع بوده ، وازبرابر خاك فرج ومسجدمشهور به کعبهٔ کوچك ، واز «درب جابر» تا برابر «پل‌بکچه» کوشك‌ها وسراهای بسیار بوده ، وبر نهر «طبشقوران» در «درب‌حسن بن علی» نیز کوشکها وبستانها بوده ومنازل بسیار که قافله‌گاه ومحل نزول مترددین بوده ، والحال خرابند ودرجای آنها باغات ساخته شده .

مطلب سوم

در ذکر دروازه‌ها وراه‌های قم

بدان که در قدیم قم را سیزده دروازه بوده :

اول ـ دروازهٔ ری ، وآن راه ری وخراسان باشد .

دوم ـ دروازهٔ ساوه وآوه ، که‌درجنب مسجد حضرت امام حسن عسکری(ع) واقع است وازآن جا به‌ساوه وقزوین وابهر وسلطانیه وزنجان وآذربایجان میروند .

سوم ـ دروازهٔ عبدویه به «رمله» که راه همدان است و به «سرداب» منزل

می کنند .

چهارم ـ دروازهٔ نضر بن عامر اشعری است که آن به «دروازهٔ جبانه» نیز معروف بوده . و آن راه عراق است .

پنجم ـ دروازهٔ حسن بن علی بن آدم اشعری ، و آن راه کوهستانات است .

ششم ـ دروازهٔ کاشان که به «دروازهٔ اولاد احوص بن سعد اشعری» معروف بوده . و آن راه کاشان است .

هفتم ـ دروازهٔ جمر .

هشتم ـ دروازهٔ سهلویه بن علی که آن نیز راه ساوه بوده .

نهم ـ دروازهٔ عریش.

دهم ـ دروازهٔ مالون که از آن به قریهٔ «میان‌رودان» می‌رفته‌اند ، والحال مسدود وداخل محوطهٔ باغ مشهور به «باغ سلطانم» است .

یازدهم ـ دروازهٔ تلفجار که راه قریهٔ سراجه بوده .

دوازدهم ـ دروازهٔ قوهبار .

سیزدهم ـ دروازهٔ نوآباد که از آن‌جا به «آسیای متجه» می‌رفته‌اند .

والحال که‌حالت‌تحریر این رساله‌است به‌سبب‌انهدام‌قلعهٔ‌قم‌دروازهٔ‌آن نیز‌ممر ومعبر مترددین گشته و به «دروازه قلعه» مشهور است وازآنجا هم به همدان وهم به اصفهان توان رفت . و «دروازهٔ اولاد احوص» الحال به «دروازه اصفهان» مشهور است .

مطلب چهارم

در ذکر توابع وحدود بلدهٔ کریمهٔ قم

بدان که احمدبن‌عبدالله برقی گفته که‌درقدیم حدود قم چهل فرسخ درچهل فرسخ بوده ، زیرا که حدهای‌آن ازیك دیگر بغایت دور واقطارآن متفاوت بوده . والحال شهرهای دیگر ازآن گرفته‌اند وبدین جهت کم شده .

حداول ـ از ناحیت همدان‌بوده تا میلا[ذ] جرد که داخل ساوه است .

حددوم ـ ازناحیت‌ری تا «جوسق‌داود بن عمران اشعری» به‌دوفرسخ‌از«دیر» که فراپیش قم است .

حدسوم ـ ازناحیت فراهان تاآن جا که ناحیت «کرج» است وآن الحال مزرعه‌ای است ازمزارع قم .

حد چهارم ـ ازناحیت اصفهان تا رودخانه که میانهٔ دارام[1] وقریهٔ راوند است .

مطلب پنجم[2]

در ذکربناء مسجدجامع ونصب منبر وساختن‌خانه‌هاجهت حکام وعمال و دارالضرب وغیره

آورده‌اند که چون «عبدالله بن‌سعد اشعری» که به غایت عابد و زاهد بود به

۱ـ ترجمه‌در ترجمهٔ کتاب‌قم‌دراین‌جا(ص۲۶)وجاهای دیگر :«ددرام» .درمحاسن‌اصفهان ما فروخی : «دارم» (بیینید : حاشیهٔ ص۲۴ و۱۱۴ ترجمهٔ کتاب قم) .

۲ـ اصل : «چهارم» .

دارالمؤمنین قم آمد قصد توطن در آن جا نمی نمود و می خواست که بسمت قزوین رحلت نماید، زیرا که شنیده بود که در زمان قباد و کیخسرو چند آتشکده در طخرود وسایر نواحی قم بوده وبدان سبب گبران ومجوسیان در قم خانه‌ها ومعبدها ساخته بودند. پس «عبدالله» به «احوص» می گفت که: ای برادر! مرا ازماندن‌قم معاف‌دار که من‌درخانه‌های‌مجوس و گبران نمی‌توانم نماز گزارد وناچار باید که ازاین شهر رحلت نمایم.

احوص بدو گفت که: ای برادر! این موضع نیز ثغری است از ثغوراسلام که دیلم‌بدان متوجه‌می‌شدندوزحمت‌مسلمانان میدادند، واگر مطلب تو آن‌است که به ثغر قزوین روی تادفع کفار ومخالفان کنی واجر وثواب حاصل نمایی در این جا نیز آن ثواب بدفع دیالمه‌حاصل توان کرد. پس اینجا مقام کن تا من از برای تومسجدی بنا کنم وتو درآن عبادت حق تعالی به‌جای‌آوری.

پس «احوص» جهت برادرش «عبدالله» مسجدعتیق در محلت «سرپل»بنانهاد. وپیشتر آن‌موضع آتشکده بود، پس‌آن راخراب کرده، به جای‌آن مسجد بنانهاد وگرداگردآن رواق‌هابگردانید. ویك درآن مسجد را به باغچه خانهٔ برادرخود «عبدالله» گشود تاهر وقت خواهد از آن دربه مسجد داخل شود. وعبدالله درمدت حیات خود درآن مسجد نماز می گزارد. وچون «عبدالله» فوت شدآن باغچه و خانه را از مسجد جدا کردند.

وگویند که درسنهٔ تسع وثمانین‌هجریه «حمزة بن‌الیسع» به قم‌آمد منبردر آن مسجد بنا نهاد. وآن مسجد غیر مسجد جامع بوده. وآن منبر درآن بماند تا ایام‌خلافت معتمد علی‌الله، پس ازآن«ابوالصدیم حسین[1] بن علی بن‌آدم‌بن‌عبدالله»

۱ــ اصل: «حسن».

درسنهٔ خمس وستین ومائتین هجریه مسجد جامع دربیرون شهر بنا نهاد ومنبر راز «مسجد در پل» بدانجا نقل کرد.

ومخفی نماناد که مسجد جامع بیرون همان مسجد است که‌الحال به مسجد حضرت‌امام حسن‌عسکری(ع) معروف است و در آن مسجد صفه‌ای از سرکار آن حضرت ساخته شده وبدان جهت آن را «مسجد امام حسن عسکری» خوانند.

و«حسن بن محمد» روایت کرده که: آن مسجد راهم که میان قم ومزرعهٔ کمیدان است‌درمیان‌دوموضع که عرب بدان فرودآمده بودند «ابوالصدیم»ساخته. زیرا که منازل عرب بعضی در شهر بود وبعضی در کمیدان. ومنارهٔ مسجد جامع بیرون را درزمان عامل بودن «یحیی‌بن اسحاق» بنا نهاده‌اند در روز یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنهٔ احدی وتسعین ومائة [1].

ودربعضی تواریخ‌مسطور است که مفلح‌ترکی امیر قم منبر را تجدید کرده. وبعضی گویند که‌اول‌مسجدی که‌درقم‌بنانهادند قبل‌ازآمدن اعراب مسجدجمکران بود. وآن را «خطاب اسدی» که بدان ناحیه افتاده بودآن را بنا کرده.

واما مسجد جامع شهر را ـ که‌الحال دایر است‌وتولیت‌آن با سلسله سادات واعظ است ـ سلطان طغرل درایام سلطنت خود درسنهٔ ثمان و عشرین وخمسمائة بنا نهاده، وموقوفات برآن مقرر نموده.

واما منازل حکام: در قدیم چنان متعارف بوده که جهت‌حکام وعمال‌وخراج ـ

۱ـ کذا، برابر عبارت‌ترجمهٔ‌کتاب قم دراینجا (ص۳۸). ودرست: «احدی وتسعین ومأتین» است (همان مأخذ: ۱۰۵).

گیران خانه‌ها درخارج شهر می‌ساخته‌اند وایشان را از نزول دراصل شهر منع می کرده‌اند تاآن که مبادابا ایشان اختلاط نمایند وبرمذهب وطریقهٔ قمیان‌مطلع گردند ، واموال ایشان مشاهده کنند وبر راه‌های نفع وضرر ایشان واقف شوند ، و کنیزکان‌وخدمتکاران‌وعورات ایشان درراه حمامات‌وکوچه‌هابیینند ، وهمچنین بر اسلحهٔ ایشان از تیغ وتیرو کمان ونیزه وغیره که به‌جهت دفع دشمن داشتند آگاه گردند . و گویند که شخصی از حکام قم می گفته که : من چندین سال به قم عامل وحاکم بودم ودرآن مدت نظر من در کوچه ومحلتی بر هیچ زنی نیافتاد .

و نقل است که به جهت نزول حکام ومحبس وزندان ایشان درقدیم‌خانه‌های بزرگ وعالی بنیان درقریهٔ براوستان که دور از شهر است ساخته بودند وحکام‌در آن قریه می‌بوده‌اند وداخل به شهر نمی گردیده‌اند . والحال آن‌عمارات‌خراب‌است اما آثار وعلامات آن‌ها در قریهٔ براوستان مشاهده میشود .

ودارالضرب ودارالخراج ـ که منزل صرافان وخراج گیران بوده ـ درقریهٔ ویدستان که الحال به بیدستجان مشهور است بنا کرده بوده‌اند والحال هم بعضی‌از آثارآنها هست . ودرقریهٔ جمکران هم به‌جهت بعضی حکام وولات عمارات بنانهاده بوده‌اند .

ودر ایامی که «احمدبن محمد بن رستم اصفهانی» عامل قم شد دارالخراج به خانهٔ «حسین[بن نضر] بن عامر اشعری» که درمحلت جازران واقع بود قرارداد بواسطه‌آن که «ابوعلی» درخانهٔ«حسین بن نضر» نزول کرده بود . پس چون«محمد بن ادریس قمی کاتب» را به‌جای‌او عامل وحاکم کردند دیگر باره اودارالخراج‌را

بدارالخراج قدیم انداخت ودارالضرب را به خانه‌ای که در کوچهٔ مشهور به‌محلت ضرابیان ـ که الحال‌هم بدین نام معروف است ـ قرارداد .

و گویند که ضرابیان که به قم می‌بودند اصل ایشان ازصفاهان بوده، وعمل ضرب درمیان ایشان موروثی می‌بود وازاکابر به اصاغر می‌رسیده ، وآن‌انتفاع که به هم می‌رسیده به یکدیگر قسمت می کرده‌اند واز مردم قم کسی با ایشان شریك نمی‌بوده .

ونقل است که منازل حکام درابتدای تکویر قم درجانب قریهٔ کمیدان بوده، زیرا که اعراب در قریهٔ مزدجان [1] بودند ومنع‌حکام می کردند ازدخول شهر .پس بدین سبب‌ایشان‌در کمیدان می‌بودند درخانه‌ای که معروف بود به‌خانهٔ اولادیزدان فاذار ، وبعد ازآن درقریهٔ مزدجان درخانه‌ای که معروف بود به«خانهٔ‌شاهیجان»، وبعدازآن‌درقریهٔ‌جمکران‌به‌خانه‌ای که معروف‌بود به «خانهٔ مؤبدان»، وبعد ازآن به قریهٔ براوستان [2] ،وبعد ازآن به شهر نزول کردند . والیوم‌متعارف شده که‌حکام وعمال دراصل شهر می‌باشند .

مطلب‌ششم [3]

در ذکر کاریزها و نهرها ورودخانه‌ها وجای قسمت آبها

آورده‌اند که‌درایام عجم‌به‌قم‌کاریزهای بسیار بوده واکثرآن‌ها بسبب‌آفت‌ها

۱ــ کذا . درترجمهٔ کتاب قم (ص ۳۹) : «ابرستجان» . و گویا هردوخطا ، و درست «ممجان» است .

۲ــ درترجمهٔ کتاب قم (ص۴۰) : «.. پس ازآن به قریهٔ ویدستان . وروایت است که بعضی از ولات قم به براوستان نزول‌کردند ..» .

۳ــ اصل : «هشتم» .

ازتاخت‌ها وفتنه‌ها وسیلاب‌ها بایر وخراب ومنطمس شده‌اند . وچون اعراب به‌قم آمدند بیست قنات درقم بیرون آوردند :

اول ـ قنات «عبدالله بن سعداشعری» مشهور به «قنات خوشاب» .

دوم ـ ایضاً قنات «عبدالله بن‌سعد» مشهور به «قنات شوراب» .

سوم ـ قنات سعد بن مالك‌بن احوص .

چهارم ـ قنات عمران ویسع ولدان عبدالله .

پنجم ـ قنات عبدالرحمن ومحمد ولدان عبدالله بن سعد .

ششم ـ قنات ابوبکر ولد عبدالله بن سعد .

هفتم ـ قنات مالك بن سعد .

هشتم ـ قنات اسحاق بن سعد وعلی بن‌آدم .

نهم ـ قنات مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد .

دهم ـ قنات محمدبن عیسی بن عبدالله وسعد بن‌سعد .

یازدهم ـ قنات موسی بن یعقوب بن عبدالله .

دوازدهم ـ قنات‌آدم ومحمد ولدان‌آدم‌الاول .

سیزدهم ـ قنات‌آدم ومحمد ولدان علی بن‌آدم‌الثانی .

چهاردهم ـ قنات سعد ومحمد ولدان عامربن سعد .

پانزدهم ـ قنات موسی بن‌آدم .

شانزدهم ـ قنات اسماعیل بن عیسی بن عبدالله .

هفدهم ـ قنات ابی غالب .

هیجدهم ـ قنات عطاء بن مزید .

نوزدهم- قنات نعیم بن‌سعد .

بیستم- قنات سعدبن زیاد .

وبدان که حسن [بن محمد] بن حسن صاحب تاریخ قم گفته که آب این قنوات داخل رودخانه می‌شده و از آن‌جا به‌نهرها جاری می کرده‌اند وبه‌مزارع ایشان می‌رفته که‌در کنار رودخانه داشته‌اند . وبعضی ازآن‌آب‌ها را به باغات‌خود می‌برده‌اند وبعضی ازآن را به شهر جاری می کرده‌اند ، وبه‌آب انبارها وحوض‌ها وحمامات وچاههای محجر می‌رفته از راه‌لوله‌ها و کنگها و کول‌ها که درزیرزمین نصب کرده بوده‌اند ، وهر کس می‌خواسته به سهولت‌آب برداشته بی مشقت وتعبی. واین قنوات بر نهج مسطور روان بودند تاآخرروزگار عجم ، وبعدازآن روی در نقصان‌نهادند وبه‌اندك روزگاری‌چاههای‌این قنوات منطمس شدند . امااز‌دهنه‌های قنوات مذکوره که آب به زیرزمین به کنگ‌ها ولوله‌ها می‌آمد همان جاری بود[1] .

تا چون «احمدبن علی‌المرورودی» به‌قم‌آمد ووالی شد مقنیان را به‌بیرون آوردن آن قنوات بداشت ومالی بسیار برآن خرج نمود وآب‌ها بگشاد و باز به طریق اول درشهر جاری‌شد وتا به میان بازار برسید . تاآن جا که مشهور است به محلت «سربلبله»[2]، ومردم شهر ازمیرآبی[3] که‌آن جا بودآب برمی‌داشتند و صرف

۱- در ترجمهٔ کتاب‌قم (ص۴۲) می‌نویسد : «وفورجات‌آن یعنی درکاریزها ومستقه‌ها که در زیرزمین‌کنده بودند باقی مانده بود واثرآن ظاهر بود» .

۲- درترجمهٔ‌کتاب قم (ص۴۲) : «رأس المزبله» .

۳- درترجمهٔ‌کتاب قم (ص۴۲) : «بترآب» که تصحیف است ودرست همین است که دراینجا می‌بینیم .

می کردند وآن موضع میرآب تا چندی قبل ازین ظاهر بوده .

وچون احمد ازقم‌بیرون رفت دیگرباره‌آب این قنوات شروع در کسر کرد وآن‌آب‌ها به تدریج کم می‌شد تاآن گاه که بالکلیه قطع شد . وبعضی گویند که جمعی دانسته سعی درویرانی آن قنوات کرده ، آن‌ها را به حیلت منقطع ساختند و به غایتی آب در قم عزیز الوجود شد که مقدار سیراب شدن گنجشکی به هم نمی‌رسید .

تاآنگاه که باستعانت اسماعیل بن عباد «احمدبن علی شاذلی» که بقم عامل بودباخراج بعضی ازآن قنوات قیام نمودند ومال بسیارخرج کردند وسه‌کاریز از آنها بگشادندوروان کردند.ویکی ازآن‌کاریزهاکاریزی بود که‌آن را بکاریززیرک غلام‌آزاد کردهٔ بعضی‌ازاعراب می‌خواندند وتعمیر آن‌درسنهٔ احدی‌وسبعین‌وثلاثمائة هجریه شد وآب‌آن ازنهرها که احداث کردند به شهر روانه شد ودرمیان بازار و اکثر محلات روان بود. پس‌برمردم قم وصادرین‌آن بلده دربر گرفتن‌آب‌کارآسان شد وهمیشه اسماعیل بن عباد را بدین خیرات دعا می کردند . وآن‌آب پیوسته در رودخانه جاری بوده وهست وتا حال منقطع نگشته .

ودرتاریخ‌مذکور است که‌منبع‌ومنشاء بعضی ازاین قنوات مذکوره درجانب بیابانی است معروف به«کویشت[1]» ازجانب چپ رودخانهٔ قم چون ازآن‌جا بـراه سرداب روند .ومنبع دیگر به حوالی رباط وحوضی که درراه سرداب واقع شده‌اند ازجانب راست رودخانه . ومنبع بعضی دیگر بنزدیکی قریه مطرف‌آباد بوده ، آن جا که گودی است که‌آنرا **چال‌هفته‌دوش** می گویند وآب‌های هفت قنات از آن

۱ـ در نسخهٔ چاپی ترجمهٔ کتاب قم(ص۴۳) : «کسریشت» .

قنوات بدان گود فرو می‌ریخته ودر رودخانه‌از کوره‌ها ودهنه‌های آن قنات‌ها ظاهر می گشته وبدان جهت آن چال را «هفته‌دوش» می گفته‌اند .

و گویند که‌در آن موضع چشمه‌ای شور بوده که‌آب این قنوات بدان‌مختلط وبه رودخانه جاری‌می‌شده ، وبدان سبب آب‌های قم شوری بهم رسانیده‌اند والحال هم بدان‌جهت‌شورند . وآن چشمه مخفی است و کسی نمی‌داند که در کدام موضع است ! .

وبدان که درقدیم چنان که سابقاً مذکورشد آب همهٔ آن قنوات داخل‌رود-خانه قم می‌شده وازآن جا در نهرها به مزارع وباغات واصل شهر جاری می‌شده . **و الحال** که زمان تحریر **این‌رساله** است اگرچه اکثر قنوات مسطوره بایر و منطمس است اما قریب‌به **یك صد** قنات در دارالمؤمنین‌قم احداث شده که همهٔ آن‌ها الحال دایراست‌وشرب مزارع وبساتین‌می‌شود، وقدری‌ازآن‌هابه شهر جاری می‌شود . سوای‌آب رودخانه که داخل‌آن قنوات نیست .

ولله‌الحمد که‌دارالمؤمنین قم دراین وقت کمال معموری وآبادی بهم‌رسانیده ومزارع وبساتین نزهت‌آرا ومنازل وعمارات دلگشا ومساجد وحمامات باصفا در بلدهٔ مزبوره بهم رسیده . وفی الواقع شهری شده که اگر متوطنین وسکنهٔ آن جا ترك اخلاك ذمیمه و صفات خبیثه از حقد و حسد و کبر و نفاق وغمازی ــ که دراین جزء زمان درهمهٔ شهرها باب وطبیعت ثانیهٔ این خدا انصاف داده‌هاشده‌ا- نمایند و کسب اطوار پسندیده و اوصاف جمیله کنند وهمگی برادروارباهم دوست ومهربان گردند وموافق یك دیگر دررأی وتدبیر باشند وغم هم دیگر خورند و ترك تعصب جاهلیت ودقت حیدری ونعمت‌اللهی بودن ــ که کاراجلاف واوباش و اجامره است ــ نمایند وهمهٔ ایشان یك مذهب ویك‌طریقه که تعصب تشیع واهل

بیتی بودن ـ که‌روش وطریقهٔ‌شیعیان قدیم قم بوده ـ اختیار کنند ودرمعنی صداقت ومودت ومحبت ومروت وشفقت ومواسات وغمخوارگی باهم متفق اللفظ والمعنی باشند واز صمیم عقیدت باهم دوست باشند، بی تکلف مثل دارالمؤمنین قم به‌همهٔ جهات شهری بواسطهٔ توطن وسکنی نمی‌باشد.

واگر فی الواقع ازدر انصاف ومروت درآیند مردم معقول وآدمی را بااین اخلاق واطوار رذیلهٔ ذمیمه که مذکور شد (سیما تعصب‌ودقت‌حیدری ونعمت‌اللهی که شعار سفهاء وبی عقلان است، بلکه ایشان هم ازاسناد این معنی عاردارند و من حیث لایشعرمرتکب بعضی ازآنها می‌شوند، واگر چنان چه به خود پردازند واندك تأملی نمایند بی شبهه ازاین معنی دست برخواهند داشت) چه‌کار است؟. آیا نمی‌دانند این راکه اگر بگویند که فلان مرد قمی اهل بیتی‌است متعصب‌و همیشه قم شیعه خانه بوده ـ به غایت بهتر از آن است که گویند فلان مردحیدری یا نعمت‌اللهی متعصبی‌است.

پس زینهار والف‌زینهار! که بکوشیدای برادران تا باهم یار ومهربان‌باشید که رستگاری‌آخرت ودنیا دراین است واین عمرده روزه باین نمی‌ارزد که دایم الاوقات قول شماباشد که فلان کس چه گفت وچه کرد ومرد خسیسی است وسفره ندارد وچه می‌خورد وچه می‌پوشد وچه جا می‌رود وبا چه کس اختلاط می کند و چه‌قسم‌بزرگ‌شده‌وپیش ازاین‌چه‌بوده والحال که‌شده، وفعل‌شماآزاروخفیف کردن وزدن مؤمنان وحرکت به‌جاهای نامناسب باشد، وبدین جهت‌همهٔ مردم را ازخود متنفر وبیگانه نمایید وزندگی را برخود تلخ سازید.

آیا نمی‌دانید که‌یکی ازجملهٔ منافع خلق آن است که باهم حسن معاشرت

کرده، به‌کار یك دیگر آیند وهمگی درامور معاش ومعاد مددکار هم باشند چنان که شاعر گفته :

شعر

بنی آدم اعضای یك دیگرند ‌ ‌ ‌ ‌ که‌درآفرینش زیك گوهرند[1]
چوعضوی‌بدرد آوردروزگار ‌ ‌ ‌ ‌ دگر عضوها را نماند قرار

وفی‌الواقع هیچ‌لذتی ازلذتهای عالم به جمعیت واختلاط دوستان ومؤمنان با هم نمی‌رسد وبچندین سال معاشرت ومهربانی یك دوست به‌هم می‌توان رسانید وبه یك کلمهٔ حرف درشت وناشایست در یك لمحه هزاردشمن تحصیل‌شاید کرد.

پس بکوشید وجد وجهد نمایید. تاآنکه بمرور ایام ترك اقوال وافعال‌ذمیمه نمایید وبه‌یادرفتگان‌وپیشینیان‌ازاقوام‌وهم‌شهریان‌وآشنایان‌قدیم‌بیافتیدوبیاندیشید که طریقه وشیوهٔ ایشان چه بوده، وچگونه عمر خود را صرف کرده‌اند وچه قسم باهم سلوك‌می‌کرده‌اند، وبسبب حسن سلوك ومعاشرت‌ایشان‌با هم چه مقداربرکت ورفاهیت وامنیت وفراوانی وصحت وعیش وفارغ‌بالی درمیان ایشان باب بوده. والحال بواسطهٔ‌این سلوك وطریقه که درمیانهٔ ابنای این زمان باب شده چه‌قسم‌بی برکتی وضیق‌معاش ونا ایمنی وگرانی وبیماری وموت فجأه وبیدماغی ودلگیری وتشویش وگرفتاری درمیان مردم شایع شده.

پس ای عزیزان! از وضع وطور اسلاف وشیعیان قدیم قم یادآرید و نوعی کنید که باز این بلدهٔ کریمه در میان سایر بلدان کما کان ممتاز باشد. انه ولی التوفیق.

۱ــ اصل : «همه درخورند».

امید که حق سبحانه وتعالی همگی اهل قم خصوصاً این فقیر را **توفیقی**عطا فرماید که متخلی ازرذایل ومتحلی بفضایل گردند . انه قریب مجیب ،یجیب‌دعوة الداع اذا دعاه ، فلیستجیبوا‌له ولیؤمنوابه لعلکم تفلحون . رحم‌الله‌امرعاً وعظ‌بالحق واتعظ به ، ورجلاً سمع منه حقاًفوعاه ورعاه وعمل به .

* * *

وپوشیده نماناد که **الحال** ازجمله قنوات مشهورهٔ دارالمؤمنین قم یکی قنات معروف ومشهور به قنات خواجه است که مرحوم **خواجه ابوالقاسم** احداث آن کرده ، وباغی برآن ساخته که اونیز به باغ خواجه مشهور ومدعو است . وآب قنات مذکوره چون زیاد ازآن‌باغ است جمعی دیگر ازاهل قم که به‌ابتیاع وارث دخلی‌درآن‌کاریز بهم رسانیده‌اندحصهٔ خودرا به باغات وزراعات خودمی‌برند. ودوازده یك‌آن را نواب مرحمت وغفران‌پناه**صفی‌قلی‌سلطان شاملو** براهل شهر وقف ، وولدارجمند سعادتمند **اودانیال سلطان**آن را تفویض و به‌شهر وحیاض و حمامات وبرکه‌ها جاری ساخت ** .

وقنات دیگر قنات مشهور ومعروف به**قنات‌فردوس** است که گویندآن را عالیحضرت‌سیادت‌ومرحمت پناه **امیرسراج‌الدین‌علی موسوی قمی** که‌جدمادری حضرت مرحومی میرسراج ولد میرصفی حسنی طباطبائی اردستانی وعم‌زادهٔ والدهٔ والداین فقیر بوده ** ، احداث نموده بر باغی که مشهور است به **باغ فردوس** و آب‌آن قنات نیز چون زیاد از **باغ فردوس** بوده جمعی دیگر قدری ازآن را از اولاد **میرسراج الدین علی قمی** خریده‌اندوشرب باغات دیگر می‌شود .

ومشهور است که در وقت احداث‌آن قنات بعضی از چاههای‌آن که به‌میان

رودخانهٔ قم رفته چون بریگ‌وشولات[1] رسیده محتاج بکول شدند. **میر سراج الدین‌علی** ازاهتمام ومکنتی که داشتندحداد‌ان قم رامقرر فرمود تا برسر کاررفته، کولها ازآهن ساختند وچند پشته‌کارآن قنات که درمیان رودخانه واقع بود به کولهای آهن بستند.

وقنات دیگر قنات مشهور به**قنات قاضی شرف‌الدین** است که آن را عالی حضرت شریعت‌ومغفرت پناه **قاضی شرف الدین‌عبد المجید قمی** که جدمادری‌جد حقیر بوده احداث نموده، چندی درآن‌کار فرمودند وپیش ازآن که‌آن را جاری کنند درزمان ملوك‌طوایف جمعی از ترکمان ـ بسبب سابقهٔ عداوتی که داشتند و ذکر چگونگی قصهٔ‌آن [به‌تفصیل در ذکر سلسلهٔ نسب این فقیر سابقاً مذکور شد[2]] ـ شبی بر قم شبیخون وتاخت‌آوردند وقاضی مرحوم‌را با اولادش ازکبیر و صغیر به قتل‌رسانیدند بغیر یك‌فرزند او که‌درآن وقت درقم حاضر نبود وبه‌نواحی دارالمؤمنین‌کاشان رفته بود. پس قنات او بسبب وقوع این حادثه ناتمام بماند.

تاآن گاه که بعد ازمرور قرنی یا بیشتر **جداین فقیر** نصف آن قنات را به مرحوم **حاجی شمس قمی** به مبلغ چهل تومان تبریزی فروخته بود مشروط بر آنکه‌آن چهل‌تومان رابا چهل تومان دیگر ازخود که‌مجموع هشتاد تومان باشد

۱ـ اصل: «شولاط».

۲ـدرمتن به‌جای عبارت میان دوقلاب، عبارت «به‌طول می‌انجامد» بوده که سپس‌خط زده ودرکنارهٔ برگ به شکلی‌که در بالادیده می‌شود تصحیح شده است. ازاین بر می‌آید که در نظر بوده تفصیل ماجرا را دربخش مربوط به شجرهٔ نسب مؤلف درج‌کنند لیکن‌چنان که دیدیم این‌کار انجام نشده و درآن قسمت ازاین ماجرا سخنی نرفته است.

صرف همان‌قنات نمایند تا آنکه شاید آبادان‌شود پس مبلغ مذکور را صرف کردند وآبی قلیل بهم رسید . پس جداین فقیر نصف خود را هم به حاجی شمس فروخت واوچندگاه دیگرهم‌کار فرمود وباز آب معتدبه که قدری داشته باشد بهم نرساند. وچون حاجی شمس فوت شد قنات به ورثهٔ او منتقل شد وعالی حضرت مرحمت و غفران پناه **آقاسلیمان قمی** به مرور حصهٔ اولاد حاجی شمس را بدست‌آورد الا یك حصهٔ مرحوم محمد رضا بیك را . و آقا سلیمان مزبور از روی جد وجهد واهتمام شروع درکارقنات مسطور نموده، شب‌وروزدرآن‌کار می‌فرمود. وچون‌کار اوبسنگ و کمر رسیده بود او نیز حدادان را برسرکار برده ، ساعت به‌ساعت کلنگ‌ها را به جهت مقنیان آتش‌کاری‌وتندمی‌نمودند وقومشان‌آن کمر را می کندند . وبه‌حدی اهتمام داشت که درشبهای نیز قومشان پوست می‌پوشیدند وکار می کردند.تاآنکاه که بعنایةالله تعالی‌کارآن قنات ازکمر گذشته وبریک‌رسیدوزیاده برقنات‌خواجه وفردوس‌آب‌بهم رسانید .

وفی الواقع این قنات گویا طلسمی بود که بنام‌آن مرحوم مغفور بسته شده بود . والیوم‌دردارالمؤمنین‌قم قناتی به پرنفعی‌وپرآبی‌قنات قاضی شرف‌الدین‌نیست. ودوازده یك‌آن قنات‌رامرحوم‌میرزاصفی‌خان‌ساوه‌ای خریده ، بر حیاض وحمامات بلدهٔ کریمه قم وقف نموده است ** .

ومخفی نماناد که چون ازاین سه قنات مشهورتر وپرآب‌تر قناتی نبود لهذا به ذکرآن‌هااقدام‌شد ، وسایر قنوات چون ذکرآنها بی فایده وموجب تطویل بود بنابرآن مذکور نگردیدند .

مطلب هفتم

در ذکر منبع ومنشأ آب رودخانهٔ دارالمؤمنین قم

آورده‌اند که این رودخانه کـه درمیان کمیدان وقم جاری است وبه قریهٔ قمرود می‌رود وازآن جا به مسیله ، اصلش ازناحیت تیمره[1] باشد از چشمه‌ای که نزدیك به قریهٔ«اسفیده» است .وگویند که آن‌جا کوهی است که آن را «سیاه کوه» خوانند .

ودرقدیم معمول بوده که اول‌مزارع‌وباغات سررودخانه آن چه می‌خواسته‌اند آب ازرودخانه بر می‌داشتند،وآن‌چه ازایشان‌فاضل می‌آمده‌به قم روان‌می‌کرده‌اند وآن چه از قم زیاد می‌آمده به قمرود روان می‌شده به موضعی که آن را«مسیله» خوانند ودرآن جا ناپدید می‌شده. وبعضی گویند که‌آن‌آب که از قم زیادمی‌آمده ازاودیهٔ[2] قمرود وقارص ـ که الحال بـه «کاج» معروف است ـ وسناباد می‌رفت تـا بیابانی که درناحیهٔ دیرگچ است ، وآن‌جا سوراخی بزرگ است که‌آن آب‌ها در او می‌روند و کسی نمی‌داند که از کجا بیرون می‌آید !

وبدان که‌آب این رودخانه قم دراکثر شهورسال جاری می‌بوده ،وگاهی‌هم بریده می‌شده مگرآن قدرآب که در نهرها می‌بستند وبه مزرعه‌ها می‌بردندچنان که الیوم نیز برآن منوال است .

وصاحب‌تاریخ قم گوید که درروزگار عجم قبل ازآمدن اعراب به قم دراین بلده بغیر اززیره وقرطم وجوزراعتی در قم نمی‌شده ، واز بقول چون سیر و کندنا

۱ـ اصل : «ثمیره» .

۲ـ اودیه = رودخانه‌ها (ببینید : ترجمهٔ کتاب قم ،ص۴۷) .

وپیاز وخیاروخربزه وهندوانه وانواع تره‌ها کشته نمی‌شده به‌جهت قلت‌آب .زیرا که چون یك ماه از نوروز بگذشتی جماعت تیمره وانار- که دو قریه بودند بر سر رودخانه- آب را باز بستندی ونگذاشتندی که به قم آید . وچون اعراب درقم ساکن ومستقل شدند روی به ناحیه تیمره وانارنهادند وبا اهل‌آن دوقریه گفتند که باید با ما یکی ازدو کار کنید :

اول- آن که‌آب رودخانه‌را با ماسویت وعدالت کنیدوپاره‌ای را شمابردارید وپاره‌ای را ما .

دوم- آن که چون‌شماآب را در زمستان به شهر روان می کنید ودرتابستان بماآب نمی‌دهید پس مانمی گذاریم که در زمستان‌آب به شهر بیاید وباید که‌شما برای‌خودممر زمستانی‌بهم رسانید زیرا که‌آب زمستان باعث خرابی ضیاع وعقار وعمارات مامی گردد . پس اگرچنانچه شما خواهید که مادر زیان وخرابی در زمستان باشماشریك‌باشیم باید که در نفع‌وفایدهٔ‌آن در ایام بهار وتابستان وخریف ما را شریك گردانید .

پس اهل تیمره وانارقبول این‌نکرده، امتناع نمودند ودر حصارها گریختند واعراب ایشان را محاصره کردند.وچون‌حال بدین انجامید اعراب دست‌برآورده، سدهایی که ایشان‌در میان رودخانه‌بسته‌بودند خراب نمودند ومجموع‌آب‌رودخانه را بشهرروان کردندوباغات ساختند وانواع سبزه‌ها زراعت‌نمودند وزراعات تیمره وانار بالکلیه خشك‌ساختند . وهمه اوقات‌اعراب با ایشان در مجادله بودند وانواع ضرر به ایشان می‌رسانیدند .

تا آنگاه که اهل دو قریه عاجز شدند وچاره‌ای جز مصالحه نیافتند و گفتند: با شما شریك می‌شویم اما زمین‌های ما ریگستان است و تاب کم آبی ندارند. وزمینهای شما نه ریگستان است ونه شورستان، واگر آب کمتر به آنها رسد تفاوتی نکند. پس این سخن را امتحان نمودند به آنکه پاره‌ای از گل قم وپاره‌ای از گل تیمره برداشته، نگاه داشتند. گل قم در ده روز خشك شد و گل تیمره درپنج روز. پس اتفاق برآن کردند که دودانگ رودخانه ازاهل قم و چهار دانگ از مردم این دو قریه باشد. وهردو گروه حصهٔ خودرا درهر ماهی به دو دفعه می گرفتند، درپانزده روز اول پنج روز اول ماه را قمیان می گرفتند وده روز را اهل تیمره وانار، ودر پانزده روز آخرده روزاول را اهل آن دوقریه می گرفتند وپنج روزآخر راقمیان، تاآنگاه که ماه تمام می‌شد. وبازازنو به ترتیب مذکور نوبت می کردند تاآنگاه که باز ماه تمام می‌شد. وهمچنین همیشه قسمت می کردند.

وچندی براین گذشته چنان قرار شد که اهل قم در طلوع آفتاب سواری بر کنار رودخانه به جانب تیمره روان سازند تاآنکه تا غروب آفتاب بدان سمت حرکت نماید، ودراین عرض رفتن به هر نهری که می‌رسیده باشد آن راشکافته به جانب قم روان می کرده باشد. پس قمیان به دستور مقرر درطلوع آفتاب سواری روانه نمودند وآن سوار ازطلوع تا غروب به سرعت مرکب راند تاآنگاه که به پل قریهٔ «نبره» که ازدیه‌های تیمره بود رسید ومسافت که طی نموده بود بیست و نه فرسخ بود واز بندپل تا بند بالا ــ که ازآن بالاتر دیگر بندی نبود ــ چند گامی مانده بود که نه وقت باقی بود ونه مرکب‌را حرکتی مانده بود. پس آن سوار تازیانه خود را بینداخت وبرموضع بند افتاد واسب او نیز هم آنجا بیفتاد. وآن موضع‌را

بدان سبب «اسفان بند» نام کردند.

پس این رسم بماند و هرماهی قمیان با جمعیت بسیار از اکره وقومشان بر رودخانه می‌رفتند وآب‌های تیمره وانار را پایین می کردند و بر سرآب می‌بودند ومحافظت‌می کردند تا پنج روز، پس به شهر می‌آمدند وانواع غلات وبقول وپنبه وفالیز در قم زراعت می‌شد.

و گویند که‌این‌رودخانه‌درقدیم‌در موضعی‌جاری بود که‌آنرا الحال«رودخانه کهنه» گویند واثر روان‌شدن‌آب و علامات رودخانه بودن‌آن ظاهر است وبمیدان صفی‌آباد معروف ومشهور است. ومصب‌آن رودخانه به جانب رستاق سراجه‌بوده، پس این موضع به مرورایام مرتفع شد وآب ازآن بزیر افتاد وبه جانب چپ‌شهر که‌الحال رودخانه است روان گردید.

و گویند که رودخانه کهنه بعد از [آ]ن که مدتی خشك بود دیگر باره در حوالی قریهٔ «جهستان» دراو چشمه‌های‌آب زاینده شد وتا مدت سی ویك‌سال می‌جوشیدندوآب‌های آن چشمه‌ها شور می‌بود وبه چندین ضیاع ازرستاق سراجه ولنجرود می‌رفت تاآنگاه که‌آن آب‌ها بالکلیه منقطع وبجای اول راجع شد.

مطلب‌هشتم

در ذکر نهرهای قدیمه‌که ازرودخانه به قم ونواحی‌آن جاری شده

بدان که حسن [بن محمد] بن حسن صاحب تاریخ گفته که: اول نهری که برظاهر محلات و کوچه‌های‌قم روان شده«نهرسعد» بوده که‌آن‌را «سعد بن‌مالك‌بن احوص اشعری» جاری کردبه شهر وقریه‌ای که آن را به «درب ری» احداث‌نموده بود وآنرا «سعدآباد» نام کرده بود.

وگویند که «سعد» قومشان و بیلداران را جمع نمود ودر شب این نهر رادر میانهٔ شهر برگرفت وآب را درآن جاری ساخت ، وچون صبح شد آب را ازشهر بیرون برده بود . وبسبب بسیاری، آن آب درآن شب به بعضی ازخانه‌های مردم قم افتاده ، خرابی بسیار کرد وبدین جهت مانع اجرای آن نهر بودند ، و«سعد» آن را در شب جاری ساخت . وبه روایتی این نهر قبل ازبنای عمارات وخانه‌های شهر احداث شده ودرآن وقت موضع شهر صحرا بوده وبعد ازآن شهر بنـا شده . والله اعلم بحقیقته .

ونهر دیگر نهری است که آن را «نهر کنده» گویند که ازرودخانهٔ قم بـر گرفته وبه جانب قریه برزآباد وناحیهٔ سراجه وغیره جاری ساخته‌اند . واین نهر را «مالك بن سعد» جهت قریهٔ برزاباد احداث نموده بوده ، وبعد ازآن ارباب نواحی سراجه درآن شریك شدند وآب آن نهر راآن‌جا ازرودخانه برمیدارند که «درب سهلویه» وپشته‌ها وتل‌های «سعدآباد» است .

و نهر دیگر «نهر ازدورقان» است ، دیگر «نهر براوستان» ، دیگر « نهر طبشقوران» ، دیگر «نهرخمیهن» ، دیگر «نهریسع وکرکان» ، دیگر «نهرسرفت» که‌الحال به «سرهفت» مشهوراست ، دیگر «نهرجمکران» ، دیگر «نهرابرستجان»، دیگر «نهر مؤنه» که‌الحال به «میموند» مشهور است ، دیگر «نهرمسکران وکره» که الحال به «کرج» مشهور است ، دیگر «نهر شهرستان» ، دیگر «نهرممجان» ، دیگر «نهر جمر» ، دیگر «نهر مهربیان» که الحال به «مهرویان» معروف است ، دیگر «نهرفرابه»، دیگر «نهرمزدجان»، دیگر «نهر کمیدان» ، دیگر «نهرسعدآباد»، دیگر «نهر میان رودان» ، دیگر «نهر عامر» .

وصاحب تاریخ گوید که درقدیم این نهرها از رودخانه برمی‌داشته‌اند وشرب مزارع و باغات می‌شده تا آنگاه که دیالمه باز بر نواحی قم غلبه کردندوچند نهر دیگر احداث نمودند وبر آبها خراج مقرر گردانیدند.

وبدان که پنجاه ویك آسیابراین انهار مسطوره چنان که صاحب تاریخ ذکر اسامی آنها به تفصیل نموده می گشته.

مطلب نهم

در ذکر اسامی واعداد مزارع وضیاع وقراء ورساتیق بلدهٔ کریمهٔ قم ازعربی وعجمی، وآنچه ازدیگرشهرها که قریب به قم‌اند با او اضافت نموده، مجموع را «محوزهٔ قم» می‌خوانده‌اند

بدانکه صاحب تاریخ گفته که عبدالله برقی در کتاب بنیان آورده که: عدد رستاقات قم سیصد وشصت و پنج قریه بوده. و ازآن جمله جمکران وبراوستان و ازدورقان وسرفت ومزدجان وسجاران قدیم‌اند، ودیگر دیه‌ها که الحال پاره‌ای معمور و پاره‌ای خرابند بعد ازآن دیه‌ها احداث شده‌اند.

ویکی ازجمله رستاقات قم رستاق ساوه ورستاق آبه است که صاحب تاریخ گفته که درقدیم آن ازجملهٔ رساتیق قم بوده‌اند. وآن دویست وسی وسه دیه است که از آن جمله طسوج جزستان نیزداخل است.

واسامی مزارع ودیه‌های رساتیق ساوه وآبه وجزستان بر این وجه باشد[1]:

۱ـ بسیاری ازاین نام‌ها که همه از ترجمهٔ کتاب قم گرفته شده دستخوش تحریف و تصحیف شده ودر نسخ خطی وچاپی آن کتاب نیزبه صورت مصحف آمده است. لیکن چون رعایت ضبط موجوددر نسخهٔ خلاصة البلدان ازچند نظر مفید تشخیص داده شد تصرفی در آن روا نداشت.

رستاق ساوه و آبه وجزستان :

جرجینجرد ، کهکود ، تاچیکاباد ، مهرکانکه ، علی آباد ، واشکان ، فایکین ، هرمز آباد ، خدایروز آباد ، فیستره ، دزج ، خطاب آباد ، موسی آباد ، مزحرناباد، محمد آباد،هیلفان،جوشق ، هبر ،دیروز آباد،طیرنیان ، استوج ،خوذان،فالیزبانان، خسرو آباد ، جم آباد ، هلول ، هریسان ، هتفادقین ، واراباد .

ترخوران،اندس ،هرمزدان آباد ، جرجنبان ، هلمان، ولیسجرد ، عشیر آباد، فیسین ، ارجین، الورم ، خیر کن ، شید کین، ورزنهٔ ایوب ، کوهینان ، میلادجرد، اشتارین ، جاوجرد ، ارکین ، منتی آباد ، عبدالوهاب آباد ، شعیب آباد ، جونجران، انجیلاوند ، خورشیدآباد،دشت نوح ، طریز ناهید ، کوپالاباد ،عبدلاباد ، استیجن، شابستان ، شـاسفجردقردین ، فدوکان ، بزدکان ، سذینان ، معاویه آباد ، دیرکان ، مسـکران ، مهرکان ، کرکان .

استاذ آباد ، قولکان ، فورینجرد ، جازران ، زرجرد ، طخرود ، عمراناباد، سینك ،کاسویه ، ولاشاباد،مادکان سفلی ، مادکان علیا ، مندکان ، فـاران ، مـاتکان ، جعفر آباد ، اردونان ، پایندان ، عبیدالله آباد ، مشران ، حمزه آباد ، ادریس آبـاد ، جاوجین ، یحیی آباد .

اردونان ، ورزنهٔ موسی ، روکان ، بزرکان ، زابلین ، سهل آباد ، عثمان آباد ، رزونان ، بیان آباد، عنان آباد ، طلحه آباد، رزن ، ملکاباد، صقران ، فاران ،فادقین، استوج ، اسفلیجین ، دارستـان ، وردهد ، اوکین ، کلفسجین ، ویزکان ، ابوستق ، فرل ، سلقند ، دشت نوح ، ینوشت .

خرم آباد ،سذینان ، فابکین ،دنبیره ، سیدکین، کهك ، سروشکین ،دستك، مهراب ،ازواره ، کهکونه،نی ، استارجین، جونجران ، فیدجین، ویده ، استرورین،

حسین آباد ، اوکین ، شاهنده .

رستاق قهستان :

وبدانکه دیگر از جمله رساتیق قم «رستاق قهستان» است و آن چهل و دو دیه است . و «کمج»[1] که در قدیم بوده والحال مندرس شده از آن جمله بوده . و زبان «کمجی» زبان مردم آن دیه بوده که با هم حرف می‌زده‌اند ، والحال در سایر کوهستانات آن زبان متعارف شده . وبعضی در آن زبان تصرفات کرده‌اند وموافق تصرف خود با هم سخن می کنند .

رستاق جاسب :

دیگر ازجمله رستاقات قم «رستاق جاسب» است و آن دوازده دیه بوده بر این موجب :

بیجکان ، وشتکان ، ولیکان ، کروکان ، وسقونقان ،هرازکان ، واران ، ابالویه، کپوده، وسقوندر، کهندر، نوند .

رستاق طبرش :

دیگر از جمله رساتیق قم «رستاق طبرش» است و آن در قدیم سی ودودیه بوده ، وگویند که آن را «طبرش بن حمدان» بنا کرده ! والحال ازاسامی دیه‌های آن ـ آن چه در تاریخ مذکور است ـ براین موجب باشد :

طرخران ، جاونده ، فم ،هم‌رود ، زجاب ،نوید ،سلیمان آباد ، دوکان ،دروج، کوکان ، وازدکستان ، کبوددره ، سلیل آباد ، ماستر ، استلك ، کندره ، انارك ، فسنجان ، جنداب ، کهك ، درسر ، تعوسان ، کریان ، سوران ، سبذان ،روونج ، ورجد ، فرسل ،خورزنه ، کیوراره ، طاه ، هفتجان ، بهمنابدست ، رستیجان ،سین،

۱ـ در اصل به کسر کاف وضم میم .

تاکین، زیراسف.

رستاق وزواه:

دیگر «رستاق وزواه» است و آن بیست و سه دیه وچند مزرعه است بر این موجب:

کهندان، انجیله، حمیرقان، حرامد. حره، جورابه، خرازان، بنیر، حشوان، شهردوشان، انارستانه، سلوقان، مزرعهٔ فودینجرد، مزرعهٔ طهران‌رود، مزرعهٔموشك، عبدویه‌آباد، مزرعهٔ وان، قریهٔنی، جزنه، کهیاب، اسفند، ویشکان، وسفونجرد، حیلود، مهرکان، وارکان، آهاه، سرابـراسبان، باغ حرقه، کوهه، کزهاه، ویان، خرخران، خوامه، استلك، قاهان، نوند، مهرازیند، کاسواه، رایاوند، کاسوره، مـزرعهٔ تاچیکاباد، مـزرعـه وره، مزرعـهٔ عمرانااباد، انـدر، ویدستان.

رستاق جهرود:

دیگر «رستاق جهرود» است وآن سی وهفت دیه است. و گویند که‌آن را «گیو گودرز» بنا کرده ونام‌آن را «گیورود» کرده بود، پس به تعریب «جیهرود» شده. والحال یکی ازدیه‌های‌آن رستاق «گیو» نام دارد. واسامی دیهات‌آن براین وجه باشد:

وشاره، جیوه، طیانون، تانوج، عامرآباد (که مزرعه‌است)، اسکان، گیو، نایه، اورسکان، اندین، مزرعه فرخ، ماموته.

دیگر قریهٔ آمره وآشتیان با توابع.

رستاق فراهان:

دیگر «رستاق فراهان» است وآن دویست وده [دیه] بوده که ازآنجمله‌این

دیه‌ها باشد :

بورقان ، ولاشجرد ، نورآباد ، بهبودآباد ، شمساباد ،کارجان ، شهرجرد ، تبرته ، رشان ، زیراوند ، ویسمه، رودقند ، جوشه ، سوسار ، خورهاباد ، اسروان ، اشتاقان ، خلدآباد ، آسنجران ، فارسه ، تیرازباد ، ناوزن ، محمدآباد ، داریان ، مجان ، خورزینه ،دون ، گرکان ،حسناباد ، ثمز، نوزه ، کورزه ،میقان ، استاذوان، آزاد مردآباد ، منتی‌آباد ، احوص‌آباد ، عیسی‌آباد ، داودآباد ، فارجان ، ترور، جوقان ، اسکن ، فراهران، قیزه ، جوخواست ، عبداللّٰه‌آباد ، بشیرآباد .

وبدان که «محمد بن علی همدانی» در کتاب بلدان ذکر رساتیق ودیه‌های قم بر این وجه کرده که :

قریه لنجرود ، قریه‌رودابان[1] ، قریهٔ ابرستجان، قریهٔ سراجه ، قریهٔقمرود، قریهٔ رودبار ، قریهٔ وازکرود ، رستاق جبل ، رستاق ساوه ، رستاق خوی ، شق میلاجرد ، شق‌آبه ، قریهٔ فیسین ، قریهٔ جزستان ، رستاق انار ، رستاق جاسب ، رستاق قاسان ،قریهٔ فراهان ، قریهٔ ماستر ، قریهٔ کوه زرد ، قریهٔ دورآخر ، رستاق وره ، قریهٔ جهرود ، قریهٔ جوزه ، قریهٔ جرکان، قریهٔ ارونده‌جرد ، رستاق طبرش ، قریهٔ وزوا .

وتفسیر رستاق به «حیازه» کرده یعنی چند دیه که به جنب یك دیگر باشند واسم «رستاق» بر مجموع آنها جاری سازند و گویند : «رستاق فلان» .

وصاحب تاریخ گفته که تکویر قم بر چهار رستاق ازجملهٔ رساتیق اصفهان‌و چند قریه ازدیگر رستاقات شده ، وبیشترین این دیه‌های مذکوره ازرستاق‌کاشان

۱ـ اصل : رودابانی .

وتیمره‌اند ورستاق‌های دیگر از همدان ونهاوند . وبدان که از توابع شهرری بـا وجود قرب ونزدیکی به قم‌هیچ به قم اضافه نشده به جهت‌آن که بیابان وشورستان بسیار میان قم وری واقع است پس دیه‌های ایشان به هم متصل نبوده ونیست .

ورستاق‌های چهار گانهٔ اصفهان که به قم اضافه شده رستاق کهندان ورستاق انار بار ورستاق ورهو ورستاق‌ساوه‌است.ومراداز رستاق‌ساوه‌اصل قصبهٔ‌ساوه نیست که‌از کورهٔ‌همدان بوده، بلکه غیر آن‌باشد.والیوم آن‌رستاق قصبه‌ای‌است که‌آن‌راامیلاجرد خوانند ودرقدیم این هردو رستـاق را ساوه می گفته‌اند ، ویکی ازجمله رسـاتیق اصفهان ودیگری ازرساتیق همدان بوده ، وحد این هر دو بهم متصل است وهردو را ساوه می‌خوانند ، وفرق میانهٔ ایشان به اصفهان وهمدان بوده ومی گفته‌اند کـه «ساوهٔ‌اصفهان»و«ساوهٔ همدان».ومثل این بسیار است یعنی دو موضع بیك نام که‌هر یك‌تابع‌ولایت‌دیگر باشد.

قریهٔ رودآبان :

وبدان که دیگر ازجملهٔ دیه‌های قم قریهٔ رودآبان است واسامی مزارع‌آن براین وجه باشد :

جمکران ،خمیهن ،ناصح‌آباد ، ملك‌آباد ، ابور، هست اولادسعد ، اسفراباد، باغ فتح ، هست اولاد عبدالله ، نجوکابـاد ، جوسق وخنجره ، هست عبدالرحمن ، یسع‌آباد ،دزنوج ، هست محمد ابابکر ،هست ادریس ، وچهر ، اذینجشنسف‌آباد ، اسحاق‌آباد ، هست ایوب ، هست یحیی ،منویه ، هست عبدالرحیم ، صحرای‌سعدبن عبدالله ، هست ابوالبختری ، هست‌آدم ، جعفرآباد ، هست محمد شعیب ، علیاباد ، شهرستان ، قلاور ، زنبیل‌آباد ، خزادجرد ، مجدآباد ، بـاغ محمدیه ، مسکران ، مزرعه وباغ عبدالرحمن ، اذروقان ، ویدستـان (که‌الحـال به بیدستجـان مشهور

است)، براوستان کوه (که الحال به مزرعهٔ کرج مشهور است)، صحرای موسی بن یعقوب، دشت زیاد (که به زیادآباد معروف است)، گرگان (که به گرگ آبی مشهور است)، یحیی آباد، عیسی آباد، خزیرآباد، باغ مرزبان.

ومخفی نماناد که قریهٔ رودآبان مذکور چهل و هفت مزرعه داشته، والیوم اکثر آن‌ها که بر آب قنوات دایر بوده بسبب خرابی آن قنات‌ها بایر است واز جمله این همه «هست»ها که مذکورشدیك «هست» هست ودیگر هستها نیست شده‌اند. عالم بیك قرار نمانده است عالم است.

قریهٔ لنجرود:

دیگر قریهٔ لنجرود است. و توابع آن بر این وجه باشند:

قول آباد، جنداب، واشجند، کوار، باغ شعیب، باغ جعفر، فستجان، سیوب، سیسنجرد، سکه ورزنه، زنکاباد، جعفرآباد سفلی، اباسکند، موشه.

قریهٔ صرم:

دیگر قریهٔ صرم است واین قریه شش مزرعه‌دارد که درهر یك ازآنها جمعی از رعایا می‌بوده‌اند وهریك ازآن مزارع شش گانه نیز توابع دارند واسامی ایشان براین‌وجه‌است:

یکی خورهاباد که گویندآنرا خوربن‌اروند بنا نهاده ومزارع خورها باد: سکهٔ کران،سکهٔ‌جوان ،جور،اسحاق آباد،جانه‌صرم که‌مزرعه‌ای‌ازمزارع‌صرم‌باشد. خرگوشك‌و آن نیز از مزارع‌صرم است. جروندکان و آن نیز از مزارع صرم‌است و گویند که‌آن را جروند فارس بنا نموده ومزرعهٔ ورزنه ازتوابع آن باشد. کشمیزه که‌آن هم مزرعهٔ صرم.است. کهندر اویز مزرعه‌ای بوده.

وبدان که لنجرود وصرم ازتوابع واز کرودند. وصاحب تاریخ گفته که اهل

قریهٔ صرم را مهره‌ای است ودعوی می کنند که آن طلسم سرما است ، وچون در فصل بهار سرما زیادتی کند وبر باغات وزراعات خود ترسند که سرما ضرر رساند آن مهره را بیرون آورده ، بر سر نیزه‌ای کنند وبدور زراعات وباغات گردانند سرما ضرر نرساند .

قریهٔ ابرستجان :

دیگر قریهٔ ابرستجان است ومزارع آن ده است :

سکهٔ ورجانه ، هست سعد بن نعیم ، هست هندجان ، شادقولی ، سجاران ، سرفت ، سعدکان، سواران،تاجیکاباد ، ولینان .

قریهٔسراجه :

دیگر قریهٔ سراجه ، وآن سی مزرعه دارد :

زیتونه، کبرکان ،باغ‌عبدالله (که‌الحال‌به‌باغ‌عبدل مشهوراست) ،سوره، شعیب آباد ، بطلیجرد ، دشت‌یعقوب، عبدالله‌آباد (که به عبدل‌آباد معروف است) ، احوص آباد ، دیمجان ، ملکاباد ، تومرجان ، عمراناباد ، حمزه‌آباد ، یعلی‌آباد ، علیاباد ، نوح‌آباد ، یحیی‌آباد،نوارن ، دینجان ، محمدآباد ، اسحاق‌آباد ، جزستان ، ارواد، مهاباد ، ؤاسط ، سنبولاباد ، مرزآباد ، یعقوب‌آباد ، کهل‌آباد .

قریهٔ رودباره :

دیگر قریهٔرودباره وآن بیست وپنج مزرعه دارد براین موجب :

سوسك ، ساسفجرد ، طاقان ، مظفرآباد ، جنبد کهنه ، مهرجرد ، ایرینکه، رود بهرامان ، والکاباد ، سهران، دستکره ، خورخداهان ،دستکرهٔ سفلی ،مطرفاباد، موسان ، جوستر ،ماخورینان کهنه ، عبدالله‌آباد ، احمدآباد سفلی ، احمدآبادعلیا،

نوذین ، ونده ، کهك ، سکك ، زرونده .

قریهٔ میان رودان :

دیگر قریهٔ میان رودان وآن بیست وشش مزرعه وباغ داشته بر این موجب :

باغ ذکریا ،باغ‌اسحاق‌بن‌عمران ، باغ‌ادریس، باغ جعفر ، مزرعه‌طبشقوران، باغات بنین ، باغ رباح ، میان رودان ، قزدان ، سکن ، جویردکان ، سکهٔولانبر ، سکهٔ جرجان ، سکهٔ کاسجاد ،اسفدن ، بزدآباد ،جهستان ، خماباد ، کمیدان ،جمر، مالون ، فرابه ، محمدآباد ، قهیان، باغ مقاتل ، باغ‌عبدالرحمن بن محمد .

رستاق انار بار :

دیگر رستاق انارباز است واین رستاق شصت قریه ومزرعه داشته بر این موجب :

شیذارنید ، هنبر ، فروس ، سلکان ،کارچه ، اندریقان ، سهرانرود ،طرزه ، جرجشت ، افسیدجرد، کهندیر ، نخجیروان، مردور ، وردهد ، فونج ، ورسندکان، عمرانآباد ، اسحاقآباد، علیاباد ، صالحآباد، مبارکاباد ، رشان ، روینج ، ورجه ، خرنق ، هستوقان ، مرزوش ، کرجاد ، ورویشت ، هبرد ، انار کل ، مجیدآباد ، سینکان ،وسابه ، ابراهیم‌آباد ، خوردهد ، کورکان ، کهك ، فاردیان ، روقان ، وراردهار ، نونه ، جوسق ، ویذشك ، هنبر ، جرینکان ، کرمهد ، حواب ، محمد آباد ، سلیمانآباد .

ودیگر مزارع چون الیوم خراب وبایر بودند لهذا نامهای ایشان مذکور نگردید .

رستاق وره واروندجرد :

دیگر مزارع رستاق وره واروندجرد است که قراء و مزارع آن سی وسه بوده براین موجب :

بوستانه ، سرفجان ، جرنیکان ، دیزجان ، راوه ، فراواذجرد ، والانجـرد ، سرداب ، اروندجرد ، داودآباد ،نصرآباد ، سرفجه ، خواستر ، علیاباد ، ایوب‌آباد سفلی ، ایوب‌آباد علیا ، سعدآباد ، مصقلیاباد ، عامرآباد ، سلیمان‌آباد ، سنبولاباد، اسباط‌آباد .

قریهٔ دورآخر :

دزنوج ، دکان ، انقان سیابشت ، شهرود ، خورزن ، ورزم ، سهلاباد ،حمزه آباد ، ملکاباد ،ابراهیم‌آباد ، عیسی‌آباد ،جعفرآباد .

رستاق کوهستان :

دیگر رستاق کوهستـان ، وآن در قدیم چنان که صاحب تاریخ نقل کرده شصت وسه دیه بوده براین موجب :

قه ، میم ، کهك ، قباذان بزن ، ویدهند ، تیره ، خاوه ، ابرجس ، دستجرد، فردو ، باذره ،مال علیا ، مال‌سفلی، زیریج ، ازناوه ،وسف ، کرمرجرکان، ارجه ، وناج ، دزه ، جزن ، دسکره ،سهرنیان ،لنکان ، هرکان ، ونار ، سلوقان ، ورجانه، وشنوه ، بیرقان ، ورجان ،سیرویه، نیوند ، باریکرفس .

ونام سایر دیه‌ها ومزارع‌این‌سمت کوهستانات چون در تاریخ مذکور نبود لهذا ذکر نمی‌شود !

* * *

ومخفی نماناد که الیوم عدد رستاقات بلدهٔ کریمه قم زیاده برمذکورات شده بمراتب‌شتی ،زیرا که قریهٔ هررستاقی را رستاق دیگر کرده‌اند که بازمشتمل است برچند قریه . ودرزمان قدیم سراجه‌وواز کرود وقهستان وردبار ولنگرود داخل دیه‌های کمیدان بوده‌اند ، وطخرود وخوزان وفیسین ووزواه ازجمله رستاق ساوه بوده‌اند ، وراوندجرد وطبرش وترور داخل وره بوده ، وقارداران ودیلجان و جاسب وقهبان وهنبر ونیمور داخل انار بوده .

واصفهانی گوید که : آنچه نقل شده که ازری داخل قم نشده غلط است زیرا که رستاق «خوی» که داخل قم است از رساتیق ری بوده و همچنین قریهٔ «مأمونیه» که داخل قم است داخل ری بوده .

وصاحب تاریخ گفته که این‌روایات‌از دیگران مسموع شده وصدق و کذب آن با ایشان است . اماآن چه الحال دستور قم برآن جاری است بیست ویك رستاق ونهصد قریه دارد وازآن جمله : وادی اسحاق سی وپنج دیه ومزرعه دارد ، وخوی قم (سوی خوی ری) سی ودو دیه است ، وکوه زرد چهل وچهاردیه ، و دورآخر بیست وهشت دیه ، وقاسان‌با مزارع ودیه‌ها هفتاد وهشت ، وانار بارشصت دیه باشد .

وهم درتاریخ مذکور است که‌آن چه از همدان داخل قم شده اعراب آن را از «سلمة بن‌همدان خریدند و آن چه از اصفهان داخل قم شده از صاحبان ومالکان به دفعات خریده شده . و گویند که چون اعراب به قم‌آمدند زمین‌ها را احیا وآباد می کردند واحداث قنوات می‌نمودند تاآنگاه که به این حد آبادان

گردید .

واز املاك مستحدثهٔ اعراب یکی مزرعهٔ «سعدآباد» است که آن را سعدبن. مالك بن احوص احداث کرده به نحوی که سابقاً مذکور شد . ودیگری مزرعهٔ «مالکاباد» سراجه است که آن را مالك بن احوص احداث کرده . ودیگری مزرعهٔ «شعیب آباد» سراجه است که آن را شعیب بن عبدالله بن سعد احداث نموده . ودیگری مزرعهٔ «عمران آباد» سراجه است وآن ازمستحدثات عمران بن عبدالله بن سعد است. ودیگری مزرعه «یعلی آباد» سراجه است که یعلی بن حماد آن را احداث نموده ودیگری مزرعهٔ «حمزه آباد» سراجه وآن را حمزة بن الیسع احداث کرده .

مطلب دهم

در ذکر وجه نامها وبناکننده‌های مزارع عجمی[1]

بدان که ضیاع عجم را چنان که عبدالله برقی وغیر او وجه تسمیه وبانی ذکر کرده‌اند براین وجه باشد :

مزرعهٔ جمکران ـ آن اول مزرعه وقریه بود که بدین ناحیت جم ملك آن را بنا نهاد ، وگویند که بدان اعتبار نام آن «جمکران» گذاشتند .

وصاحب تاریخ گفته که به جمکران کوهی است مشرف بر آن وآن کوه را «ویشویه» خوانند وبر آن قلعه‌ای است بلند و کهنه که گویند آن را اسکندر بنا نهاد وآب بر آن جاری کرد . **والحال** حوضی بزرگ بر آن قلعه هست که **فقیر** خود ملاحظهٔ آن نموده‌ام ونهری نیز برسر آن کوه در سنگ خاره بریده شده که

۱ـ مزارعی که پیش از دورهٔ اسلامی احداث شده است .

ازآن ممر آب به‌آن حوض می‌آمده از چشمه‌ای که الحال مخفی است . و بعضی دیگر گویند که جمکران را حضرت سلیمان بن داود (ع) بنا کرده .

ودیگری مزرعهٔ اسفرآباد وصاحب تاریخ گفته که‌آن را جلین بن‌سلیمان بن داود (ع) بنا نهاده است [1] .

ودیگری اذینجشنسفاباد . و گویندآن را هم جلین‌بن سلیمان [1] بنا کرده به جهت پسر خود که«اذینجشنسف» نام داشته .

ودیگری نچوکاباد که‌آن راهم جلین جهت پسر دیگر خود «نچوکه»نام بنا نهاده ! .

و دیگری زنکاباد که آن را هم جلین جهت دختر خود « زنکه » نام بنا کرده ! .

ودیگری سرفت وآن را « کیخسرو»ملك بنا نهاده . و گویند که درموضع آن بحیره‌ای بود که فاضل‌آب‌رودخانه‌وقنوات درآن‌جمع می‌شد . کیخسروچون بدان جا رسید فرمود که این موضع جهت بنا نهادن وعمارت مناسب است .پس بفرمود تاآنجا عمارت ساختند وآن را «سرفت» نام کرد ومعنی‌آن به زبان فرس «سرآب» باشد . و گویند : کیخسرو بر سر کوهی که به قرب «سرفت» [است] قلعه‌ای بنا نهاد وآن را جبه‌خانهٔ خود کرد والحال هم‌آن قلعه هست و به کوشك قله مشهور است** .

۱ــ درترجمهٔ کتاب قم (ص۶۰ و ۶۱) این «جلین»را فرزند «ماکین» ازامراء ایــن منطقه خوانده است نه فرزند سلیمان بن داود ! . در همین مأخذ (ص۶۰) از «جلین بن آذر توح» نیز یاد می‌شود .

و دیگری ویدستان باشد که گویند آن را نیز بانی جمکران بنا نهاده و گویند که در موضع آن چون درخت‌های بید بسیار بوده و آن بیدستان را بر طرف کرده ، به جای آن عمارت و حصار بنا کردند لهذا آن را «ویدستان» نام کردند .

و دیگری ابرستجان . و بعضی گویند که آنرا در زمان اصغر ! پسر بلاش فارسی رستم دستان بنا کرده[1] درهنگامی که عبور کیخسرو و ملك بالشکری به این ناحیت واقع شد .

و گویند که در قدیم نام آن «استجان» بوده . و در ایام خلافت بنی امیه در قریهٔ مذکوره شانزده آتشکده بوده و اکثر مردم آن قریه مجوس و آتش‌پرست بوده‌اند و ایشان‌را بسبب قتل بعضی از جماعت شیعه و موالیان اهل‌بیت خدای تعالی با عمارات و آتشکده‌های آن قریه به زمین فرو برد و آن قریه خراب و بایر شد ! تا آنگاه برجای قریهٔ مخسوفه این قریه بنا شد و آن را «ابراستجان» نام نهادند یعنی بر بالای «استجان» که دیه سابق بود بنا شده . و بعد از آن به کثرت استعمال تا زمان یزدان فاذار «ابرستجان» شد .

و حکایت بنای حصار و قلعهٔ آن سابقاً مذکور شد .

و دیگری «سجاران» . و گویند که آن را «سیاران بن سهرة بن افراسیاب» پادشاه ترکستان بنا نهاده و «سهره» را که پدر «سیاران» بوده به عوض خون «سیاوش» ایرانیان کشتند و پسرش را امان دادند . و بعضی گویند که آن را «سیاوان» برادر رستم زال بنا کرده . والعلم عندالله ! . و بر کوهی که مشهور به کوه سیاران است و به

۱ــ کذا . در ترجمهٔ کتاب قم (ص۶۲) می‌نویسد : «ابرشتجان ــ اردوان اصغر بن بلاش آن را بنا کرده است و بعضی دیگر گویند که رستم دستان آن را بنا کرده است ! » .

قرب آن واقع ، قلعه کهنه‌ای است حصین ومحکم .

ودیگری مزدجان. و گویند آنرا شخصی عجم بنا نهاد و«مزده» نام غلام خود را سرکار عمارت آن نمود وچون حصار آن تمام گردید نهری از رودخانه بدان جاری ساخت.وچون نام خواجهٔ آن غلام «جان» بود آن نهر را باسم خواجه خواندی واصل دیه وحصار را بنام خود ، تاآنکاه که به مرورایام هردو نام باهم ترکیب شد و«مزده‌جان» خواندند !

وصاحب تاریخ‌قم‌را گمان آن است که باروی‌بلدهٔ کریمهٔقم که از «مزدجان» بنا شده‌آن را بهرام گور احداث نموده .

ودیگری کمیدان . و گویند که قبل ازآبادی چراگاه‌ایلخی ومادیان‌ها بوده وبدین جهت اورا کمیدان می‌خواندند ، زیرا که « کمیدان» به زبان فارسی بمعنی چراگاه مادیان‌ها باشد .

دیگری خم‌آباد . و گویندآن را دختر «چهراز» فارسی بنانهاده[1] .

ودیگری مهربیان که‌در قدیم آن موضع مقسم‌آب بوده است وبه فارسی محل قسمت‌آب را «آبیان» خوانند و «مهر» نام سرکار عمارت‌آن بوده ، پس‌هردو نام را باهم جمع وترکیب کردند و«مهرابیان» خواندند .

ودیگر سکن کـه‌آن را «سجن» نیز خوانند وچون زمین‌آن ریگستان و سنگلاخ بوده‌آن را این نام نهادند زیرا کـه چنان موضع یعنی ریگ وسنگ را «سکن» و«سجن»خوانند .

۱ــ ترجمهٔ کتاب قم (ص۶۳) : «خم‌آباد ــ خمانی دختر بهمن‌آن را بنا کرده‌است» در نسخه‌ای دیگر : «خمای دختر جهر» .

ودیگری «خمیهن» . وگویند که مؤبدان بدان دیه باغی که‌آن را «باغ مؤبدان» خوانند بنا نهادند وبا اهل خود مدتی درآن باغ ساکن بودند و پس از چند سال دختری از ایشان«شهربانویه» نام خمیهن را بر نهری از رودخانه‌احداث کرد .

ودیگری براوستان . وگویند که بعضی از ملوك عجم را برآن نواحی‌عبور واقع شد واز دور در صحرای براوستان روشنی‌آتشی دید که صحرانشینان درآن موضع برافروخته بودند.پس پرسید که این چه علامت است درجواب گفتند که : این «برازه» است یعنی زبانهٔ آتش . وگفتند که دراین صحرا بسبب باران بهاری علف وگیاه بهم رسید وگله‌داران بدینجاآمده‌اند وزمین‌آن قابلیت زراعت دارد اماآب ندارد.پس‌بفرمود تادرآن صحرا حصارآن‌دیه بنا کردند ونهری ازرودخانه بدان‌جاری نمودندونام‌آن قریه راباعتباربرازه‌ای که مشاهده کرده بود«برازستان» کرد .

وبعد ازآن جمعی ازرعایا وغیره درآن قریه عمارت‌ها نمودند ، واهل قم نیز به جهت عمال وحکام ودارالضرب چون‌آن قریه از شهر دور بود عمارات عالی وحصارهای محکم درآن دیه بنا نهادند چنان که سابقاً مذکور گردید . پس به کثرت استعمال ومرور اعوام «را»ی برازستان به «واو» قلب شد و «براوستان» گفتند .

وبعضی گفته‌اند که نام‌آن دیه در قدیم «انبارستان» بوده به جهت‌آن که انبارهای‌اربابان‌عجم درآن قریه بوده در موضع پشتهٔ بزرگی که الحال‌آثارخرابی آن عمارات ازآن ظاهر میگردد .

و گویند عمارات آن قریه به خسف خراب شد زیرا که اهل آن قریه در قحط‌سالی غلهٔ بسیار در آن انبارها داشتند ودر بلدهٔ قم داشتن غلهٔ منحصر درایشان گشته بود وآن را به قیمت بسیاری ـ هر قدر که اصناف آن بی انصاف‌ها بوده ـ می‌فروخته‌اند ، ومع هذا اول غله را در تاب‌ها وغزقان‌ها برشته می کرده‌اند و بعد ازآن می‌فروخته‌اند تاآنکه مبادا دیگران آنرا بکارند ، بلکه غرض ایشان آن بود که همیشه در قم زراعت وداشتن غله منحصر درایشان باشد وبه تسعیر اعلاآن را بفروشند .

پس جناب مقدس باری تعالی که عادل است و منتقم حقیقی است ایشان را با عمارات وانبارها به زمین‌فرو برد وآن قریه را زیرورو فرمود وبدان سبب در آن‌تل‌ها و پشته‌ها و پست و بلند بسیار چنان که الحال مشاهده می گردد بهم رسیده.

ودیگری شهرستان . و گویند که‌آن را شخصی عجم که نام او «شهروا»بوده بنا واحداث نموده .

ودیگری وچهر . وحسن بن [محمدبن] حسن صاحب تاریخ گفته کـه‌آن دیررا جلین‌بن‌سلیمان بن داودعلی نبیناوعلیه‌السلام[1] جهت پسرخود که‌نام‌او«وچهر» بوده‌بنا کرده وقناتی جهت‌آن دیه احداث نموده .

و دیگری طبشقوران که صاحب تـاریخ گفته کـه آن دیه را قومی از اهل «طبشین» احداث نمودندواول نام‌آنرا«طبشگران» کردند،پس‌آن را معرب‌ساختند

۱ـ در ترجمهٔ کتاب قم چنین نسب‌نامه‌ای نیست بلکه برعکس تصریح داردکه ایـن «جلین» فرزند دیگری بوده است (در این باره چند صفحه پیش‌تر توضیح داده شد) .

و«طبشقوران» خواندند.

ودیگری فرابه. و گویند که آن را شخص از عجم «فرالا»نام احداث کرده، وبعضی دیگر گفته‌اند که «فرالا»ی مذکور مردی بـوده از ملوك کابل که پادشاه خطهٔ هند براوغضب‌وخشم کرد واورابااهل وعیال ازکابل اخراج کرد واو به‌جانب قم آمده، دراین موضع سکنی وتوطن اختیار کرد واین دیه را احداث نمود و آن را به‌نام«فراله» می‌خواندند،پس به مرور ایام «لام» قلب به «با»شد و«فرابه» گفتند! وجمعی دیگر گویند که چون‌آب آن دیه زیاد بوده بدان جهت آنرا «فرابه» نام کردند.

ودیگری برزآباد. وآن را صاحب تاریخ بـه عنوان یقین وجزم گفته کـه «فرالا» بنا نهاده.

ودیگری جهستان که‌آن را الحال جزستان خوانند و گویند که‌آن رایکی از غلامان «فرالا»ی ملك کابل‌احداث کرده.

ودیگری کیج که‌صاحب‌تاریخ گفته که آنرا «کی‌بن‌میلاد»بنام خوداحداث کرده بوده.

ودیگری سراجه. و گفته‌اند که درآن موضع در قدیم اصلا عمارت نبوده و اول عمارتی که درآن بنـا شده خانه‌ای بوده بسیـار محقر و کوچك، وآن را بـه زبان عجمی «سراچه»می‌گفتند یعنی سرای محقر، پس‌آن قریه رانیز بدان‌اعتبار نام «سراجه» کردند!

ودیگری دینجان. ومعنی این نام به عجمی وزبان فرس «دیه‌اینان» است و

مراد از «اینان» شجاعان واشاره بدیشان بوده [1] ودرآن دیه جمعی ازاولاد عجم می‌بوده‌اند که به شجاعت مشهور ومعروف بوده‌اند ولهذاآن را به ایشان نسبت کرده‌اند .

ودیگری نوازان که الیوم به «نوارن» معروف است وآن اول دیهی است از دیه‌های سراجه که بنا شده وبدان سبب آن را «نو ازآن» گفتند یعنی «دیه‌نو» از سراجه ، پس به مرور ایام درآن تصرف شده «نوارن» خواندند .

ودیگری خرزادجرد که گویندآن را شخصی از عجم که نام او «خرزاد» بوده احداث کرده وبدین اسم آن را خوانده .

ودیگری قریهٔ میم که گویندیکی از ملوك اکاسره ازاطراف مملکت شراب طلبیده بوده وازاکثرآن‌هاجهت اوشراب حاضر ساخته بوده‌اند.پس ازمیانهٔ شرابها شراب این قریه را پسندیده ، گفت که : «می‌أم ! » ومعنی «ام» به‌فارسی «این است» باشد یعنی: «می‌این‌است».پس بعد ازآن دیگر آن موضع را «میم» خواندندوبدین اسم مسمی شد ! .

ودیگری قریهٔ خورهاباد که گویند «خوربن‌اروند» بنا نهاده .

ودیگری رستاق جهرود . و گویند که‌آن را «گیو گودرز» بنا کرده وآن را «جیورود» نام نهاده بوده وبه مرور ایام «جیهرود» شده .

ودیگری جروندکان که از توابع «واز کرود» است وگویندآنرا جروند فارس احداث نموده .

۱ـ کذا . در ترجمهٔ کتاب قم (ص۶۵) می‌نویسد : «دینجانـ معنی‌آن دیه انیان است یعنی دیه شجاعان .. و «نی» به زبان عجم شجاع باشد ..» .

ودیگری قریهٔ آمره. وگویند آن‌را کیخسرو جهت خاصهٔ خود بنا کرده و در آن آتشکدهٔ او بوده.

و دیگری رستاق انار بار. وبعضی گویند که «انار» نام رودخانهٔ قم است و «بار» به معنی کنار باشد، وچون این رستاق در کنار رودخانه واقع است بدان سبب آن را انار بار نام کرده‌اند. و بعضی دیگر چنین گویند که آن را «انار بن سیاران بن سهرة بن افراسیاب» پادشاه ترکستان در وقتی که بدین ناحیت افتاده بوده بنا نهاده!.

ودیگری قریه خوررهد که گویند آن را «اسکندر» احداث نمود. وصاحب تاریخ گوید که اهل این قریه به حدی صاحب مال وگله ورمه بودند که درخارج آن دیه حوض‌ها از سنگ کنده بودند و گوسفندان خود را در آن حوض‌ها می‌دوشیده‌اند وباز نهرهای باریك درسنگ کنده بودند وآن‌ها را تاخانه‌های خود برده بودند وبه طریق آب شیر را قسمت می‌کرده‌اند ونصیب وحصهٔ هریك از آن حوض‌ها در نهر مخصوص به جانب خانهٔ او جاری می‌شده. والعلم عندالله.

ومخفی نماناد که در نواحی قریه خوررهد چشمهٔ آبی هست که در زمان قدیم آن را «عوض‌دهقان» کنده وبیرون آورده و از اکثر علت‌های بارده چون فالج ولقوه واسترخا و وجع مفاصل وهمچنین از امراض یابسه چون قوبا وخشکی شفا باشد، ومردم ازشهرهای دور به جهت استشفا بدان چشمه آیند ودرآن غسل نمایند باذن‌الله تعالی شفا یابند. **والیوم که حالت تحریر این کلمات است** دوچشمهٔ دیگر درآن ناحیت ظاهر گشته‌اند**. وچون آب چشمهٔ مذکوره در سرچشمه بسیار گرم می‌باشد در عرض نهری که درآن آب چشمه جاری است چند پناه و حوض

ساخته‌اند تا اگر چنان چه شخصی در سرچشمه به جهت گرمی نتواند درآن آب نشیند در پایین‌تر بدان آب تواند غسل نمودن، وهمچنین جای مردان وزنان از یك دیگر جدا باشند.

ودیگری مزرعهٔ احوص‌آباد، وطاقان. وگویند که این هردورا هم «عوض دهقان» احداث نموده.

و دیگری افشیدجرد، و ویر. و این هر دو را گویند گیو گودرز بنا کرده.

ودیگر هنبره، و وردهد، و رسکان، و رزفان[1]، و فونج. گویند که ازمحدثات طوس بن نوذر باشند که به اتفاق گیوبردست قبادبن قباد بناشده‌اند!.

و دیگر فاردان، و شیداذنیذ. و گویند که این هر دو را هم گیو بنا نهاده.

ودیگری روقان که گویند اردشیر بن بابك آن را احداث نموده.

ودیگری جوسق وآن هم از مستحدثات اردشیر باشد.

ودیگر مهرجشنسفاباد. که گویندآن را «مهریمنشت[2]» بنا کرده.

ودیگری وسکان که به فرمودهٔ اردشیر بنا شده.

ودیگری دوداهك. وگویند که چون اردشیر از اصفهان بدان قریه باز گردید ودرآنجا به حمام رفت درآن حمام نتن وبخارآهك بر مشام او رسید. سؤال کرد که این چه بوی بد است که می‌شنوم؟ گفتند: دودآهك! پس این نام

۱ـ کذا. در ترجمهٔ کتاب قم: «زرقان».

۲ـ در ترجمهٔ کتاب قم (ص۷۰): مهرمیشست» بانسخه بدل: «مهر میشت».

بدان قریه بماند !.

ودیگری ثیمرهٔ کبری، وثیمره صغری که گویند این هر دو موضع جای جمع شدن آب‌های رودخانه بوده‌اند ودراین هر دوقریه ممر ومنفذی نبوده وچهار طرف آن کوهها بوده، ودر زمان پادشاهی[1] جم به فرمودهٔ اووسر کاری شخصی ثیمره نام آن کوهها رابریدند وآب‌هارا به رودخانه سردادندوآن دودیه راعمارت نمودند وبنام «ثیمره» خواندند.

ودیگری نیمور که از توابع رستاق «انار» است و گویند آن را هم بانی «انار» احداث نموده.

و دیگری دلیجان. و گویند که آن را «دلیجان بن ثیمره» بنا نهاده.

و دیگری رستاق فراهان که آن را «فراهان بن حمدون» احداث نموده !.

و دیگری اسکن که گویند آن را برادر فراهان «اسکن بن حمدون» بنا کرده !.

ودیگری بهبود آباد که «بهبود بن حمدون» بنا نهاده !.

و دیگری ولاشجرد. و گویند که بانی آن «ولاش بن فیروز» بوده است.

و دیگری جو خواست. وآن را «جوخواست بن قاسان» احداث کرده.

ودیگری بورقان و گویند آن را «بوران» دختر کسری بنا نموده.

ودیگری والانجرد که گویند بانی آن «والان بن فراهان» بوده.

۱ــ اصل: «پادشاهت» !.

و دیگری وارود که گویند زنی درصحرای آن قریه گله می‌چرانیده وطفلی خردسال همراه خودداشته وناگاه گرگی آن کودك را ربوده ، از میانه بدر می‌برد وآن عورت از عقب گرگ میدویده و فریاد بر می‌آورده که : وای رود [1] ، یعنی وا فرزند من . پس بعدازآن دیگر آن دیه را بدین نام خواندند .

ودیگری رستاق طبرش . و گویند بانی آن «طبرش بن حمدون» بوده .

ودیگری رستاق‌ساوه‌وآبه .ومخفی نماناد که چون درقدیم این هردوموضع از توابع‌دارالمؤمنین قم بوده‌اند واسامی ومزارع ودیه‌های این هر دو رستاق‌سابقاً در تحت رساتیق بلدهٔ قم مذکور شد لهذا وجه تسمیهٔ مزارع ودیه‌های آنها نیزدر این موضع مذکور می‌گردد . اما چگونگی بعضی از احوال قصبهٔ شریفهٔ آبه بعد از این درباب علی‌حده انشاء الله تعالی ـ مذکور خواهد شد . پس چگونگی بنا و وجه نام‌نهادن توابع آن‌ها براین وجه باشد :

قردین .و گویند که چون کیخسرو ملك به کوه‌اندس وماهین رسید قریهٔ قردین بنا نهاد ، وآن را به جهت‌آن «قردین» نام کردند که روزی کیخسرو از معماران وبنایان پرسید که قردین (یعنی آنچه فرموده بودم) تمام گردید ؟ پس‌بعد ازآن بدین نام موسوم گشت .

ودیگراندس . و گویندآنرا کیخسرو بنانموددروقتی که ازجنگ افراسیاب مراجعت کرده بوده .

ودیگر خوزان که گویندآن را هم به فرمودهٔ کیخسرو بنا کرده‌اند .

ودیگر طبسوج. و گویندآنرا بهرام گور بنا کرد آنگاه که از اهل‌خوزان

۱ــ در ترجمهٔ کتاب قم (ص۷۸) : «وارودا» .

منهزم شد.

ودیگر طخرود که صاحب تاریخ گفته که این قریه را به جهت آن این نام نهادند که بر ممر رودخانه وسیل واقع بوده وبه زبان عجم نام او «طغارود» بود و به تعریب «طخرود» شد.

وهم در تاریخ مذکور است که اهل آن قریه در قدیم مجوس وآتش پرست بوده‌اند وچند آتشکده در آن جا می‌بوده، ودر اوایل اسلام ـ که هنوز دین اسلام قوت نگرفته بوده ـ از آن قریه چهارهزار سوار بیرون آمدند وبا هر سواری خادمی وسئیسی وطباخی وخبازی بوده وبا این سامان متوجه جنگ مسلمانان که در ناحیت نهاوند می‌بودند شدند ودر قریه اسفندهان محاربه ومقاتلهٔ ایشان با هم درپیوست و گروه مسلمانان ـ بتوفیق الله تعالی ـ بر اهل آن قریه غالب ومظفر گردیدند وهمهٔ آن چهارهزار نفر را با ملازمان به قتل رسانیدند و یك کس از ایشان جان بسلامت بدر نبرده [1]، به طخرود بر نگردید.

ودیگر هریسان. و گویند آن را «دارای بن دارا» بنا نهاده به نام غلام خود «وریسان»، پس به مرور ایام «هریسان» گفتند.

و دیگر دارستان وآن را هم «دارا» بنا نهاده وبنام خود خوانده. وبعضی دیگر گویند که چون در آن موضع درختستان‌ها بوده بدان جهت آن را «دارستان» نام کردند.

ودیگری فیسین. و گویند بانی آن بهرام گور بوده.

ودیگر جونجران که گویند آنرا «جونجران بن میلاد» بنا کرده.

۱ـ «الایك مرد» (ترجمهٔ کتاب قم: ۸۳).

و دیگر ترخوران. و گویند کیخسرو بانی آن بوده، وچون زمین اوچمن وعلف‌زار بود واسبان او درآن جا می‌چریدندآن رابدان سبب «ترخوران» نام کرد.

ودیگر ولیسجرد که آن را «ولیس بن گودرز» احداث کرده.

ودیگر خسروآباد و گویند که آن را کیخسرو بنا نهاده.

ودیگر قریهٔ فالیزبانان که گویند آن را «وبیل» صاحب باغ کسری احداث نموده وروزی به زبان فرس با اصحاب خود گفت که: «ایذن جالیزی‌شاید کاریدن[1]» یعنی اینجا فالیز توان کشت، پس بفرمود تا درآن جا فالیز کشتند و اتفاقاً بسیار خوب بعمل آمد، وبعد از آن دیگر هر سال درآن فالیز کشته می‌شد وبدان سبب آن دیه را به قریهٔ «فالیزبانان» خواندند.

ودیگر میلاد جرد. و گویند که آن را «میلاد گرگین» بنا نموده.

ودیگر جرجین جرد که گویند بانی آن «گرگین میلاد» بوده.

ودیگر انجیلاوند. و گویند آن را «انجیل بن نوذر» احداث کرده.

ودیگر دزج که گویند آن را «باران» که یکی از اعیان قریه طخرودبوده بنا نموده.

ودیگر هتفادقین. و گویندآنرا «فادقین بن گرگین» بنا نموده.

ودیگر فیدجین که گویند از مستحدثات «فیدین جین بن میلاد» است.

ودیگر فروکان که آن را گیو گودرز بنا نموده.

۱ــ ترجمهٔ کتاب قم (ص۸۴): «ایذن پالیزی شاید کردن‌یعنی‌اینجا باغی توان‌ساختن. پس‌آن باغ را بنا کرد وبدین نام نهاد».

ودیگر شاسفجرد و گویند که آن را هم گیو احداث کرده ومعنی این اسم به زبان فرس آن است که «شاه اسف کرد» یعنی شاه اسب خود را در این موضع بگرداند وجولان داد .

و دیگر طریز ناهید . و گویند که «ناهید» نام دختر گودرز بوده و«طراز» و«طریر» هردو بیک معنی باشند که آن زینت است. وچون این قریه را دختر گودرز بنا نمود آنرا این نام کردند یعنی زیب وزینت ناهید .

و دیگر هرمز فنهاباد که گویند آنرا « هرمز فنه بن گرگین میلاد » بنـا نموده .

ودیگر واراباد که گویند آن را «وارین میلاد» احداث کرده .

و دیگر هلمان . و گویند « هلمـان بن برزین بن گرگین » آنرا احداث نموده .

و دیگر زرجرد که گویند آنرا «زرجرد بن هرمز بن آران بن گرگین» بنا کرده .

و دیگر شابستان که آن را یکی از اکاسره بنـا کرد وبخواجه سرای خود بخشید وخواجه سرارا به زبان فرس «شابستام» گویند .

جرجنبان وصاحب تاریخ گفته که آن ازتوابع ساوهٔ همدان است . و گویند شخصی بدان قریه در سرچشمه فرودآمده بوده ودر انبانی قدری نان وپنیر باخود داشته ، پس قدری ازآن خورده به قضاء حاجتی برمی‌خیزد وناگاه گرگی آمده انبان رامی‌رباید و ازمیانه بدر می‌زند. پس آن مرد فقیر در پی گرگ دوان شده، فریاد میکرد که : « گرگ انبـان» پس بدان سبب ازآن روز دیگر آن دیه بـه

«کرکنبان» خوانده شد وبعد از چندی این نام را تعریب کردند «جرجنبان» شد. والله اعلم بحقایق الامور !

ومخفی نماناد که جمیع آن چه در این مطلب مذکور گردید از کتب سیر و تواریخ معتبره نقل شد [1] وچون در باب سایر مواضع وقراء وجه تسمیه‌ای به نظر نرسیده بود لهذا ذکر ننمود.

مطلب یازدهم

در ذکر قلاع واقعه در نواحی بلدهٔ کریمه قم ـ صانها الله تعالی عن التصادم

بدانکه یکی از قلعه‌های مذکوره قلعه‌ای است که بدو فرسنخی قریهٔ دیلجان واقع است وآن را قلعهٔ فلك خوانند وگویند آن قلعه‌ای است که «ابوالقاسم عامل» که از جانب والی جرپادقان بر آن ناحیت حاکم بوده در آن قلعه می نشسته.

دوم ـ **قلعه چم** که آن قلعه در ناحیت «انار بار» واقع است وگویند آن را رستم زال زر بنا نموده!.

سوم قلعه ابل که درنواحی قریهٔ نراق واقع است بر کوهی که آن را کوه ابل خوانند.

چهارم ـ **قلعه نیاستر** که آن نیز در نواحی «نیاستر» بر کوهی واقع است.

وگویند آن قلعه را مرد حرامی با خواهرش ساخته وهیچکس دیگر با ایشان در ساختن آن رفاقت نکرده. و سبب بنای آن قلعه را این گویند که آن

---

۱ ـ همهٔ آنچه در این مطلب آمده با تلخیص از ترجمهٔ کتاب قم: فصل ششم از باب نخست (۵۶ـ۸۶ نسخهٔ چاپی) نقل شده است.

برادر وخواهر هردو درآن ناحیت چندی راهزنی کرده، مال وقماش بسیاری بهم رسانیده بودند وآن هردو بسیار شجاع ودلیر وقوی هیکل وتنومند بوده‌اند (و ناقلین این حکایت خواهر را در اوصاف مذکوره اشهر وازید گفته‌اند) پس ایشان باهم می گویند که ما را از مأمنی وقلعه‌ای گزیر نیست تاآنکه این مال ومتاعی که از حرامی گری وراهزنی تحصیل کرده‌ایم درآن جا گذاریم وهمچنین مالی که بعد از این بهم رسانیم، وخود نیز گریزگاه ومأمنی داشته باشیم که هرگاه خواهند ما را دستگیر نمایند واز مقاومت عاجزآییم درآن قلعه شویم ودر بر بندیم، هم مال وهم جان مادر امان ومحفوظ باشند.

پس آن هردوبی معاونت ثالثی شروع درساختن آن حصار وقلعه بر قلهٔ آن کوه نمودند، باین طریق که اول باجوال خاك را بیالا می کشیدند وبعد ازآن با مشك آب را، ودر بالای کوه گل می‌ساختند وبه لگد آن را «ورز» میدادند. پس همشیره گل را می‌انداخت وبرادر گرفته، در چینه می گذاشت چنانکه رسم است.

و گویند که آن دختر باکره بوده، ودرآن وقت که مشغول تعمیر آن قلعه بوده‌اندروزی برادراوبه جهت تمشیت مطلبی به ناحیت قاسان رفته، از حسن‌ظنی که به شجاعت وحزم خواهر داشت او را بر سرمال ومتاع باز گذاشت. وبه گله بانانی که درآن نواحی کوه ودامن در سیاه خیمه‌ها می‌بودند وطوعاً او کرهاً باآن مرد حرامی مهربانی ومحبت جهت حفظ جان می‌نمودند سفارش کرد که ازاحوال همشیرهٔ اوواقف، واز شیرو کره وماست هرروزبه جهت او می‌برده باشند تا آنگاه که او مراجعت نماید.

پس چون او سفر اختیار کرد اتفاقاً یکی از آن چوپانان را پسر جوان نوخاسته بود که خالی‌از وجاهتی نبود. پدر آن پسر بنابر سفارش راهزن قدری ماست‌و کره به‌آن پسر داده، جهت‌آن دختر فرستاد. وچون دختر را چشم برپسر افتاد و آن موضع راخلوت‌دید طمعش به حرکت‌آمد وباآن پسر تلطف ومهربانی بسیار نمود وبه عشوه‌وحرکات واقوال شهوت‌انگیزآن‌پسر را فریب، وبی‌پرده‌پردهٔ ناموس خود را بر باد داد.

پس چون برادر مراجعت وبه دستور مشغول عمارت شدند برادر در بعضی‌از حرکات خواهر نسبت به سابق وهن وسستی دیده، در باب ازالهٔ بکارت اومتشکی[1] شد وبه محض‌همان–بی تفحص وتجسس–ازغایت حمیت وعصبیتی که داشت‌خواهر را به مکر مغلوب خود ساخته، دست وپای اوبربست وهمچنان در میان‌آن چینه گذاشت‌واطراف او راگل چید وبربالای او یك چینهٔ دیگر گذاشت. وبعدازآن قدر سهلی که ازآن قلعه مانده بود برادر به تنهایی عمارت وتمام کرد. وچندین سال دیگر تنها مشغول راهزنی ودرآن قلعه ساکن بود.

وگویند که‌بنای‌آن قلعه در زمان «اسکندر»شده. وفقیر خودآن رادیده‌ام **و الیوم** اکثر عمارات‌آن منهدم وخاك شده، اما دیوارآن‌باقی است ودریك‌سمت آن چینه علامت دسومت‌سابق وتغییر رنگی‌درگل‌آن چینه هست که به زعم‌مردم آن ناحیت مدفن آن دختر است. والعلم عندالله.

وپوشیده نماناد درکوه قریهٔ **نیاستر** آن‌جا که قریب به چشمه باشدچاهها وسرداب‌های بسیار درآن کوه کنده وبریده‌اند وآن را «طلسم اسکندر» خوانند.

۱ـ کذا.

و بعضی دیگر را گمـان این است کـه بـادی و بـانی آن حضرت سلیمـان (ع) بوده .

وآن را نیز فقیر خود مشاهده نمودم وبه چاهها وسرداب‌های‌آن رفتم اگر چه جمعی کثیر مانع بودند ومی گفتند که بسبب دشواری راه وتنگی وتـاریکی و صعوبت وشهرت به طلسم بودن کسی بدان موضع نمی‌تواند رفت . وازمعمرین‌آن قریه روایت می کردند که جماعتی در قدیم الایام آذوقهٔ چند روزه واسباب طبخ ودبه‌های روغن چراغ باخود برداشته ، به زجارتی تمام بدان جا رفته ، تـا مدت هفت روز درآن موضع بسمت جنوب حرکت می کرده‌اند ودرین عرض به منفذو روزنه‌ای بر نخورده‌اند و تغییری در وضـع آن سرداب‌هـا نیافتند تـا آن گـاه که روغن چراغ ایشان آخر و تمـام ، و چراغها خـاموش و منطفی می گـردد ، پس ناگاه در آن موضع ودرآن وقت چشم ایشان بر عورتی می‌افتد که درظرفی به صابون‌رخت خودرا می‌شسته ،پس این عورت ایشان را منع از ماندن وترغیب به مراجعت می‌نماید وقدری از کف صابون خود در چراغ‌های ایشان می کندو به فلاکت وتعب‌بسیار ازآن طلسم بیرون می‌آیند . وروایت مذکوره را دلیل‌بر منع حقیر ازآن حرکت می‌ساختند . و اتفاقاً ازجهل وغرور عنفوان شباب این قضیه منتج عکس مدعای ایشان ومثمر نقیض متمنای‌آن صواب بینـان گردیده ، موجب زیادتی شوق حرکت بدان موضع شد .

پس با پنج نفر دیگر کـه یکی از آنها عـالی حضرت **میرزا مطلب** نوادهٔ **شیخ عبدالعالی** بود برآن حرکت مصمم گردیدیم [1] وآن چه ازآن به رأی‌العین

۱ـ اصل : «گردیدیدیم» .

مشاهد ومحسوس شده برلوح عرض نگاشته می گردد ، بعون‌الملك العزیز . ونعم ما قیل :

شعر

قلندر آن چه گوید دیده گوید

شنیده کی بود مانند دیده

پس آن‌پنج نفر وحقیر که مجموع شش نفر بودیم‌وسه‌ـنفر ازاین شش‌نفر ازاهل همان قریهٔ‌مذکوره بودند ـ بادو دبه روغن چراغ وسه عدد چراغ ودودسته فتیله و کبریت‌ویك توبره‌کاه ودوطناب شتری و به قدر کفایت یك روزه آذوقه و سنگ و چقماق ـ که از جمله ضروریات حرکت بدان موضعند ـ و از اسلحه **میرزامطلب** شمشیر و سپری و**رجب آقای** فراش عالی حضرت میرزایی **میرزا محمد معصوم**** خلف نواب **میرزا مهدی** **ـ که‌درآن‌وقت ایشان هم در قریهٔ نیاستر تشریف داشتند واز مانعین حرکت فقیر بودند ـ یك قبضه تفنگ با خود داشتیم .

پس همه جا بر تیغهٔ آن کوه می‌آمدیم تا آن گاه که به شکافی از آن کوه رسیدیم که تا پایین‌تخمیناً صد ذرع باشد . ودر محاذی این تیغ کوهی دیگرهست که عرض‌آن تقریباً یك ذرع باشد وفاصلهٔ مابین الجبلین دو ذرع بود ، می‌بایست از این تیغ کوه به آن تیغ کوه جستن کرد و بسبب ارتفاع آن کوهها و بعد مسافت آن شکاف از زمین و تنگی عرض جای پا چشمها تاریکی وسرها دور میکردند .

پس ساعتی در آن موضع نشسته، چشمهای خود را بربستیم تا آنگاه که بعد از سکون قدری آرام حاصل شد. پس اول یکی از آن سه نفر ـ که از جماعت همان قریه بودند وداخل پهلوانان آن موضع بود وادعا می کرد که بارها در فصل زمستان سه روز وچهارروز در آن کوهها به جهت زدن شکار مانده وشبها در مغاره‌ها به سر برده و بر قله‌ها و مواضع دشوار آن جا مکرر بر آمده و پلنگ و ببر در آن کوهها شکار نموده ـ ابتداء به جستن از آن شکاف کرد وطنابی را گرفته، یك سر آنرا محکم بر میان خود بست ودر عقب تخته سنگی نشست ودستهای خود را بر شکافهای کوه محکم گرفت ویك سر دیگر آن طناب را به طرف ما پنج نفر انداخت تا آنکه یك یك بر کمر خود می بستیم واز آن جا می جستیم و مطلب از این آن بود که اگر ـ العیاذ بالله ـ احدی خطا خورد آن طناب نگذارد که به پایین افتاده، هلاك گردد.

پس ـ بتوفیق الله تعالی ـ هر شش نفر از آن جا به تیغ کوه دیگر جسته، باز بر آن روان شدیم وهمه جامی آمدیم تا آنگاه که منتهی شد به صفه‌ای که در سنگ بریده وتراشیده بودند و در آن صفه دهن مغاره ونقبی ظاهر بود که بدانجا داخل می بایست شد. وچون بسیار تاریك و بی منفذ وتنگ بود هردو کس را یك چراغ ضرور بود، پس به دستور مقرر سه چراغ روشن کردیم ویکی از آنها را آن پهلوان نیاستری برداشته، اول داخل آن نقب شد واز عقب او فقیر، و بعد از ما شخص نیاستری با **میرزا مطلب**، وبعد از ایشان رجب آقاو نیاستری دیگر داخل نقب مزبور گردیدند، وبقاعدهٔ اولی هردو نفر یك چراغ داشتیم ودر آن نقب تنگ می آمدیم تا آنگاه که آن نقب به چاهی منتهی شد. وبر کنار آن چاه سنگی تراشیده ملاحظه

شد که به جهت سرپوش چاه به اندازهٔ آن تراشیده بودند .

پس بدان چاه ـ که عمق آن تخمیناً سه ذرع بود ـ داخل شدیم ودر تـه آن چاه نقبی دیگر ظاهر گردید . پس در آن نقب شده ، همه جا می آمدیم تا آنکاه که آن نقب به چهار صفه‌ای منتهی شد که در سنگ تراشیده بودند ودر آن هیچ منفذ وروزنه‌ای نبود ودر هر صفه از آن دهن نقبی ظاهر بود . پس بر در یکی از نقبهـا قدری کاه به جهت نشانی وعلامت از آن توبره به دستور معمول آن جـا ریختیم و بدان نقب داخل شدیم ، وآن‌نیز منتهی شد به‌چاهی که بر سر آن نیز تخته‌سنگی به اندازه بود پس بدان چاه داخل شدیم و عمق آن چاه از چـاه اول بقدر سه‌ذرع تقریباً زیاده بود و همچنین مرتبه به مرتبه عمق چاهها زیاده می گردید .

پس‌در پایین‌آن چاه‌هم نقبی ظاهر شد که‌آن نیز منتهی شد به چهارصفه‌ای دیگر که درهر صفهٔ آن هم‌نقبی بودعلیحده که هر نقب به چاهی میرفت و هرچاهی به چهار صفه‌ای . پس بـه دستور اول در نقب هرصفه‌ای قدری‌کاه به جهت علامت می‌ریختیم‌ومیرفتیم ، تا آنکاه که درآن عرض هفت چهار صفه دیدیم[1] که بهیچ‌وجه من‌الوجوه در وضع‌این چاههاونقب‌هاوچهار صفه‌هاتغییری نیافتیم مگر به کوچکی وبزرگی‌بعضی از آن چهارصفه‌ها نسبت باهم.ودر دوچهار صفه غرفه‌ها نیز درسنگ تراشیده بودند ، و بعضی از آن چاهها مربع تراشیده و کنده شده بودند و بعضی مدور .

وهرچند می‌رفتیم چاهها عمیق‌تر می‌شدنـد . وبا آن که سمت حرکت را تغییر می‌دادیم وفرضاً که در چهـار صفهٔ اول از صفهٔ دست راست داخـل نقب شده

۱ــ اصل : «دیدیدیم» .

بودیم در چهارصفهٔ دوم از صفهٔ دست چپ ، و در سوم ازصفهٔ پیش‌رو داخل می‌شدیم باز اختلاف وتغییری دروضع آنها نمی‌یافتیم وبهر طرف که میرفتیم همان چهـار صفه وچهار نقب‌ظاهر می‌شد وبه‌هیچ وجه روزنه وروشنی در آن‌ها نبود وهمهٔ آن‌ها را در سنگ‌خاره کنده‌وتراشیده‌بودند واثر نوك کلنگ درآن چاهها‌و نقب‌ها‌وچهار صفه‌ها ظاهر است . وجمیع آنچه را کنده‌انـد بیرون نقل کرده‌اند و در درون آنها سنگی زیـاد بهم نمیرسد ، و گمـان می کردیم کـه همهٔ آن‌ها را جـاروب کرده‌اند .

وبالجمله ما تا هفت چهار صفه رفتیم که همهٔ‌آن‌ها بوضع مسطور بودند . و عمق چاه‌آخرین به پانزده ذرع رسید ودر نقب آخرین قدری اثر رطوبت وآب‌و وزیدن نسیم‌وهوا محسوس وظاهر گردید ودیگر رفقا راضی برفتن نگشتند وازآن نقب‌ها که‌کاه ریخته بودیم بصد مشقت مراجعت کردیم و در وقت غـروب آفتاب به منزل خود به خدمت حضرات مخادیم عظام میرزا محمد معصوم‌ومیرزاابوطالب ومیرمحمدصالح وحکیم سدید ومیرزا جانی** وغیره که رفقـای سفر ییلاقـات بودند رسیدیم وسر گذشت‌خود را به جهت ایشان حکایت کردیم .

وخدام میرزائی بعد ازرجوع به دارالسلطنهٔ اصفهان این حکایت را به‌جهت نواب‌نقل فرمودند .ونواب به جهت‌غرابت و تازگی که داشت شبی در مجلس‌بهشت آیین این حکایت را به خدمت اعلیحضرت پادشاه جمجاه ملایك سپاه صاحبقرانی عرض نموده ، فرموده‌بودند که آیا بر قول ناقل این حکایت اعتمادی هست ؟ نواب عرض کرده بودند که : بلی ! یکی ازسادات قم که محل اعتمـاد وآشنـایی قدیم این بندهٔ درگاه است خود این موضوع را دیده ، وغلام زاده محمد معصوم درآن

وقت در قریهٔ نیاستر بوده وبا او رفیق بوده، اما او جرأت رفتن به‌آن طلسم نکرده و احتیاط نموده. ولی نعمت فرموده بودند که: ستم کرده بوده است. در واقع چنان موضعی دیدن دارد واگر چنان چه عبور رأیات ما بدان حدود واقع شود البته‌آن را خواهیم دید.

بنجم ـ قلعهٔ دیوبند. وگویند، که‌آن در ناحیت قریهٔ باریکرسف واقع‌است واز بناهای طهمورسب[1] است.

ششم ـ قلعه جلین که بیك فرسخی قریهٔ سیرویه در کوهی که بریك سمت رودخانه باشد واقع است وگویند بانی آن جلین بوده.

هفتم ـ قلعهٔ مهرنگار که به نیم فرسخی مزرعهٔ جمکران برسر کوهی بلند که بر جانب شرقی کوه مشهور به کوه دو برادران است واقع باشد. وآن رانیز فقیر دیده‌ام وآن قلعه بر قلهٔ‌آن ساخته شده وآثار عمارات وحمام وبرکه و ممر آب وغیره درآن جا مشاهده میشود. اما الیوم بر سرآن کوه واطرافش علامت آب وچشمه نیست. وگویند که در قدیم هم آب را از پایین به بالا به اعمال ید جاری ساخته بوده‌اند چنان که در این زمان نیز این عمل در میانهٔ جماعت ارامنه باب است.

و بریك سمت‌آن کوه دره‌ای واقع است که به کوچه ودرهٔ حمزه مشهور است ودرآن حوالی دهن مغاره‌ای‌ظاهر است پرآب، وپیش او بلند و مرتفع‌است. وگویند که هرگاه پیش آن کنده شودآن‌آب به سهولت به دشت قم از زمین در باغ مرزبان و مسگران وخمیهن و سایر مزارع آن جانب روان خواهدشد.

---

۱ ـ کذا.

و فقیر آن مغاره را هم خوددیده وسنگ آن هم چندان صلابتی ندارد و به زعم عوام قم مراد از «مهرنگار» صاحب قلعه دختر انوشیروان و از «حمزه» صاحب قران باشد، ولایخفی ضعفه!.

ومخفی نماناد که‌ازاین قبیل قلعه‌ها وعلامت‌ها در قم وولایات آن بر کوهها وپشته‌ها وصحراها وتل‌ها بسیارند که بعضی به «قلعه» وبعضی دیگر بـه «طلسم» و بعضی به «غار» مشهورند . وچون الیوم‌همهٔ آنها خراب وبایر است از ذکر آن‌ها جز تطویل حاصل‌نباشد .واین چند موضع که مذکور شد چون خالی ازغرابتی‌نبودند لهذا مسطور گردیدند .

مطلب دوازدهم

در ذکر افسونها ونیرنجها و معادن‌که در قم اتفاق افتاده

بدان که صاحب تاریخ قم گفته که : بلیناس‌حکیم که ازشاگردان بطلمیوس بوده وبعد از دانیـال پیغمبر بهم رسیده ، شهرت به علم رمل وبعضی از علوم غریبه داشت ، با قباد ملك معاصر بوده وقباد از اودرخواست کرده بوده که در قلمرو او آفات را بندد ونیرنجات وطلسمات تعبیه نماید . چون به‌بلدهٔ کریمهٔ قم عبور کرده اول مرتبه مارها را به افسونی که میدانست در اصل بلده بر بست ، وبعد ازآن به کوه قریهٔ‌سجاران رفته،افسونی دیگر کرد که‌افعی‌هاوبعضی ازمارهای خبیثه که‌سم آنها بسیار و کثیر المضرب بود همه از اطراف بدان کوه جمع آمدند وطلسمی بر بست که این افاعی وحیات دیگر ازآن جا به موضع دیگر نروند و همیشه توالد وتناسل درآن کوه ودامنش کنند .

واین کوه نه آن کوهی است که یك حد زمین قریه سجاران بدو منتهی میگردد ومتصل به سجاران است، بلکه کوهی است که یك فرسخ بالای قریهٔ مذکوره واقع است وبسیار بلند وکشیده است. وگویند که طول آن از یك طرف به کوههای رستاق وزواه منتهی میگردد واز یکطرف دیگر بکوهستان رستاق جیهرود.

و از جمعی از معمرین بلدهٔ کریمه قم مسموع شد که چندگاه قبل از این شخص افسونگری به حدود قم آمده وشخصی را فریب داده، با خود آورده بود ودرآن شخص اوصافی که به جهت ساختن مومیایی انسانی ذکر نموده‌اند جمع آمده بوده. پس آن افسونگر مذکور رفیقك مظلوم بیچاره را برداشته، با آذوقه‌ای که در مدت تمام شدن عمل مومیایی ضرور بوده با سایر مایحتاج مخفی از اهل قم به جانب بیابان وکوه سجاران می‌رود ودر آن جا آن رفیق مظلوم را به حیله مغلوب خود ساخته، دست وپای او محکم بربسته وچنانکه رسم مومیایی‌سازان است گلوله بندش می کند ودر آن دامن کوه می‌اندازد وشروع در خواندن افسون می‌نماید. پس آن افاعی وحیات از سوراخ‌های خود بیرون آمده، برآن مرد بیچاره جمع وشروع در گزیدن او می کنند وچون مطلب افسونگر حاصل می‌آید باز به افسونی دیگر آنها رابسوراخهای خود روانه کرده، آن مرد ملسوع رابر میدارد وبه یکی ازآن دیه‌های نزدیك آن موضع می‌برد ودرآن جا چنان که رسم است مومیایی وزهر به عمل می‌آورد.

ویکی از روات این حکایت مرد احشام نشینی بود که خود می گفت شصت و پنج سال ازعمر من گذشته، ومن این نقل را از احشام نشین دیگر دارم که درده پانزده سالگی از او شنیدم که می گفت: الحال هشتاد ونه سال از عمر من گذشته

ودر آن وقت که آن مرد فسون گر بدان کوه آمده بود حشم مادر قشلاقی که در حوالی آن کوه بود خیمه‌ها برسر پا کرده بودند ومن طفل بودم وبا پدرم از عقب گله می‌رفتم. پس ناگاه گلهٔ ما در چرا به موضعی رسید که آن مردافسون کرده بود واز عمل خود فارغ شده ، آن میت را در نمد می‌پیچید و درطشتی از مس جامی داد.

پس پدرم از چگونگی حال از او باز پرسید ، درجواب گفت که : من مردی مومیایی سازم وهر سال یك مرتبه بطرف «سقلاب» می‌روم ویك نفر از آن جماعت به وصفی که درساختن مومیایی ضرور است پیدا کرده ، به مبلغی خریداری می‌نمایم ومومیایی می‌سازم ، وچون در بعضی کتاب‌ها دیده بودم که حکیمی در این کوه افعی‌ها را به افسون محبوس کرده این دفعه به اینجا آمدم تا امتحان نمایم که مومیایی در این موضع چه نحو به عمل می‌آید . وچون این بگفت آن طشت را بر درازگوشی که داشت بر بست وبه سمت کوهستان جیهرود روانه شد . ومخفی نماناد که همین حکایت ـ به اندك اختلافی در بعضی از کلمات ـ از شخصی دیگر مسموع شد .

اما در اصل مطلب که ساخته شدن مومیایی انسانی در این موضع باشد خلافی واقع نیست . واینکه درآن موضع الحال هم افاعی وحیات بسیارند به حد تواتر رسیده . واینکه مارهای اصل این شهر کسی را نمی گزند واگر هم بالفرض زنند نمی کشند مکرر به تجربه رسیده است . وفقیر خود قریب به ده نفر رابرأی العین مشاهده کرده‌ام که مار شهر قم گزیده و همه به سلامت مانده‌اند و نهایت مضرتی که به ایشان رسیده اندك ورم ووجعی بوده که در موضع لسع وحوالی آن

بهم رسیده، وآن هم به کمترین تدبیر وزمانی برطرف‌شده.ویکی ازآن‌جمله‌شخص عصاری بود که انگشت ابهام دست اورا ماری گرفته ، او دست خود را تکانی داده مار را جدا کرده بود وازدو طرف دندان‌های مار بر انگشت او نشسته بودند . پس دیدیم کـه‌آن مرد خود یك یك ازآن دندان‌ها را از انگشت خود بیرون‌آورد و آن انگشت را بیفشرد ، پس چند قطره خون از او فـروچکید ومحتاج به تدبیر دیگر نشد .

و دیگر در وقتی که عالی حضرت میرزایی صاحبی استادی مدظله السامی تریاق قدسی[1] را تألیف نموده بودند ومی‌خواستند امتحان بفرمایند ، بفرمودند تا چند مار بزرگ وقوی‌آوردند وبه دستور معمول اول آنها را بربزغاله‌انداختند و چند موضع بزغـاله راگزیدنـد واصلا اثر سم درآن ظاهر نگردید . پس مرغی آوردند وبفرمودند تاآنکه باغبانی به «دستقاله» چند جای‌آن ماری که قوی‌تر بود ـ وبحسب علاماتی که در کتب طبی ذکر شده می‌بـایست سمیت‌آن بیشتر باشد ـ جراحت کرد وآن مار از دردآن جراحت بر خود می‌پیچید وقهرآلود شده بـود وخود را برزمین می‌زد ، پس در چنین حالتی ران‌آن مرغ را بـه دهن او دادند و آن مار از روی قهر دو سه موضع از ران‌آن مرغ راگزید . پس‌آن را در قفس

۱ـ مقصود از تریاق قدسی چنان‌که از ذیل سخن بر می‌آیـدمعجونی بوده‌که طبیب مزبور ترکیب وفراهم‌کرده بود نه رساله‌ای‌که تدوین شده باشد چنان‌که در مقالهٔ نگارنده در شمارهٔ ۲ سال دهم مجلهٔ بررسی‌های تاریخی به خطاآمده بود . حکیم مزبور هم‌همـان حکیم محمد سعید قمی است‌که در بخش مربوط به‌کربلا به همین گونهو باهمین القاب از اویاد می‌کند .

پس حکیم افسونی کرد وآنها را درآن موضع جمع آورد . وعقرب‌های زرد که چندان مضرتی نمی‌رسانند ودر شهر هم گاهی بهم می‌رسند به برکت افسون‌حکیم کشنده نمی‌باشند . اما در ناحیت سجاران جمعی ازاکره آن قریه وچوپانان عقرب‌های سیاه بزرگ دیده‌اند که عوامل [1] را زده و کشته‌اند .

و گویند که همان «بلیناس» در برابر نمکزار قم عملی کرده که بدان سبب همیشه آب آن در جریان باشد . و گویند که در کوه نمک طلسمی بسته که ذکر آن به تقریبی‌انسب‌در باب ذکر احوال‌دارالمؤمنین کاشان ـ انشاءالله تعالی‌ـمذکور خواهد شد .

وصاحب‌تاریخ گوید که به سی چهل گز مسافت از کوه نمک قم‌ازجانب‌دست راست‌آن معدن ارزیزی باشد که بسبب عمل «بلیناس» الحال مختفی است .

ودیگر بازصاحب تاریخ گفته که در جانب چپ کوه نمک بهمان مسافتی که مذکور شد معدن آهن باشد وآن نیز بدان سبب مخفی است .

دیگر بر کوهی که مشرف باشد بر کوه نمک طلسمی بسته شده که «بلیناس» مذکور بادی‌آن بوده‌وبدان جهت دو معدن طلا ونقره که در آن موضع هستندبر کسی ظاهر نمیگردند .

وبعضی گفته‌اند که‌اکثر این‌ها (سیما معدن طلا) بر کوه خشتر ـ که مشرف است بر وادی اسحاق ـ ودر نواحی آن واقع است . و گویند برآن کوه عقاقیر بسیار است واهل فارس بدان‌آیند وعقاقیر جمع کنند . وبعضی گویند که در کوه مزرعهٔ مسگران هم معدن مس باشد ، وچون جماعت مسگران چندی درآن‌جا بوده ، سنگ آن را می گداخته‌اند ومس‌آن را اخذ می کرده‌اند ، بدان اعتبارنام

۱ـ چهارپایان کارگر .

آن مسگران کردند .

وصاحب تاریخ گوید که «بلیناس» این عملها به قم کرد وبعضی از معادن را مخفی ساخت . پس مردم قم دلگیر شدند و او نیز بسبب بد سلوکی از ایشان آزرده گردید وعملی چند کرد که در قم دزد بسیار شد ونان عزیز گردید و راهها نا امن ومخوف شدند . وبعد ازآن‌از قم به فراهان رفته ودرآن جا زمینی بود که شتر با بار ، واسب‌با سوار درآن فرو می‌شدواثری دیگر ظاهر نمی‌شد . «بلیناس» بر سرآن زمین رفته، به عملی که می‌دانست‌آن بلا را رفع کرد و طلسمی گرد بر گردآن‌درآنجا تعبیه نمود و خود براسبی نشست وبدان زمین عبور کرد ومردمان ازآن بلاخلاص یافتند .

وگویند که عمر «بلیناس» حکیم هزار وپنجاه سال بوده و بعد از حضرت دانیال پیغمبر (ع) بود . واکثر باقباد می‌بود واز او التماس کرده بود که درقلمرو اوآفات را بندد وطلسمات تعبیه کند . پس حکیم به فرمودهٔ قباد این‌قسم اعمال در ولایات او می کرده . والعلم عندالله .

فصل ششم

در ذکر قاعدهٔ خراج و مقاسمات دیوانی به دارالمؤمنین قم

بدان که حسن بن [محمدبن] حسن در تاریخ ذکر نموده که من کتابی یافتم که در آن ذکر مالی که در قدیم هرساله بر قم وولایات آن معین ووضع کرده بودند وبر آن سر خطها ودستورات نوشته ومال هر بابتی از آن از مزرعه و باغ و معدن وغیره جدا کرده وعادت مساح وزمین پیمای در آن ثبت بود ،پس آن را در این موضع ایراد کنم تا اصلی ودستوری بودمیزان ومساحان‌را در شغل وعمل خود. ودر این چهار قاعده باشد:

قاعدهٔ اولی
در ذکر طریقهٔ مساح

وآن این است که مرز وسواقی‌وانهاررا مساحت نباید کرد ونمی‌بایدپیمود. وزمینهای بایره وغیر مزروع در مساحت داخل نباید نمود ، و چون در میانهٔ زرع واقع شده باشند بعد از مساحت زرع آنها را اسقاط کند وبه مساحت در نیاورد. وزرعی که‌بواسطهٔ آفتی‌نشو ونمانکرده باشد یا پنبه‌ای که رسته نشده باشد یاآنکه آب بدو نرسیده باشد صاحبش را بر صدق سخن او شاهد طلبند یا سوگند دهند

وآن را هم اسقاط کنند . ونهری که بر هر دوطرف آن موانه نشانده باشند طول آنرا بپیمایندوهر قدر باشد در نیم ذرع ضرب کنند وبه حساب درآورند ، وحکم همهٔ درختهای کنار انهار همین باشد. ودیگر باغی و کرمی که موانهٔ او چهارساله باشدآن را جدیده وحدیثه نویسند ونصف آنچه بر قدیمه مقرر باشد برحدیثه قرار کنند .

ودیگر کرمی که در میانهٔ باغات واقع باشد آن را بپیمایند ودودانگ از آن را به جهت سواقی در حساب نیاورند .

و دیگر کرمی که خراب یا کهنه بسیار شده باشدآنرا خراب نویسند و کرمی که موانهٔ او بهم متصل نشده باشد و متفرق باشدآن رابشمارند و هر بیست و چهار اصلهٔ موانه رابه قفیزی حساب کنند . وآن چه ازخضریات ودرختها که در کروم معینه باشند در حساب نیاورند وبدانها مضایقه نکنند و همان بر مساحت کرم تنها اختصار نمایند .

ودیگر باغی که درختهای مثمره در آن متفرق باشد درختها را بشمارند و هر سی وشش اصله را قفیزی حساب کنند ، وباغی که درخت‌های آن بهم نزدیك و در پهلوی یك دیگر باشندآنرا نپیمایند و نبینند که چه مقدار است وبه حساب و شمارهٔ درختها اکتفا نمایند . ودرختهای غیر مثمره را خواه متفرق و کم ،وخواه متصل وبسیار باشند حساب نکنند . ودرخت‌هایی که چهار سال باشد که نشانیده باشندآن‌ها را در حساب قدیمه درنیاورند. ودرخت‌های جوز وپسته تمام بارومیانه وادنی‌را هریك جدا در دفتر اثبات کنند .ودرختی که بر کنار انهار واودیه واقع باشد در حساب داخل ننمایند .وذر قدیم درخت بادام و«سنجد» و «زعرور» حساب

نمی‌شده امادرخت‌شفتالود وامرود وزردآلو در حساب طاقات داخل، وبه هرسیصد طاق یك درهم مقرر بوده.

قاعدهٔ ثانیه

در اجرت‌مساح واهل‌تعیین خراج

بدان که‌به هر صدجریب زمین غله وپنبه وانگوروزعفران وخضریات‌شانزده درهم وچهار دانگ درهم اجرت مساح وممیزان باشد که‌آن را برآورد ومساحت کنند. وهر جریبی الیوم به عرف اهل بلدهٔ اصفهان یك هزار وشصت ودوذرع و سه چهار یك باشد به ذراع شاهی. اما صاحب تاریخ گفته که در وقت‌قرار داد این قاعده هرسه هزار وششصد ذرع هاشمی از زمین یك جریب شد و عبارت دیگر هر جریبی ده قفیر باشد وهر قفیزی ده عشیر، وهر عشیری سی وشش ذرع، پس هر جریبی عبارت از صد عشیر باشد.

وبه هر ده اصله از درخت‌جوز یکدرهم وبهرآسیای دایر نیم درهم وبهرسر ازاهل ذمت که‌بر ایشان جزیت قرار دهند ازجهودوترسایان دودرهم وبهرحوضی[1] از دوشاب یك درهم.

قاعدهٔ ثالثه

درآنچه بر مساح وممیز لازم باشدکه رعایت آن نمایند

وآن‌این است که همیشه طرف ضعیفان راکه رعایا باشند از دست نگذارند چه دامن وسعت ومکنت ولات وسلاطین فراخ می‌باشد، وپیوسته تحصیل دعای‌خیر به جهت پادشاه نمایند. و بر مردم فقیر که استطاعت‌آن نداشته‌باشند که‌به ایشان

۱ــ کذا. در ترجمهٔ کتاب قم (ص ۱۰۸): «وبه هرسی حوض‌دوشاب یك‌درهم».

تکلفات کرده آنها را از خود راضی نمایند تنگ نگیرند که موجب خسران دنیا وآخرت است و دایم الاوقات منظور نظرشان این باشد که تخفیفی در قرار جمع دهند چه تا انقراض عالم مظلمهٔ آن در گردن ایشان خواهد بود . و ازمزرعه وباغ و«کردو» بیرون نروند تاآنگاه که اربابان واکره حاضر شوند ودر همان جا به حضور یك دیگر آن چه مقرر باشد بنویسند ، وچون نوشته تمام شود به مهرخود وخداوندان آن ملك برسانند ، وبعد ازآن به عرض دیوانیان عظام رسانند .

واگرچنانچه موضعی رافراموش کرده باشند وبعد از مساحت وعبرت معلوم شود از آن عشر خراج بستانند که این به غایت مبارك است واین را به فال نیکو داشته‌اند . ومواضع ودیه‌هایی که بعد از مساحت احداث‌شده‌باشند مالی بر آن‌ها معین نشده باشد آنها را بر مواضع و دیه‌های آن نواحی قیاس نموده حساب کنند .

وباید که مساح از علم حساب وضرب‌وقسمت باخبر وامین وراست حساب و خوش ذات باشد و بذراع درست مساحت کند تا آنکه حیف و میل واقع‌نشود .

قاعدهٔ رابعه

در ذکر آنکه چند مرتبه مال به قم وضع شده

مخفی نماند که چنان که در تواریخ مذکور است هفت مرتبه مال بـه قم وضع شده :

وضیعهٔ اولی آن‌بوده که به‌هر جریبی‌از زراعت گندم وجو ونخود ومرجومك[1] پانزده درهم ویك دانگ از درهم قرار ووضع شد .

۱ـ عدس .

وضیعهٔ دوم بر همین حبوبات که مذکور شد سیزده درهم‌ویك دانگ ازدرهم مقرر شد .

وضیعهٔ ثالثه برهمین حبوب دوازده درهم و یك دانگ درهم مقرر و وضع گردید .

وضیعهٔ رابعه بر همین‌ها پانزده درهم و یك دانگ‌از درهم معین و مقرر گردانیدند .

وضیعهٔ خامسه‌بر همین حبوب مذکورات نه درهم ویکدانگ درهم مقرر و وضع شد .

و ضیعهٔ سادسه بر همین‌ها شش‌درهم ویك‌دانگ از درهم قرار ووضع شد .

و ضیعهٔ سابعه بر این حبوب سه درهم و یك دانگ درهم مقرر شد .

و در پنبه دو وضیعه قرار کرده بودند : و ضیعهٔ اول به هر جریبی سی و هشت درهم قرار شد . وضیعهٔ ثانیه به هر جریبی سی درهم مقرر و وضع کرده بودند .

و در کروم معنبه دو وضیعه قرار داده بوده‌اند : اولی به هر جریبی پنجاه در هم ،وثانیه‌جریبی‌سی ودو درهم .و در کرم خراب نصف وضیعهٔ آبادان مقرر بوده .

و در بقول ، و خیارستان ،وجالیز، و جزر و شلغم و پیاز و سیر و سایر خضریات دو وضیعه بوده : اولی به هر جریب بیست و پنج درهم ، و ثانیه به هر جریب نوزده درهم .

و در جاورس : در همه رساتیق و مزارع به هر جریب چهارده درهم مقرر بود .

و در کنجد و زیره و قرطم : جریبی پانزده درهم.

و در شنبلیذ و کسنی[1] و شبدر[2] در همهٔ مواضع به هر جریب پانزده درهم.

و در درخت فستق و زیتون دو وضیعه بوده؛ اولی به هر شش اصله یك درهم، و ثانیه در هر سی و شش طاقات یك درهم.

و در هر حوض دو شاب :دو درهم.

و در جالیزی که آب نه از رودخانه باشد خراج آن دو دانگ حاصل فالیز که آب آن از رودخانه باشد.

و در هر درخت جوز اعلا یك درهم و نصف، و در میانه یك درهم، و در ادنی نیم درهم مقرر بوده.

و جزیهٔ جهود و نصاری دو بابت مقرر بوده: صنف اول نفری بیست درهم، صنف دوم نفری دوازده درهم.

* * *

و پوشیده نماناد که چون سخن بدینجا منتهی شد مناسب آمد که ذکر بعضی از «جهبد»ها که به قم مقرر بوده‌اند، و صورت بعضی از نوشتجات ایشان بشود.

وبدان که مراد از«جهبد» شخصی است که اورا تعیین میکرده‌اند تا صاحب عهده می گشته که مال ومتوجهات دیوانی را بالتمام بگیرد و به دیوان رساند. ودر

۱ــ =کاسنی.

۲ــ اصل: «کسن وشبندر».

دارالمؤمنین قم چنان رسم بوده که «جهبد» ازدیوان تعیین نمی‌شده، بلکه‌مردم آن شهرخود ازهر کس راضی بوده‌اند درمیانهٔ خود تعیین، وضامن اومی‌شده‌اندتاآنکه مبادا مال دیوان چیزی فوت شود وضمان نامه [1] بدیوان می‌فرستاده‌اند .

وسابقاً درفصل «ذکر آمدن اعراب به بلدهٔ قم» مذکور شد که چون ایشان درقم ساکن و صاحب ضیاع وعقار گشتند چون «احوص» و«عبدالله»پسران «سعد» شجاع وفصیح ورشید بودند همهٔ اهل قم به رضا ورغبت تمشیت جمیع‌مهمات دیوان بلدهٔ مسطوره را به ایشان واگذاشتند وهرسال یکی ازآن دوبرادربا جمعی از قوم خود مال وجهات آن سال راجمع می کردند و به اصفهان می‌بردندو تسلیم کرده ، قبض بازیافت می کردند. وچنان متعارف بود که ازاملاك اعراب درآن‌زمان‌زیاده برعشرخراج نمی گرفتند.

وصورت‌بعضی‌ازآن‌ضمان‌نامه‌ها ــ که درقدیم اهل‌قم به جهت‌یکی‌از«جهبد»ها نوشته، به دیوان فرستاده بودند این است :

«بسم الله الرحمن‌الرحیم ــ هذا کتاب‌لعبد الله بن جعفر الامام المقتدر بالله امیرالمؤمنین ــ اطال الله بقائه ــ کتبه له من وقع بخطه فیه و اشهد علی نفسه فی هذا الکتاب من اهل الخراج بکورة قم[و هم العرب و ابناء العجم] [2] ان فلان بن فلان عامل لامیرالمؤمنین علی اعمال الخراج و الضیاع و ما یجری معهما بقم لسنة کذا و بقایاما قبلها اذکان الرسم جاریاً علینا بذلك و علینا تجب اقامة‌الجهبد وضمانه بنفسه وبصحة‌مایجری علی یده من اموال هذه الکورة لهذه السنة‌الخراجیة

۱ــ اصل : «ضامن نامه» .

۲ــ در ترجمهٔ کتاب قم (ص۱۴۹) : «العرب منهم وابناء العجم» .

وبقایاما قبلها، فضمناه بنفسه ومایجری علی یده جهبداً. وسألنا فلان‌بن فلان عامل امیرالمؤمنین اقامته وتقبیضه ببلدنا لهذه السنه وبقایا ماقبلها ومایجب له فی ذلك من حق الجهبد فیمایجری علی یده من وجوه الاموال ، علی ان یکفل کل‌واحدمنا الجهبدبنفسه و بالمال‌الذی‌جری‌علی‌یده بان‌یحضره متی‌طالبه و کلاء امیرالمؤمنین و تکون مدة ضماننا الی ان یدفع الجهبد ما یأخذه الی الدیوان و یعرض الی کاتب الروزنامج بقم الروزنامجات ویأخذ منه البرائة، وحینا ضامن فی ذلك عن میتنا و شاهدنا عن غایبنا وملیئناعن معدمنا، ولابرائة لاحدمنا الا بالوفاء بماضمناه‌وعقدناه علی انفسنا. وشهد علی اقرارمن‌وقع‌بخطه فیه وثبت اسمه آخرهذا الکتاب‌الممهر بامهارهم بعدان قرأ علیهم جمیع ما فیه فاقروابه والزموه علی انفسهم فی‌صحة من عقولهم وجوازامرلهم وعلیهم. وبذلك جری مافیه فی‌شهر کذا لسنة کذا [1].

۱ــ این‌متن‌تلخیص‌عقدنامهٔ‌یاضمان‌نامه‌جهبداست‌که‌متن‌کامل‌آن‌درصفحات ۱۲۹ــ ۱۵۱ ترجمهٔ کتاب قم (وترجمهٔ آن در صفحات ۱۵۱ــ ۱۵۳) آمده است .

فصل هفتم

درذکر نقض عهدو پیمان که درمیانهٔ قمیان و اعراب که بدانجا ساکن شده بودند واقع گردیده بود

صاحب تاریخ گوید که همیشه میانهٔ عرب و عجم بنابرعهد و پیمانی که در وقت آمدن اعراب به قم وتکلیف قمیان به ماندن ایشان باهم کرده بودند موافقت ومؤالفت می‌بود و متابعت یك دیگر می کردند واز مشورت وصواب دید هم بیرون نمی‌رفتند وبر مراعات عهدومیثاق مواظبت‌می‌نمودند، وپیوسته باهم برادرواردوست ومهربان بودند وغم یك دیگرمی‌خوردند. تاآنگاه که «یزدان فاذار» و«خربنداد» که ازرؤسا واشراف عجم قم بودند فوت شدند وازایشان اولاد ناخلف بازماندند.

پس ایشان بعد ازفوت پدرباعراب تغییرسلوك‌دادند وبدعهدی‌آغاز کردند، وسایر عجم نیز چون دیدند که عرب را مال وجاه وثروت و شوکت وعدد یوماً فیوماً در تزاید است وهر روزه ملکها ومنزل‌هامی‌خرند پس بر ایشان رشك‌بردند وبا هم گفتند که اگر این قوم بر این شوکت وثروت بمانند در اندك فرصتی بر این ناحیت غلبه خواهند کرد وزمام اختیار را از دست ما گرفته، جمیع املاك‌قم را متصرف خواهند شد .

پس اگر چنانچه ما در این وقت فکر خود نمی‌بینیم لاجرم درآخر کار که ایشان غالب شده باشند پشیمانی سود نخواهد داشت .

پس جمعی از رؤساء عجم به خانهٔ «یزدان فاذار» رفته ، این قصه را بااولاد او در میان ، وبا هم اتفاق بر اخراج سادات واعراب نمودند . ودر آنوقت اتفاقاً احوص ـ که یکی از اشراف وشجاعان عرب واصل وبادی توطن در قم وبستن عهود ومواثیق بود ـ به جهت فیصل دادن امور دیوانی بلدهٔ قم به اصفهان رفته وحاضر نبود . پس قمیان غیبت او را هم مغتنم دانسته ، بدیشان پیغام فرستادند که ما نمی‌خواهیم که‌من بعد شما در شهر ما متوطن باشید وباید که از این بلده بیرون روید .

پس اعراب‌همگی به نزد «عبدالله» برادر احوص ـ که مرد عابد وزاهدی‌بود وسابقاً در فصل «ذکر اول آمدن عرب‌به قم» مذکور گردید که‌او به هیچ وجه‌راضی به توطن در قم نمی‌شد وآخرالامر حسب‌الالتماس قمیان و احوص برادرش درقم مقیم شد وبه جهت او مسجد عتیق بنا کردند تا درآن جا نماز گزارد ـ رفتند و پیغام قمیان بدو باز گفتند . پس او در جواب به قمیان پیغام فرستاد که از ما چه صادر شده که خلاف‌رضاوارادت‌شمابوده؟اعلام نمایید تا ازآن برگردیم ، برفرمان شما عمل کنیم . قمیان گفتند که‌ما به‌اصل بودن شمادرقم‌راضی نباشیم وهمسایگی عرب‌را نمی‌خواهیم . پس باید که از جوار ما رحلت وانتقال کنید وبزودی کوچ نمایید .

دیگر باره اعراب گفتند که در میانهٔ ما وشما عهد ومیثاقی بسته شده‌وما رعایت آن می کنیم ومی‌خواهیم که از ما خلاف عهد سر نزند ونقض آن عهد به جهت شما صرفه نخواهد داشت ودر محنت ومشقت وهلاکت خواهید افتاد والا

ما را از شما بیمی واندیشه‌ای نیست و این مقدار ملایمت و بردباری از خصم در قبیلهٔ ما ننگ وعار باشد . و این همواری ما از چند جهت باشد :یکی حق نمك خوار کسی، ودیگری حق هم مذهب بودن وموافقت دردین (!) ، سوم احتراز از کشته گردیدن مسلمانان ، چهارم غایب بودن احوص . پس دست از این ماجرا و گفتگو باز دارید و با ما عناد و لجاج مکنید که برو فق خواهش شما عمل می نماییم .

پس آن «کهنه قمی»ها! بدین پیغام هم متنبه نشده ، همان بد عهدی ومخاصمه آغاز نمودند وپیغام کردند که اگر به ملایمت وهمواری بیرون نروید هر آینه شما را به قهر وعنف وتعدی بیرون خواهیم کرد .

پس بعد از آن کودکان وسفهاء ومجانین را تعلیم می نمودند تا آنکه سنگ و کلوخ وقاذورات وحیوانات مرده در خانه‌های سادات واعراب می انداختند وبر ایشان سفاهت وسخریت وابلهی می کردند .

تا آنگاه که ایشان از این اداهای ناسزا وناشایست به تنگ آمده ، بقریهٔ فرلبه نقل کردندواز قمیان در خواست والتماس نمودند که بما آن قدر مهلت دهید که املاك و باغات که در این نواحی بهم رسانیده‌ایم یا بفروشیم یاوکیلی بر آنها تعیین نماییم .

پس قمیان در جواب گفتند که بدین شرط مهلت می‌دهیم که آنها را به ما بفروشید . وبدین شرط یك هفته ایشانرا مهلت دادند .

پس چون پنج روز از مدت مهلت بگذشت «احوص» از اصفهان بازآمد و قوم خود همهٔ این حکایات وخفتها که کشیده بودند به جهت او نقل کردند .

پس حمیت وغضب بر او مستولی شد و «عبدالله» برادرش نیز او را ملامت و سرزنش بسیار کرد و گفت : به خاطر داری که من راضی بتوطن بلده قم نبودم و از اهل آن گریزان بودم و تو مرا منع می کردی وتحریص بر بودن اینجا می کردی؟ الحال یکی از دو امر شنیع بـاید ارتکاب نمود : یا ننگ اخراج از این بلده و مغلوب گشتن از قمیان به‌سر باید گرفت ویا آنکه باعث قتل چندین نفر ازمسلمانان! می‌باید شد .فمن ایهما تفروالی ایهماتر کن ؟ .

پس احوص در دل مصمم بر تأدیب وقتل بعضی از رؤسا وبادیان اخراج اعراب گردید واز ترس ممانعت ، با برادرش اظهار ننمود وسکوت اختیار کرد. واتفاقاً فردای آن روز روزی بود که اهل فرس آن را تعظیم می‌نمودند وعید می‌دانستند وحرمت او می‌داشتند. ودر آن روز تنعم در أکل و شرب و عیش و طرب و لهو ولعب را مبـارك دانستندی ، والبته در هرخانه ساز وصحبت وجمعیت می بود . و گویند که‌در آن وقت«احوص» را درقم هفتاد نفر غلام زرخریده بوده، پس احوص همهٔ آنها را در خلوت بخواند وهر یك ازآن‌ها را به قریه‌ای مقرر فرمود ورئیس آن را به او گیراند ومالش بدو بخشید ، مشروط به‌آنکه رئیس را بکشد وسراو را به جهت مولای خود «احوص» بیارد .

وبدان هفتاد نفر غلام گفت که‌چون نماز دیگر ادا نمایندهمه سوار گردید وهریك به طرف قریه‌ای که مقرر شده روان شوید ، ونوعی کنید که چون شب‌در آید به خانهٔ رئیس آن قریه داخل شوید ، وشك نیست که در این شب درخانهٔ او عیش وطرب وشرب‌خمر وساز ولهو بسیار خواهد بود ، وبه سبب این که ازصبح مشغول این افعال‌واوضاع بوده همگی‌مستان ومانده خواهند بود . پس چون‌فرصت

کنید رئیس را ضربتی زنید وسراو را برداشته به نزدیك من آرید .

پس غلامان گفتند که ما در شب رئیسان را از غیر ایشان چگونه فرق و تمیز توانیم کردن؟ احوص گفت که هر گاه این معنی بر شما مشتبه گردد هر آنکس که ازوی بوی خوش آید او را به قتل رسانید که او به یقین رئیس خواهد بود . وبرادر خود «نعیم» رابه «سرفت» فرستاد که رئیس «سرفت» را گرفته ، پیش احوص آورد .

پس « نعیم » برادر احوص به قریهٔ «سرفت» رفته ، رئیس را اسیر کرد و مال بسیاری ازاو گرفته ، اورا رها نمود . وهریك از آن هفتاد غلام نیز بدیهی که که نامزد او شده بود رفتند ومراقب احوال رؤسا می‌بودند ، تا در وقت سحر فرصت کرده ، هریك رئیس را کشته ، سرهای هفتاد رئیس را در طلوع آفتاب بدرخانه احوص حاضر کردند .

و در چندگاه قبل از آن یك نفر از غلامان احوص گریخته و پشیمان از آن حرکت شده ، دست آویزی بواسطهٔ آمدن به خدمت مولاش می‌خواست. پس چون از خدمات مرجوعه بـه آن هفتاد غلام مطلع شد او نیز در آن شب به‌قریهٔ جمکران رفته ، رئیس آن‌قریه‌را باسه برادراو که عمده وشجاع‌ترین اهل قم بودند و در اخراج اعراب از همه مجدتر بودند سر بر داشته ، وقت طلوع او نیز آن چهار سر را بدر خانه احوص حاضر گردانید . و چون این عمل از آن غلام گریخته به ظهور آمد احوص او را بخشیده ، سرورو ی اورا بوسه داد .

پس احوص بفرمود تا آن هفتاد و چهار سر را در دهلیز خانهٔ « عبدالله » برادرش از دو طرف چیدند. و چون «عبدالله» از مسجد مراجعت نمود چشم او بر

آن سرها افتاد و باز پرسید که این چه سرهااست ؟ گفتند سرهای رؤساء بلدهٔ قم است که به فرمودهٔ احوص امشب ایشان را به قتل رسانیده‌اند. عبدالله بسیار ملول و آزرده گردید و برادر را نفرین کرد و گفت : او همیشه‌مرا ناراضی دارد و این گونه افعال‌را برخودلازم‌می‌آورد . پس به فرمودهٔ احوص همهٔ آن سرهارا در چاهی ریختند .

و چون مردم قم و نواحی‌آن بر فعل احوص درآن شب مطلع شدند بعضی از ایشان نزد احوص‌آمده ، در خواست و معذرت‌آغاز کرده و دخیل او شدند و گفتند : من بعد سر ازاطاعت وفرمان شما بر نداریم . و بعضی دیگر از قمیان در شهرها متفرق شدند و ناحیت قم‌با ولاد «سعد اشعری» و قوم او مسلم شد . تاآنگاه که اشراف عرب باز شروع به مهربانی باقمیان نمودند و ایشان را دلخوشی دادند و وعده‌ها نمودند پس ایشان از روی اطمینـان قلب ساکـن گردیدند ، و بعد از آن دیگر نزاعی میانهٔ عرب و اهل قم واقع نشد و در ثانی الحال باز با هم صلح نمودند و به زراعت ر عمارت مشغول گشتند .

تاآنگاه که از گردش فلکی وتقدیر الهی به مؤدای آیهٔ کـریمه «تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء » بعد از چندی اقبال عرب به ادبار مبدل گشته ، دولت ازآن قوم به دیگران انتقال یافت . و اکثر ایشان که از اشراف ورؤسابودند پریشان ومستهلك شدند و جمعی‌ازآن‌ها به اجل موعود فوت شدند وپاره‌ای دیگر از قم رحلت نموده ، همان با قبیلهٔ‌خود ملحق گشتند . وبعضی دیگر در بلدهٔ قم ماندند وبه مـرور ایام از ایشـان اولاد و اعقاب در این شهر بهم‌رسید . وهمچنین اهل این بلده از قدیمیان قم نیز که درآن

زمانه بودند همگی فوت واز ایشان اولاد واعقاب بازماند واین هردو عقب عرب و عجم باهم وصلت وخویشی نموده ، بهم پیوستند واثنینیت ودو فرقه بودن ازمیان ایشان برطرف شد .

والحال مردم قم از نسل واولادآن هردو صنف‌اند مگر جماعت قلیلی که‌در اصل شهر از اعقاب خلص‌مردم قدیم هستند که باعرب مختلط نشده‌اند ودراین‌شهر به برزگری‌وباغبانی وامثال اینها مشغول باشند .وهمچنین پاره‌ای از سادات وعرب هستند که با قمی ممتزج ومختلط نشده‌اند اما جماعت رساتیق وکوهستانات همان مردم قدیمند وبه عرب وصلت نکرده‌اند .

ومخفی نماناد که قصه وحکایت عرب خلاف قول مشهور است کـه بـرالسنهٔ جمهور دایر است وآن این است که چون دولت روی بکسی‌آورد فرزند وعقب‌او کم باشد، ومال او بسیار ، وچون دولت پشت بر کند قضیه برعکس شود . زیرا که عرب را در زمان‌دولت وبخت وسعادت هم مال وجاه وثروت واسباب واملاك بسیار بود وهم اولاد واعقاب ،ودر هنگام ادبار وافلاس هم مال واسباب نقصان پذیرفت و هم اولاد وفرزندان . و در اول حال دولت همگی با هم یکدل ویك زبـان وکلمهٔ واحده بودند وبه صلاح یك دیگر حواله واطلاقات‌دیوان وسایر خراجات‌مملکتی جمع وتسلیم ساعیان ومحصلان کردندی ، ونگذاشتندی کـه عمـال و متصرفان و حکام به اصل شهر داخل شوند وهمیشه منزل داروغگان وعمال در خارج می‌بود . واین به جهت آن بود که ایشان با هم موافق ویك زبان بودند و از این سبب‌تسلط بر حکام می‌داشتند وایشان را در قضایا ووقایع دخل نمی‌دادند وبه مصلحت ورأی یك دیگر خود در میانهٔ شهر از اهل قم قضات تعیین می کردند ، وهمچنین ثابت

وراسخ در مذهب خود بودند وآشکار و بر ملاا‌ظهار تشیع می‌نمودند و از خلفـاء جورتقیه نمی‌نمودند و بدین مـذهب و ملت شریفه مشهور ومعروف آفـاق گشته بودند .

وپیوسته احوال واوضاع اهل قم متسق ومنضبط می‌بود تاآنگـاه کـه کلمهٔ ایشان متفرق شد وچون حال بر این منوال گشت وحسد ورشك وهواهای مختلف در میانهٔ ایشان بهم رسید قضایـا و وقایع مشکله‌ای کـه واقع می‌شد هر یك به دیگری می‌انـداختند وخود را درآن معاف می‌داشتند ویـاآنکه رأی ومصلحتی جداگانه اظهار می کردند . پس لاجرم‌پایهٔ دولت ایشان بلغزید ودشمنان فرصت یافته ، درصدد انتقام وتلافی ایام سابقه درآمدند وبر ایشان مظفر گردیدند . پس بعضی از ایشان هلاك گردیدند وبعضی جلای وطن نمودندوبعضی دیگر را براندك وجه معاشی که بودقناعت می کردند وبعضی قافله‌ها را بدرقه می‌شدند وحق‌السعی می گرفتند . نعوذ بالله من ذهاب الدولة ونزول النقمة وزوال النعمة وتحول‌العافیة وسوء العاقبة بمنه وجوده وفضله و کرمه وبره واحسانه .

وایضاً مستور نماناد که آنچه از اخبار وآثاری که درباب فضیلت قم واهل آن وارد شده مستفاد می گردد آن است که خـاك وتربت این بلدهٔ کریمه همیشه مقدس ومطهر بوده ، واز جمله زمین‌ها واماکنی است که، ایمان به خدای تعالی و به جمیع انبیـاء وپیغمبران او وهمچنین ایمان به جمیع اوصیاء وائمهٔ هدی (ع) آورده . وهمچنین اهل قم از زمان بعثت حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) الی یومنا هـذا همیشه شیعه و موالیان حضرت پیغمبر وامیرالمؤمنین ویازده فرزندش بوده‌اند . و اینکه در بعضی ازمنهٔ سابقه‌آتشکده وآتش پرست در این ناحیت می‌بوده قدحی‌در

ممدوحیت قمیان عصر حضرت پیغمبر آخر الزمان واوصیاء او (ع) نمی‌نماید .

ودیگر آنکه معلوم میشود که بعد از آمدن سادات و اعراب به بلدهٔ قم‌فضل وعلم وادب و تفقه در دین در میانهٔ اهل این بلده متعارف وباب شده و ر[فته] رفته ترقی در علم وعمل‌می کردند، تاآنگاه که قمیان به نحوی که ذکر یافت بااعراب نقض عهد وپیمان کردند و خود را در معرض هلاك درآوردند .

وهمانا که علتی کـه قمیان قدیم بدان شهرت کرده بودند- وبد نامی آنرا قمیان حال که از عرب وقمی به توالد وتناسل بهم‌رسیده‌اند می کشند - همان‌نقض عهدی است که با اعراب کردند . چه در فصول سابقه مذکور شد که چون اعراب به قم آمدند ارادهٔ توطن وسکنی در قم نداشتند ، پس قمی‌ها به الحاح والتماس ایشان را دراین بلده نگاه داشتند واز خود به جهت ایشان خانه‌ها خریدند ، ومع هذا اعراب دل به توطن اینجا نمی‌دادند . تاآنگاه که قمیان عهدنامهٔ وثیق به مهر اعیان واهالی به جهت اطمینان تمام کرده ، بدیشان سپردند چنانکه این مقدمات به تفصیل مذکور شده . پس درآخر چنان که درصدر همین فصل ذکر شد «علت قمی» دربارهٔ آن عهد ومیثاق گذاشته ، هفتاد وچهـار نفر خود را بدست خود در ورطهٔ هلاکت انداختند .

و این که بعضی در صدد توجیه «علت قمی» در آمده‌انـد و گفته‌اند که «بی علت قمی» این معنی دارد که «قمی بی علت است» و آن «علت» تسنن وبغض اهل بیت باشد وملابیره [1] شاعر قمی نیز این معنی را منظوم ساخته و گفته :

۱- اصل : «ملاپیره» .

شعر

مردمان گویند «بی علت‌قمی»است

راست می‌گویند «بی علت» قمی است

اگرچه نکته‌ای است اما بعد از وقوع علت به خاطر رسیده ! ** .

وتوجیه آن به نحوی که به خاطر فقیر می‌رسد آن است که از در انصاف می‌باید درآمد وتسلیم نمود که «علت قمی» فریب دادن ایشان اولاً اعراب را ، و ثانیاً نقض عهد نمودن‌بود . لیکن ایشان به سبب بد عهدی که کردند پاره‌ای کشته و بعضی به اجل خود فوت شدند .

پس اناث اولادایشان را اعراب به جهت پسران خود خواستگاری نمودند و به اولاد ذکور ایشان‌دختران‌خود را عقد بستند و این مرتبه اعراب به خاطرجمع در قم متوطن شدند وجمعی‌ازسادات علویه هم به قم آمده ، درآن جا مقیم‌شدند. پس توالد وتناسل می‌کردند وفرزندان خود را به کسب علوم دینیه می‌داشتند تا آنگاه که به‌مرور ایام مشایخ‌عظام وفقهاء کرام واهل روایت ودرایت‌وفضل و کمال در بلدهٔ قم تولد ونشو ونما یافتند ، و سادات و اعراب «علت» قمی‌ها را شفا دادند وهمگی به علت‌وصلت با ایشان از «علت» پاك شدند و کسی از قمیان در اصل‌بلدهٔ قم نمانده بود که با ایشان یعنی سادات یا اعراب تحصیل قرابتی نکرده بود مگر چند نفر ازقدماء قم که برصرافت قمی گری خود ماندند وبا ایشان قرابت‌نجستند وبدان اعتبارایشان به «اصیلیان» ملقب بودند . والحال نیز از اولاد و اعقاب‌ایشان در قم هستند وهمان به «اصیلی» معروف ومشهورند .

پس چنان شد که جمهور سکنهٔ دارالمؤمنین از «قمی گری» صرف و«علت

قمی» بیرون آمدند مگر ده بیست نفر که به «اصیلیان» معروف بودند. اما جمیع مردم دهاقین ورستاقات همان بر «قمی گری» خود باقی مانده‌اند.

و جماعت قمیان که در احادیث مدح ایشان واقع شده از آثار چنین معلوم می گردد که ایشان جماعتی باشند که بعد ازآمدن اعراب ووقوع از دواجات و قرابات بهم‌رسیده، والی‌الآن اولاد و اعقاب‌ایشان‌در این شهر باقی‌ومتکاثرمی گردند و به کسب [و] اخذ اصول و فروع دین امامیه و مدارسه و مباحثه و تحصیل معیشت از زراعت و تجارت و سایر مکاسب مباحهٔ مرغبة فیها مشغول می‌باشند. والله‌اعلم.

وشك نیست که جماعت قمیان این زمان را ـ بتوفیق‌الله تعالی ـ از آن علت نصیبی ،و در ازالهٔ آن مرض احتیاج به طبیبی نیست. لیکن جمعی که از صرافت ومحوضت «قمی گری» بیرون نیامده‌اند بی شایبه در ایشان شایبه‌ای ازآن علت هست!. والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

* * *

تمام گردید بعنایةالله تعالی ذکر احوال دارالمؤمنین قم وتوابع آن ، سوای قصبهٔ شریفه آبه که او نیز اگر چه از توابع قم بود وبعضی از مزارع وقراء اوبه تقریب قصبهٔ ساوه در تحت توابع قم مذکور گشته ، لیکن چون این قصبهٔ شریفه از اماکنی است که او را زیادتی اختصاصی به شیعیان وموالیان اهل بیت طاهرین (صلوات‌الله علیهم) بوده وهست لهذا آن را به بـابی علی حده معنون ومـذکور می‌سازد . وبالله التوفیق .

* * *

باب پنجم

درذکر احوال قصبهٔ شریفهٔ آبه

باب پنجم

در ذکر احوال قصبهٔ شریفهٔ آبه ـ صانهاالله تعالی عن الآفة ـ

بدان که «آبه» ـ به باء موحده ـ نام آن قصبه است و چون در مقابل «ساوه» مذکور می‌شود بنابر آن به «واو» مشهور شده و عوام آن را «آوه» می‌خوانند. و فاصلهٔ میانهٔ این دو قصبه دو فرسخ باشد.

و حسن بن [محمد بن] حسن صاحب تاریخ گوید که موضع آن در اول بحیره‌ای بوده که در فصل بهار و غیره هر وقت باران می‌باریده از اطراف کوه‌ها و تل‌ها و پشته‌ها و صحراها باران آب‌ها روان، و بدان موضع جمع می‌آمده و چون آن موضع بسیار کوه و چهار جانب او بلند بوده همیشه بحیره‌ای پر آب بوده. پس یکی از ملوك عجم را بدان موضع روزی عبور واقع شده در نواحی آن صید بسیار می‌کند و از آن او را خوش آمده، می‌فرماید تا راه بدر شدی به جهت آب آن بحیره می‌گشایند و آن موضع را عمارت می‌کنند. و امر می‌نماید کـه به جهت خاصهٔ آن پادشاه کوشکی بسیار رفیع و وسیع بنا می‌کنند که هر گاه می‌خواسته بر بـام آن رفته تفرج می‌کرده. و آن کوشك بر یك جانب آن قصبه واقع بوده و بنـایی بوده بس عالی و عظیم. و گویند که الیوم نیز بعضی از آثار و علامات آن باقی است.

و «عبدالله برقی» در کتاب بنیان ذکر کرده که اول موضعی که از رساتیق ساوه بنا شد آبه بود و گیو گودرزاو رابنا نمود بدانجهت که روزی با «کیخسرو» بدانجارسیدند و آن دریاچه‌ای‌بود وآب بسیار صافی داشت. پس کیخسرو بالشکر بدان‌جایگه نزول نمودند وبدان آب غسل می کردند وبه زبان فرس با یك دیگر می گفتند: «بدین آب سایه‌ای افا استی» (یعنی: بدین آب و دریاچه سایه‌ای می‌بایستی).

پس چون کیخسرو این سخن از ایشان بشنید بفرمود تا به سرکاری گیو در آن موضع عمارت بنا نهادند واورا به «آب‌آبه» نام گذاشتند. ودرآن وقت «میلاد گرگین» قصبهٔ «میلادجرد» را بنا نمود.

وبعضی دیگر گفته‌اند که‌درآن روزگارهیچکس به‌علم شناوری از «بیژن» قوی‌تر واستادتر نبود. پس او بـه فرمودهٔ کیخسرو دوخیك را پر باد کرده، بهم بست وبرآنها بر نشست ودرآن بحیره که در ناحیت ساوه وآبه بود رفته، گرد بر گردآن‌می گشت وشنا می کرد تاآنگاه که راه‌به درشدی جهت‌آب‌آن پیدا کرده، بیرون‌آمد. پس جمعی ازقومشان واهل وقوف ومعماران را طلب نموده، آن آب رابه جانب‌ناحیت«خوی» گشادند وبدان‌طرف روان کردند (وپوشیده نماناد که این بحیره غیر بحیرهٔ ساوه بوده که در زمـان حضرت خـاتم الانبیاء (ص) خود خشك گردیده).

پس بعد ازآن که «بیژن»آن‌آب راگشود «گیو» به فرمودهٔ کیخسرودرآن جا عمارت کردوسه‌کاریز احداث‌نمود: اول: قنات ورازجرد، دوم: قنات‌وروزجرد، سوم: قنات وادی دیده که‌آن را «اسفندق» نام گذاشت.

و برقی در کتاب بنیان آورده که «فرعون» از آبه بوده است ! و گفته که هر کس از اهل آبه‌را بینید که‌سرخ‌روی وازرق‌چشم‌باشد بدانید که او از نسل‌فرعون است ! و گفته که در سرای فضلویه متطبب از سرای فرعون بوده وسرا ومسکن فرعون از دروازهٔ [وزوا] بود تا دروازهٔ بنان بن موسی .

و مخفی نماناد که بودن «فرعون» از آبه قدحی در مطلب ما ـ که بیان ممدوحیت آن قصبه است ـ نمی کند زیرا که از زمان بعثت حضرت رسول (ص) الی یومنا هذا همیشه اهل این‌قصبهٔ شریفه پیرو و متابع‌دین‌آن حضرت وشیعهٔ‌وصی وابن‌عم‌او‌حضرت‌علی‌بن‌ابی‌طالب (ص) بوده وهستند، وبنابر آن احادیث در باب‌فضل قصبهٔ مزبوره وارد گشته .

و چون اهل ساوه سنی و اهل آبه شیعه می‌بوده‌اند همیشه میانهٔ ایشان برسرمذهب جنگ و جدل واقع می‌شده . و الحال نیز اهل آن هردو قصبه با هم همان عداوت دینی‌را دارند و با یکدیگر عناد میورزند . و یکی از جمله شعرای اهل سنت به جهت وجه عداوت با شیعیان آبه این آبیات را گفته که :

و قائلة اتبغض اهل آبة　　　　وهم اعلام[1] نظم و الکتابة
فقلت الیك عنی ان مثلی　　　　یعادی کل من عادی الصحابة

مولانا نور الله شوشتری مؤلف مجالس المؤمنین از « شیخ عبدالجلیل » نقل کرده که در کتاب خود آورده که اگر چه قصبهٔ آبه به صورت کوچك است اما الحمدلله و المنه که بمعنی بقعه‌ای است بزرگوار ، و از شعار اسلام وآثار شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی در اوآنکه در مسجد جامع کبیر و صغیر همیشه

۱ـ اصل : «اعمال» .

مراسم جمعه و جماعات بجا می‌آورند ، و حرمت و لوازم ایام عیدین و غدیر و عاشورا و مولود ومبعث و غیر هم مرعی می دارند و همت بر ختم قرآن مجید میگمارند و اهل‌آن قصبهٔ شریفه شیعه و دوست خاندان رسالت و امامت بوده‌اند .

و بعضی از اصحاب‌روات احادیث‌امامیه‌روایت کرده‌اند‌از حضرت رسول(ص) که‌آن حضرت فرموده که :

« لما ان عرج بی الی السماء مررت بارض کافورية بيضاء شممت منها رايحة طيبة ، فقلت لجبرئيل : ما هذه البقعة ؟ قال: يقال‌لها«آبه» ،عرضت‌عليهارسالتك وولاية ذريتك‌فقبلتها ، و ان الله تعالى يخلق منها رجالا يتولونك و يتولون ذريتك فبارك‌الله عليها و على اهلها [1] .

و حاصل معنی این‌حدیث۔ و الله اعلم۔ آن‌است که حضرت پیغمبر (ص) فرمود که چون مرا در شب معراج به‌آسمان عروج واقع شد مرور وعبور من بر محاذات بقعه‌ای از بقاع ارض افتاد (یاآن که مرور من در عالم مثال بر مثال بقعه‌ای از زمین واقع شد) نورانی و سفید که به کافور مشابه بوده ، پس شنیدم ازآن بوی خوش . از حضرت جبرئیل پرسیدم که این چه بقعه‌ای است ؟ گفت : این بقعه را «آبه» می گویند . به درستی که عرض کرده شد بر این بقعه رسالت تو و ولایت و محبت ذریهٔ تو، پس قبول آن‌ها کرده ، ایمان آورد و به درستی که حق سبحانه وتعالی خلق خواهد فرمود ازآن زمین مردمی را که موالیان و محبان تو و ذریت تو باشند . پس مبارك باد برآن بقعه و بر اهلش دوستی و

۱ــ بحارالانوار ۶۰ : ۲۲۸ .

محبت شماها .

و حدیث دیگر حدیثی است که آن را «عبدالعظیم بن‌عبدالله حسنی» از حضرت امام حسن عسکری (ع)روایت کرده که فرمود :

«اهل قم و اهل آبه مغفور لهم لزیارة جدی علی بن موسی الرضا بطوس»ـالحدیث [1]... (و قدمر فی باب القم [2])

یعنی حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود که مردمان قم و آبه گناه ایشان آمرزیده‌شده‌به‌برکت زیارت کردن جدم را علی بن موسی الرضا به شهر طوس .

و دیگر از جمله مفاخر قصبهٔ مذکوره آنکه در او دو مدرسهٔ عظیم است که یکی را«مدرسهٔ عز الملکی» و دیگری را «مدرسهٔ عربشاهی» می گویند و «عز الملك» و«عربشاه»بانی آنهابوده‌اند وپیوسته‌مدرسان فاضل دانشمندمی‌داشته‌اند و مردم آنجا از ایشان استفادهٔ علوم دینیه می نموده‌اند .

و دیگر درآن قصبهٔ شریفه مشاهد متبرکهٔ امام زاده‌های واجب التعظیم امام زاده عبدالله و امام زاده فضل و امام زاده سلیمان فرزندان حضرت امام موسی(ع) واقع است و شیعیان آنجا به زیارت آن مشاهد متبرکه قیام می نمایند . وهمچنین قبور و مزارات علما و فقهاء متبحر و متدین درآن قصبه هست که در ایام حیات درآن جا می‌بوده‌اند و شیعیان از ایشان مستفید می‌شده‌اند .

و از سادات موسویه که در قصبهٔ آبه توطن نموده بوده‌اند «ابوالحسین

۱ــ بحارالانوار ۶۰ : ۲۳۱ .

۲ــ کذا .

محمد بن الحسن بن ابراهیم بن موسی الکاظم» بود کـه از کوفه به طلب عم خود «اسحاق» به‌آبه‌آمده ، ساکن شد و درآنجا از او علی و حسین وابراهیم به وجود آمدنـد . و نقابـت سادات‌آبـه بدیشان مفوض بـوده . و جمعی دیگر از سادات موسویه به قریه «خورزن» می بوده‌اند .

ودیگر از جمله سادات حسینیه «حسن بن محسن بن الحسین بن علی بـن عمر بـن الحسن بن علی بن علی» است . وجد او را در بلدهٔ قم سه پسر ودو دختر بهم رسید : ابو محمد الحسن وابوطالب المحسن وابوالحسین علی برطله ، ونـام دو دختر معلوم‌نیست . و ازاعقاب «ابوطالب‌المحسن‌بن الحسین» حسن از دارالمؤمنین قم به قریهٔ «خورزن» از ناحیت «دورآخر» از کورهٔ قم رفته ، آنجا وطن ساخت و واعقاب «علی‌بن الحسین‌برطله» پاره‌ای درقم ماندند وپاره‌ای به‌آبه رفته ، درآنجا ساکن شدند . وعلی بن الحسین خود در آبه فـوت شد . وحکایات آمدن سـادات علویه از مدینهٔ مشرفه وکوفه بدین نواحی در فصلی از بـاب **«ذکراحوال بلـدهٔ کریمهٔ قم»** به تفصیل مذکور شده ، ولهذا در این باب مذکور نگردید .

و چون قصبهٔ شریفه‌آبه از توابع بلدهٔ قم است مزارع ودیه‌های آن درتحت رستاقات ساوه در فصل «بیان توابع قم» ذکر شد . نهایت چون می‌خواست که‌اصل قصبه را به جهت شرافت در بابی مخصوص مذکور سازد پس بـدین مقدار کفـایت حاصل‌آمد وهر کس خواهد که بر توابع آن مطلع شود رجوع بدان جا نماید.

باب ششم

در ذکر احوال دارالمؤمنین کاشان

باب ششم

در ذکر احوال دارالمؤمنین قاسان حماه‌الله تعالی عن الحدثان

و در این [باب] دو فصل باشد :

فصل اول ـ در ذکر وجه نام نهادن و بانی آن و ذکر بعضی از مفاخر این بلدهٔ طیبه که دلالت بر ممدوحیت بلدهٔ مذکوره واهلش می‌نمایند. و بالله الاستعانة.

[فصل دوم ـ در ذکر بعضی از قراء ومزارع تابعهٔ بلدهٔ طیبهٔ قاسان].

[فصل اول

در ذکر وجه نام‌نهادن و بانی آن و ذکر بعضی از مفاخر این بلدهٔ طیبه]

بدان که در قدیم الایام بلدهٔ مذکوره چندان شهریتی نداشته و او نیز قصبه ورستاقی از توابع بلدهٔ کریمهٔ قم بوده. چنانچه در باب قم مذکور شد.

و در تواریخ مذکور است که «قاسان» نام رودخانه‌ای بوده که آن را به زبان فارسی «کاشان» می‌خواندند والحال آن رودخانه خشك است و به جای آن شهر بنا شده .و بعضی دیگر گفته‌اند که «قاسان» نام‌شطی بوده که آن را به‌فارسی «کاس‌رود» می‌خواندند، و بعد از آن که آب آن شط شروع در خشکی نمود اول موضع قریهٔ «بطریده» که‌الحال به «بدریه» مشهور است ظاهر شد (و آن بلندترین مواضع آن رود بوده) وبعد از آن‌موضع‌قریهٔ «درام» ظاهر شد . وبعضی ازمورخین گفته‌اند که «فرعون» موسی از ناحیت «درام»بوده ! وبعضی‌دیگر- چنانکه سابقاً ذکر یافت - فرعون را از قصبهٔ «آبه» می‌دانند ! والعلم عندالله .

و گویند که بانی بلدهٔ‌کاشان «یوراسف» بوده . و گفته‌اند که او به هیچ‌جایی وموضعی نگذشت مگر آن که به اهل آنجا صفتی به میراث گذاشت چنان که به اصفهان رغبت ومیل به حلویات و شیرینی‌ها بگذاشت (و تا الیوم آن در میان

اصفهانیان شایع و دایر است و حلواها و نقل‌های گوناگون می‌سازند) ودرکاشان حیلت ودروغ گذاشت ، ودر قم ظلم وجور و نوحه گری گذاشت (واین است که مردم قم به نیکو نوحه کردن مشهورند !) . ودر ری خدعه ومکر و غدر وفرمان زنان بردن گذاشت ، ودرهمدان بهتان وخفت وسبکی بگذاشت .

و گویند که «فریدون» ملك ، یوراسف را با ریسمانی بسته محبوس ساخت واو باآن ریسمان ازآن حبس گریخته ، فریدون بفرمود تا جمعی او را تعاقب کردند ودر نواحی قم در معدن نمك او را یافتند که به قضاء حاجت نشسته و همچنان نمك شده بود !

احوال کوه نمك قم

و عبدالله برقی گفته که :نمك معدن قم پاکیزه‌ترین‌سایر معادن نمك‌هااست زیرا که آن آبی است صافی که فسرده و بسته می‌شود ونمك می گردد در دامن کوهی ، وهیچ خاك بدان‌آمیخته نمی گردد .

واز جمله خواص نمك قم‌آن است که کسی را ازآن منع نمی‌توان نمود و خراج به‌آن‌نمی‌توان نهاد وهر گاه که یکی ازاین‌دوکار کنند البته‌آب آن منقطع گردد ودیگر نمك حاصل نشود ! واین معنی را هم درزمان جاهلیت وهم درایام اسلام مکرر تجربه نموده‌اند . وآن نمك همه اوقات بر همه کس مباح باشد وهر کس خواهد خود ازآن برمیدارد .

و بدین کوه نمك چندین معدن پوشیده الیوم هست که «بلیناس» حکیم بر آن‌ها طلسم کرده ، و در فصل «ذکر معادن بلدهٔ قم» گذشت . واز جمعی کثیر که برآن کوه رفته‌اند مسموع میشود که آب چشمهٔ‌آن کوه در نهایت پاکیزگی و

خوش طعمی است ودرآنجا چند اصله درخت انجیر باشد.

وگویند که هرگاه شخصی برابر آن آب ایستد وخواهد که قصد جانب مغرب کند آن آب که برابر روی او باشد بسیار ومجتمع نماید، وچون از جانب مغرب روی به آب کند آن را باریك واندك یابد، وچون معاودت نماید وروی به مشرق کند و به نصف آن برسد آب را در طرف مشرق باریك واندك یابد واز جانب مغرب از پس پشت خود بسیار مجتمع بیند. وهمچنین چون از ساوه به جانب قم بیرون آید آن آب روبراه واقع باشد ویك نیمهٔ آن از جانب مغرب بسیار نماید و یك نیمهٔ دیگر از جانب مشرق اندك نماید، وچون از قم به ساوه روند برعکس آن از جانب مشرق بسیار واز جانب مغرب اندك نماید.

تا اینجا تمام شد حکایت کوه نمك قم که به تقریب گریختن «یوراسف» بدانجا مذکور شد. والحال باز رجوع می‌شود به ذکر احوال بلدهٔ کاشان که ما نحن فیه است.

[بقیهٔ ذکر احوال بلدهٔ کاشان]

پس بدان که در لاب بانی قاسان خلاف واقع شده، وبعضی چنان که مذکور شد گفته‌اند که یوراسف او را بنا نموده. وبعضی دیگر گفته‌اند که آن را «قاسان اکبر» بنا نهاد وبه نام خود خواند.

وبالجمله دارالمؤمنین کاشان هم از جمله شهرهایی است که اهل آن همیشه شیعه وموالی اهل بیت طاهرین (ع) بوده وهستند و به زهد و تقوی وصلاح وسداد آراسته وپیراسته‌اند و در مذهب خود رسوخی تمام دادند.

. . . . (۱)

۱ـ از سطر دوم برگ ۱۵۹ر تا میانهٔ برگ ۱۶۰ر که وصف عید باباشجاع‌الدین درکاشان است حذف شد.

ودیگر ازجمله محاسن کاشان آنکه جمعی از امام زاده‌ها وسادات علویه از مدینهٔ مشرفه و کوفه وغیرهما در ایام سلطنت بنی‌امیه وبنی‌العباس بدان شهر آمده، متوطن گشتند. وهمچنین جمعی کثیر از فضلاء عظام واطباء فخام وفقهاء کرام و علماء و مجتهدین ذوی‌الاحترام ومنجمان ومستخرجان والامقام از این شهر برخاسته، هر یك وحید عصر وفرید دهر بودند، سیما متأخرین ایشان چون: آخوندمولانا نورالدین‌محمدو حکیم علی ـ که‌شرح بر کلیات قانون نوشته ـ و حکیم‌شمسا و حکیم محمدرضـاوعمدة‌الفضلاء والمجتهدین‌مولانا محمد محسن فیض وعلامی مولاناشاه‌مرتضی ومولانا عبدالغفور و حکیم‌محمد یوسف، و از مستخرجـان مولانا جلال‌وآخوندملا فرشته وغیرهم.

و از جملهٔ‌امام زاده‌هاوسادات که به بلدهٔ‌کاشان آمدند ودرآنجامتوطن‌شدند از اعقاب حسن بن حسن بن علی (ع) یکی «عبیدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب» بود. ودیگر «محمدبن الحسن بن جعفربن حسن بن حسن بن علی بن‌ابـی طالب» است. وازعبیدالله‌بن‌الحسن: ابومحمدالجعفر وابوجعفر المحمد وابوالقاسم بن عبیدالله در وجود آمدند، وازجعفربن عبیدالله: ابوالحسین محمد وابوالحسن‌علی و ابوالقاسم‌الحسن‌در وجودآمدند، واز ابومحمدالجعفر :ابوالفضل وابومحمد بوجود آمدند، واز فرزندان‌علی‌وحسن ولدان جعفرذکری‌نشده، واز محمدبن عبیدالله: ابوعلی احمد وابوالفضل عبیدالله در وجودآمدند، واز عبیدالله‌بن محمد: ابوطالب الحسن وابوالحسن‌علی بوجودآمدند و همهٔ اینهادرکاشان وفات یافته‌اند و درآنجا مدفونند.

فصل دوم

در ذکر بعضی از قراء و مزارع تابعهٔ بلدهٔ طیبهٔ قاسان

بدان که از جملهٔ توابع کاشان این دیه‌ها و مزارع است که اسامی ایشان مذکور می گردد و بالله الاستعانه.

قریهٔ ورازآباد ـ و گویند که این دید را «و راز بن قاسان اکبر» بنا نهاده و بعضی دیگر گویند که بانی آن گیو گودرز بوده. والعلم عندالله.

وزهشت ـ و گویند که چون فریدون «بوراسف» رادر دفعهٔ اول گرفت واو را بربسته، با خود می‌آورد که در زندان محبوس نماید، به موضع «و زهشت» در هنگام مراجعت نزول کرد و در آنجا آب بسیار جمع بود و هر کس حصهٔ خود را از آنجا بر میداشت و بر سر زیاده و کم آن همیشه گفتگو می‌بود. پس فریدون فرمود تا در آن موضع «وز»ها از چوب هشتند تا هر کس حصهٔ خود را بی گفتگو بر دارد و بدین سبب نام آن دیه «و زهشت» گردید.

دنجرد ـ که گویند آن را «دنجرد بن قاسان اکبر» بنا نهاده.

خواصر ـ گویند که آن را برادر «خواصر» بنا کرد و بنام برادرش خواند!.

نیاستر ـ و گویند آنرا اردشیر بنا نهاده. و حکایت کنند که چون او از

فتح بلدهٔ اصفهان باز گشت سر ملك اصفاهان را با سرهای اشراف و اعیان و شجاعان آن بلده بریده ، در جوالها گذاشته همراه داشت . پس عبور اردشیر بر چشمهٔ نیاستر واقع شد و دید که آن چشمه از سر کـوه می جوشد و بدامن آن می ریزد ، آن موضع او را خوش آمد و بدانجا نزول کـرد و بفرمـود تا مجلس شراب ساختند و انواع لهو و لعب و اصناف اسباب طرب وفرح ونشاط مهیا وحاضر نمودند و بـه عیش و صحبت مشغول شد ، و فرمود که سرها را از جوالها بیرون آورده ، هر یك را در طبقی گـذاشته و در مجلس به ترتیب چیدند . و بدین وضع چند روز در سر آن چشمه به صحبت می گذرانید . پس بفرمود تا در آن موضع عمارات بنا نهادند و به اعتبار آن سرها آن قریه را به زبان فرس «نیاستر» نام کردند .

و مخفی نماند که در این دیه قلعه و طلسمی که مشهور و معروف است به «طلسم اسکندر» واقع است و در فصل «ذکر قلاع قم و توابعش» سابقاً مذکور گشته‌اند . اگر خواهند آن جا طلب نمایند .

هراسکان ـ و گویند بانی آن افراسیاب پادشاه ترکستان بوده .

هلیل ـ و آنرا «هلیل بن قاسان» بنا نموده !

آران ـ و گویند بانی آن «آران بن قاسان» بوده .

نوشاباد ـ و گویند که یکی از اکاسره بدان موضع می گذشت و در آن جا مجلس شراب ساخت و نوشانوش در آن بلند گردید ، پس فرمود تا در آن موضع عمارت کردند و آن را «نوشاباد» نام نهاد .

فین ـ و گویند آنرا «بشتاسف» بنا کرده در ایام دولت «ارجاسف» ملك .

ابروز ـ که گویند بانی آن «ویروز بن یزد جرد» بوده و آن را بنام خـود

خوانده بود، پس به‌مرور ایام «ابروز» شد .

راوند ـ و گویند آن را «راوند بن ضحاك» بنا نهاده و بنام خود خوانده . و بعضی دیگر گفته‌اند که چون گیو گودرز از عمارت قصبهٔ آبه فارغ شد در این موضع این دیه را بنا نهاد .

وبعضی از توابع بلدهٔ طیبهٔ قاسان که نام بانی آنها در تواریخ به نظر این فقیر نرسیده این است :

قهرود ، درام ، دساکاران ، کلاذان ، طسموغان ، دنجه ، دزه ، سسه، شوراب، بطریده ، کردیه ، فادکاباد ، وشادبول ، کهنویه ، کردوه ، محمدآباد، درمهر، موسی‌آباد ، رنجیره ، یزدجردآباد ، جوشقان ، قرنین، کله ، ارمك ، سررود علیا، سررودسفلی ، سرفجه ، بحیرآباد ، هسانرود ، خیرآباد ، یحیی‌آباد ، جعفرآباد ، حسن‌آباد ، وشاذ ، بیدگل ، نصرآباد ، إسماعیل‌آباد ، حیرناباد ، حمزه‌آباد ، وسه ، داودآباد ، بسع‌آباد ، علیاباد ، گردنه ، رهق ، هست زود، سلیمان‌آباد ، نهٔ دارم، خماباد ، نشلج ، نبزاه، استرق ، کیلاه، مهاباد، جیلان ، ازوار ، جیلاکرد، کرزن ، عقیلاباد، سهراباد ، جوکان ، بهرام‌آباد ، قلاسان ، وطرزه ، اهبر ، کسنج مهراباد ، ویده ، ساروق ، مشکان ، خرنق ، کلجار ، باریکرسف ، کرمه ، نطنز ، چهارده ، نراق ، قزاق ، قمصر ، مرق .

وبدان که حسن بن[محمدبن] حسن صاحب تاریخ ذکر کرده که بلدهٔ کاشان با توابعش چنان که ` سابقاً ذکر یافت در قدیم از توابع دارالمؤمنین قم بوده‌اند واکثر رستاقات کاشان را با شهر کاشان «ابوموسی اشعری» بالشکر و اقوام خود فتح کرده بود وقبل از فتح او اکثر اهل آن ولایت سنی بوده‌اند (!) ، والحال نیز مردم دوسه قریهٔ کاشان که نصرآباد وغیره باشد همان سنی‌اند .

باب هفتم

در ذکر بعضی از احوال کربلای معلی

باب هفتم

در ذکر بعضی از احوال کربلای معلی

بدان که کربلای معلی نیز از جملهٔ بلادی است که به سبب زیارت حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) بـه سوی او مرجع ومآب فرقهٔ شیعهٔ امامیه واقع است. واین شهر غیر قتلگاه است یعنی غیر موضعی است کـه حضرت را در آنجا شهید کرده‌اند ودرطرف بر کوفه واقع‌است واورااز«کربلهٔ» بمعنی رخاوت و سستی اشتقاق کرده‌اند بنابر رخاوت وسستی‌آن‌زمین. وملا (!) نورالله شوشتری در کتاب مجالس‌المؤمنین گفته که می‌تواند بود که نام «کربلا» مشتق بـاشد از «کربله»بمعنی‌پاك کردن گندم‌ومثل آن از سنـگ ریزه وخاشاك، بنابرپاکیزگی آن زمین از سنگ ومانندآن.

ودرتاریخ مذکور است که چون حضرت‌امام حسین (ع) بدان زمین‌هولنـاك رسید اسب‌آن حضرت بایستاد وهر چند حضرت‌امـام (ع) براو تـازیانه می‌زدگام ازگام بر نمی‌داشت. حضرت از این امرمتعجب شده، پرسید که‌آیا کسی‌میداند[1] که نام این موضع چیست؟ شخصی گفت: این زمین را «ارض مارئه» خوانند. پس

۱ــ اصل: «می‌دانید».

حضرت فرمود که نام دیگر دارد؟ مردی گفت: بلی این موضع را «کربلا» نیز خوانند. حضرت فرمود که:

«الله اکبر! ارض کرب وبلاء و مسفك دماء ومحط رحال آل عباء»

یعنی: این زمین کرب ومحنت وبلا است وجای ریختن خون شهدا است و محل فرود آوردن بارهای آل عبا است.

شعر

گر نام این زمین به یقین کربلا بود

اینجا نصیب ما همه کرب و بلابود!

. . . .(۱).

و مخفی نماند که الیوم کربلای معلی ببرکت وفیض بودن مشهد مقدس و روضهٔ حایریهٔ حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) در آنجا ازا عاظم امصار و مجمع اخیار هر دیار است، لیکن جمعی از رومیهٔ شومیه (خذلهم الله تعالی) به سبب غلبهٔ بعضی ازقیاصره درآنجا مسکن دارند وبعضی دیگر از جماعت اهل‌سنت از خارج آنجا به‌پشت گرمی شومیان و به جهت آنکه کربلاشهریست آباد وباغات بسیار وآب‌های روان دارد، آمده درآن جا متوطن شده‌اند.

درفضیلت‌زمین کربلا وثواب‌زیارت‌مرقد منور حضرت‌ابی عبدالله‌الحسین(ع) روایات بسیار واقع است. و بعضی از شعراء در باب فضیلت‌آن شهر وثواب توطن درآن بلده این بیت گفته که:

۲ــ در اینجا دوبرگی است در شرح ماجرای شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) وپس آن، آنچه در متن می‌بینیم.

شعر .

آن را که بـه کربلا گذار است

بـا آتش‌دوزخش چـه کـار است

و شیخ فضولی بغدادی (رحمه‌الله تعالی) این رباعی گفته که :

شعر

آسودهٔ کربلا به هر حال کـه هست

گـر خاك شود نمی‌شود قدرش پست

بر میدارنـد و سبحه‌اش می‌سازنـد

می گردانندش از شرف دست بدست

وجنـاب میرزایی صاحبی میـرزا محمد سعید حکیم (مـدظله السامی) **

فرموده که :

مطلـع

پاك طینت را کمالی نیست دانشور شدن

احتیاجی نیست خاك کربلا‌ازر شدن

ودیگر از فضائل آن بلده آنکه مولانا جامی باآنکه به تسنن مشهور است مع هذا این چند بیت به زبانش در وصف کربلای معلی آمده

شعر

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین
هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
کعبه به گرد مرقد او می کند طواف
رکب الحجیج این ترمحون؟ این؟ این؟

وبالجمله در ممدوحیت شهر کربلا همین مجاورت او مر روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام حسین (ع) راکافی است ودیگر احتیاج به دلیلی نیست.

باب هشتم
در ذکر بعضی از محاسن نجف اشرف

باب هشتم

در ذکر بعضی از محاسن نجف اشرف

بدان که او نیز از جمله بلادی است که پیوسته مرجع ومآب فرقهٔ شیعه امامیه است وهمیشه این طایفهٔ ناجیه درآنجا بوده وهستند. ومستور نماناد که «نجف» در اصل لغت عرب زمین بلند ومرتفع را گویند وچون زمین نجف اشرف بلندیی بود از ظهر کوفه ـ که به منزلهٔ سدی بودمر آب سیل را از خرابی کوفه ـ آن را بدان «نجف» نام نهادند. ومرقد منور حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب (ع) در موضع نجف اشرف واقع است وآن را «مشهدغروی» نیزخوانند.

ووجه‌تسمیهٔ آن رابدین‌نام‌آن گویند که «غری»درلغت عرب «به‌خون‌آلوده» راگویند ودرآن حوالی دوگنبدبودند بر سرقبر مالك وعقیل که ندیمان«خذیمه بن الابرش»بودند، و «نعمان بن منذر» که یکی از ملوك عرب بود چون کسی را امر به قتل می کرد می‌فرمود تاآن دو قبر رابه خون‌آن مقتول آلوده می‌ساختند. پس بدین سبب اورا «غری» گفتند.

. . . . (۱)

۱ـ در اینجا چند برگی است در شرح ماجرای دفن حضرت امیر مؤمنان (ع) وپس ازآن، آنچه در متن می‌بینیم.

وبالجمله الیوم نجف اشرف به سبب واقع بودن قبر مبارك آن حضرت درآن جا همیشه محل حلول اخیار شیعهٔ امامیه ومقر نزول صلحا واتقیاء آن طایفهٔ علیه بوده وهست ، واهالی آنجا از سادات ومجتهدین وجمهور متوطنین همگی شیعه می‌باشند. کثرالله تعالی امثالهم وحشرنا فی زمرتهم بحق‌الحق . واگرچنانچه بالفرض از نحوست غلبهٔ قیاصره معدودی چند از اهل‌سنت درآنجا برسبیل‌ندرت واقع‌شوند بنابرمضمون «النادرکالمعدوم» موجب نقص آن مکان‌شریف نخواهد بود.

ودر باب ترغیب وتحریض بر مجاورت وسکنای مشهد مقدس غروی‌احادیث وروایات بسیار از اهل بیت طاهرین (ع) روایت شده وجناب سیدالاجل سیدرضی الدین قدس سره دراین باب کتابی تصنیف کرده وبه «فرحه‌الغری فی فضل ساکن الغری» نام کرده ! و هر کس زیاده بر مذکور دراین کتاب خواهد بدانجارجوع نماید .

وما این باب را به چند رباعی که در منقبت حضرت امیرالمؤمنین (ع) بر زبان جمعی از شیعیان‌آمده تیمناً ختم می‌نماییم . والله ولی التوفیق .

لمیرزا خلیل رحمه الله

از ساحت کعبه تا نجف کردم سیر
نه خانقهی بود در آنجا و نه دیر
دریاب که این اشاره بی رمزی نیست
یعنی که میان ما نمی‌گنجد غیر

امینای فراهانی ساکن نجف اشرف فرموده :

بشتاب بسوی نجف ای دل بشتاب
در یاب این فیض را بزودی دریاب
چون خواب نجف عبادت یزدان است
خودرا به نجف رسان و برپشت بخواب!

ایضاً له

ای بعد نبی بسر سر تو تاج نبی
و ز جمله شهان گرفته تو باج نبی
آنی تو که معراج تو بالا گردید
یك قامت احمدی ز معراج نبی

و ایضاً له

زان کعبه چو شاه اولیا پیدا شد
زین کعبه به سوی جنةالمأوی شد
آن مشرق این نیر اعظم گردید
وین مغرب آن ماه جهان آرا شد

و له ایضاً

تا در نجف از مهر علی جا دارم
از کشمکش چرخ چه پروا دارم
صد شکر که عیسی صفت ازهمت عشق
در خانهٔ آفتاب مأوا دارم

فضولی بغدادی رحمةالله علیه

از سبقت صوری ز خلافت مقصود
جز عرض کمال اسدالله نبود
چون یافت رقم سه صفر پیش از الفی
پیداست که رتبهٔ کدامین افزود

میرعبدالحق قمی

در مرتبهٔ علی نه چون است و نه چند
در خانهٔ حق زاده به اقبال بلند
بی فرزندی که خانه‌زادی دارد
شك نیست که باشدش به جای فرزند

میرزا ابراهیم ادهم قدس سره

توصیف علی به گفتگو ممکن نیست
گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
من ذات علی به واجبی نشناسم
اما دانم که مثل او ممکن نیست

والحمدلله اولاً وآخراً.[1]

۱ــ [این چهار رباعی در کنارهٔ برگ به خطی جز خط متن نوشته است :]

من کلام بهاء بن ضیاء

سوی نجف ازکعبه پیمودم راه — بردم به خدا خانه من ازخانه پناه
آن خانهٔ گل باشد واین خانهٔ دل — بسیار بهاء فرق زماهی تا ماه !

وله

ای دست‌خدا که سروران پای‌تواند ... سر تا سر کائنات جویای تواند
تو عین خدا نیستی ای عین خدا ... دریای وجود جمله دریای تواند

وله

از جود نمود حق‌علی‌راموجود ... موجود شد از وجوداومصدر جود
درخلقت مرتضی خدایی‌فرمود ... فرمودکمال جود بذل موجود

وله

ای‌آن‌که تویی به هر ممالک مالك ... الیاس و خضر دوصد به راهت‌سالك
در صبح ومساذکر بهاء این باشد ... انت الباقی وکل شیء هالك

تعلیقات

[ص ۴۷] نام این رودخانه بهمین شکل در فرمانی ازهمین دوره مورخ ذق ـ ۱۰۷۱ که «هربرت‌بوس» شرق‌شناس آلمانی متن‌آن‌رادر صفحات ۱۹۴ـ۱۹۶ کتاب :

Untersuchungen Zum Islamischen Kanzleiwesen

(چاپ ۱۹۵۹ قاهره) نقل کرده (۱) نیزدیده می‌شود که ازرهگذر اهمیت‌تاریخی به‌نقل متن سند مزبور دراینجا مبادرت می‌گردد :

فرمان همایون شد آن که چون دراین‌وقت رفعت‌پناه ندر علی بیك غلام خاصهٔ‌شریفه به‌عرض رسانید که قبل ازاین‌حسب‌الحکم جهان مطاع‌مقررشده‌بود که مشارالیه به‌حقیقت مقدمهٔ جماعت اعراب غلطی ورعایای قریهٔ رونج . . . مباشر زراعت اراضی بابسه واقعه در سررودخانهٔ ناربار دارالمؤمنین‌قم که تعلق به‌سرکارخاصهٔ شریفه‌ووقف وارباباِن ورعایا وزارعین آنجا داردرسیده ، انهار ایشان راخراب‌وبایر

۱ ـ اصل سند در موزهٔ بریتانیا محفوظ است و در مقالهٔ « فرمان‌های پادشاهان صفوی در موزهٔ بریتانیا» (مجلهٔ بررسی‌های تاریخی ، شمارهٔ ۴ سال چهارم) نیزمتن مغلوطی ازآن‌گذارده شده‌است (ص۲۲۱ـ۲۳۲) .

ساخته ،نگذارد که بعدالیوم جمعی به‌خلاف حساب در آن... دخل نمایند ومومی الیه انهار جماعت‌متغلبه را منهدم وخراب ساخته وازآن‌تاریخ تاحال که پنجسال است آن جماعت پیرامون زراعت نگشته‌بودند ودر این‌سال بعضی ازمتغلبهٔ قریهٔ رونج به‌خلاف شرع وحساب دربعضی از اراضی مزبوره نهری را که خراب نموده بوده حفر کرده، زراعت نموده‌اند. بنابر این مقرر فرمودیم که آن رفعت پناه به‌اتفاق... و داروغه .. ومعمار بلدهٔ دارالمؤمنین مزبور ورفعت ومعالی‌پناهان‌محمد بیك یوزباشی عبدللو ومحمدقلی بیك یوزباشی تاتار برسرمحل‌مزبور رفته، به‌حقیقت مقدمهٔ مزبور به واجبی رسیده، هر قسم تصرفی که جماعت مزبوره به‌خلاف شرع وحساب دراراضی مزبور نموده باشند رفع ومنع جماعت مزبوره نموده، از ایشان مبلغ پنجاه تومان التزام حسابی بازیافت وبه‌درگاه‌جهان پناه... مقرر شود که دردفاتردیوان ثبت وضبط نموده، هرگاه خلاف حسابی از جماعت مسفوره به‌ظهور رسد وجه‌التزام تنخواه ازباب حوالات شود. دراین‌باب قدغن دانسته، درعهده شناسند وازفرموده تخلف نورزند وچون پروانچه به‌مهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند.

تحریراً فی ذی‌قعدةالحرام سنهٔ ۱۰۷۱.

[ص ۸۳] درهفت‌اقلیم امین‌احمدرازی (۴۹۳:۲) نیزمی نویسد:«قم‌را تربتی‌است‌بس‌مبارك چه‌مشهوراست که چهارصدوچهل‌وچهار ولی وامامزاده درخاك پاك آن بیاسوده‌اند». **زکی‌باغبان‌قمی** ازسرایندگاندورهٔ صفوی (۱) هم‌درمنظومه‌ای‌که درستایش‌قم سروده وآنرا «شرف نامه» نامیده

---

۱ – تحفةالفاطمیین ۹۳:۱ نسخهٔ اصل.

الملک لله

[illegible]

فرمان [illegible]

قبل از این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنه ١٠٩١

است ازاین نکته بهمین گونه یادمی کند (۱) .

[ص ۸۳] درآغاز رسالهٔ «تحفةاهل الایمان فی قبلة عراق العجم وخراسان» شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی درگذشتهٔ ۹۸۴ (۲) گفته می‌شود که دردوره‌ای پانصد تن مجتهد درعلوم اسلامی دریک زمان درقم می‌زیسته‌اند. دراین مورد پیش گفتار **تذکرهٔ مشایخ قم** منعل (چاپ نگارنده) دیده شود.

[ص ۸۴] تاریخ ولادت امیرمؤمنان (ع) براساس نقل کتاب قم (۳) است . دراین‌باره ازدورانهای پیش اختلاف نظر وجود داشته وروز وماه ولادت را به‌پنج‌شش وجه مختلف روایت کرده‌اند (۴). درسال ۱۱۲۲ شاه سلطان‌حسین مجلسی آراست‌ودانشمندان دینی آن دوره رابرای‌نظرخواهی دراین‌باره گردآورد وسرانجام روز ۱۳رجب به‌عنوان روز میلاد حضرت‌امیر-مؤمنان برگزیده شد . آن‌سال برای نخستین‌بار این روز جشن گرفته‌شد«واین عید ازمخترعات شاه‌سلطان‌حسین است» (۵) .

[ص ۱۱۹] اکنون درقم نظربرآن است که «ستیه»عبادت گاه حضرت ستی فاطمه «بیت‌النور» خوانده می‌شده ، ومردمان دردوره‌های پیش آن را به‌خطا بر «تنور» منطبق نموده وتنوری درآن‌جا ساخته‌بودند.اکنون‌این‌تنور ویران شده است .

---

۱ ـ متن این منظومه در یاض‌اللّه‌وردی‌بیك مورخ ۱۵صفر ۱۰۷۵ نسخهٔ فرخ درمشهد (نسخه‌های خطی۳:۸۷) ومخزن‌القصائد شمارهٔ ۳۰۱۸ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (ص۴۲۲) وبسیاری جاهای دیگرهست .

۲ ـ نسخهٔ شمارهٔ ۷۴۴ کتابخانهٔ آیت‌اللّه‌مرعشی نجفی در قم ، کنارهٔ برگ آغاز .

۳ ـ ترجمه ص۱۹۱ .

۴ ـ قاموس‌الرجال، ملحقات ج۱۱:ص۲۸/وقایع‌السنین: ۵۶۱-۵۶۲.

۵ ـ وقایع‌السنین : ۵۶۲ .

[ص ۱۳۳] آشکار است که بسیاری از این نام‌ها ساختگی است وچنان‌که درموارد مشابه دیده می‌شود همهٔ تذکره‌ها وبافته‌های مضحك دورهٔ صفوی به‌کتاب‌ها ومآخذی موهوم بانام‌هایی مطنطن وجالب اسناددادهمی‌شد. البته برای «خلط مبحث» یکی دو نکتهٔ کلی‌هم از یك دو اثر شناخته شده نقل می‌گردید.

تذکره‌ها ونسب‌نامه‌های‌سادات وامام‌زادگان ومزارات که معمولاازآثار نیمهٔ دوم دورهٔ صفوی است ازمهم‌ترین مآخذ برای تحقیق دروضع اجتماعی آن دوره شمرده می‌شود.

[ص ۱۳۳] دربارهٔ میر محمدهاشم پدر مؤلف در پیش‌گفتار کتاب سخن رفت.

[ص ۱۳۴] درخلاصة‌التواریخ (۱) وعالم‌آرا (۲) در شمار سادات عظام که دردرگاه شاه طهماسب بودند ازمیر محمد هاشم‌قمی- ازاعیان واکابر سادات عراق که به‌کثرت ملك وزراعت مشهوربود ودرروز سه‌شنبه۱۸ شوال ۹۸۷ درگذشت(۳)- یاد می‌شود. باید همین شخص باشدکه پدرهمسر میرصفی‌الدین محمد فرزند قاضی احمدقمی وپدربزرگ مادری میرمحمدهاشم پدر مؤلف این‌اثربوده است.

این میر محمد هاشم موسوی قمی بنابرسندی‌که سوادآن در یك بیاض منشآت و ترسل دورهٔ صفوی (متعلق به آیت‌الله مرعشی نجفی در قم) آمده در شوّال ۹۷۳ شش‌دانگ مزرعهٔ صالح‌آباد - ازتوابع دارالمؤمنین‌قم - ملکی خودرا به‌خیرالنساء بیگم همسر شاه‌خدابنده ومادرشاه‌عباس بخشیده است.متن این‌سند ازرهگذر فائدت تاریخی‌آن دراین‌صفحات نقل‌می‌شود:

---

۱ - وقایع سال ۹۸۰، برگ ۲۲۳ عکس ۵۵۶۷ دانشگاه.

۲ - ج۱ : ۱۶۷.

۳ - خلاصة التواریخ، پایان وقایع سال ۹۸۷ : برگ ۲۷۰ عکس یاد شدهٔ بیش.

لطـایف حمدی که مزارع جنان اهل ایمان از زلال سحاب افضال آن ریان وسیراب گردد و صحایف شکری که اراضی حیات اصحاب ایقان ازقطرات امطار آن سرسبز وشاداب شود مالك الملکی رامزاست که ملك بی‌زوالش ازسمت شریك وانباز مبراست وسلطنت لایزالش از وصمت وزیر و امیر معرا ، قادری که از سمك تاسما در قبضهٔ اختیار وقدرت اوست وتدبیر جمله عالم در حیطهٔ مشیت وارادت او . هر که راخواهد بذروهٔ عزوعلا رساند ، ملك او دهد واوستاند . تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء .

آنجا که کمال کبریای تو بود	عالم نمی‌از بحرعطای تو بود
مارا چه‌حد حمدوثنای تو بود	هم‌حمدوثنای‌تو سزای تو بود

وتحف صلوات طیبات و تحیات زاکیات به‌روح مقدس و مرقد مؤسس صاحب خطاب لولاك وباعث آفرینش انجم وافلاك ، راهنمای ماضل صاحبکم وماغوی ، ابوالقاسم محمد المصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم) وبر آل واجب التعظیم لازم الاجلال والتکریم او ، خصوصاً بر شیر بیشهٔ ولایت ودلیر معرکهٔ شجاعت، صدرنشین مسند انماولیکم‌الله صاحب منصب وال من والاه ، چراغ افروز صومعهٔ انا وعلی من نور واحد ، برق خرمن سوز کل شیطان مارد ، غالب کل غـالب علی بن ابی‌طالب (سلام‌الله‌علیه) وسایر الائمة‌المعصومین که هادیان دین‌مبین و راهنمایان اهل یقینند .

اما بعد فحاوی این کتاب مستطاب و مطاوی این خطاب باصواب مشعر ومخبراست به ذکر وبیان آن که اعتراف صحیح شرعی صادرشد بطوع ورغبت ورضا بدون اکراه‌واجبار ازعالی حضرت‌سامی

رتبت رفیع مرتبت ، سیادت ونجابت پناه‌نقابت وهدایت دستگاه‌معوالی واعالی انتباه ، عمدة السادات العظام والنجباء الکرام ، وحید العصر و فریدالدهر ، المستغنی عن الالقاب والاوصاف خلاصةالاکابر والاشراف ، کریماً للسیادة و النجابة والنقابة والهدایة والعزوالاقبال امیرهاشماً موسویاً به‌آن که هبه وتملیك شرعی بندگان نواب مستطاب سپهر احتجاب ، سلطنت مدار خیرآثار عصمت وطهارت دثار ، بلقیس دهرو زمان خدایگان عرصهٔ جهان ، فروغ باصرهٔ دین ودولت شمع شبستان ملك وملت ، سلطان سریر عصمت و پرهیزکاری بلقیس دوران وهاجر ثانی ، نوردیدهٔ زهرا وزینت‌بخش زمین غبرا ، ناموس العالمین وملاذ العالمین ، سلطان سریرالعصمة و التقی ذات الکرامات العلی ، حامیة حوزة السلطنة والامارة حاویةالممالك بجنود الرأفة والعدالة .

هی الزهرة الزهراء فی افق العلی
هی الدرة البیضاء من صدف النهی

لها العز و الاقبال و الجود و الکرم
و همـة بلقیس و عصمـة مـریم

آن که درمهد جلالش وهم را نابوده‌دست
وان که بر ستر عفافش باد را نابوده راه
بـا وجود دور بـاش عفت او آفتـاب
کی تواند کردن اندر سایهٔ چترش نگاه
زهرهٔ زهرا ، ز دولت اختر بـرج شرف
شمهٔ گـردون عصمت سایهٔ لطف اله

سايۀ لطف الهی‌مظهر انوار پادشاهی، عصمة الدنیا والدین صفوة الاسلام والمسلمین **خیرالنساء بیگم** حسینیه ـ رفع‌الله تعالی اعلام الدین باعلاء لواء سلطنتها الی یوم‌المحشر و نوروجه‌الارض بانواردولتها ماضائت الشمس والقمر ـ

همگی وتمامی آنچه ملک شرعی متصرف فیه اوبود تاورود این هبۀ صحیحۀ شرعیه وتملیک مرعیه ودرحیطۀ تملک اوبود، وآن همه‌و تمامت شش دانگ از مزرعۀ مدعوه به **صالح‌آباد** من توابع بلدة المؤمنین قم‌را باجمیع توابع ولواحق شرعیه ازمضافات ومنسوبات‌من الاراضی‌والصحاری والانهاروالجعافرومجری المیاه والابنیة والحصون وکل‌مایتعلق بها بقدر الحصةالموهوبة، فصار الموهوب المنموق‌برمة الحقوق الشرعیة حقاً صدقاً وملکاً طلقاً للموهوبة لها المشیرة الی‌نبذ من‌القابها السنیة، وقدقبلت الهبة وقبضت الموهوب وتصرفت فیه‌تصرف الملاك فی املاکهم وذوی الایدی واولی الحقوق فی‌حقوقهم. وبذلك کله وقع الاشهاد وعلی‌الله التوکل والاعتماد..

وکان ذلك فی‌شهرشوال ختم بالخیر والظفر و الاقبال سنة ثلاث وسبعین وتسعمائةمن‌سنین الهجرةالنبویة الاحمدیةالمحمدیةالمحمودیة المصطفویة علی هاجرها من‌الصلوات اکملها ومن التحیات اتمها.

[ص ۱۳۴] میرسیدعلی رضوی قمی پدر همسر قاضی احمد

گویا همان میرسید علی رضوی ازسادات آستانۀ مقدسۀ منورۀ معصومه‌قم (۱) وقاضی قزوین (۲) تاسال ۹۷۱ وتولیت‌آستان قدس‌رضوی‌ووزیرخراسان(۳)

۱ـ خلاصةالتواریخ: برگ ۱۲۷ و۱۶۳عکس‌پیش، وقایع۹۵۵و۹۶۹.

۲ ـ ایضاً : ۱۷۰ . ۳ ـ ایضاً : همان صفحه .

ازاین‌سال تاسال ۹۷۲ (۱) و وزیر قزوین و متصدی خالصجات سلطانی در ۹۷۵ (۲) تاپایانزندگی، در گذشتهٔ دوشنبه ۱۳ ج۲– ۹۸۲ ومدفوندرقم(۳) باشد . گویا از همین شخص است‌که در فرمان مورخ ۱۸ ج۱ – ۹۴۸ شاه طهماسب مربوط به تولیت موقوفات آستانهٔ قم و تولیت و امامت مسجد امام حسن عسکری این‌شهر یاد می‌شود (۴) .

[ص ۱۳۵] سرگذشت قاضی احمد قمی ووصف آثار او به تفصیل در مقالهٔ نگارنده در شمارهٔ ۲ سال دهم مجلهٔ بررسی‌های تاریخی آمده است (صفحات ۶۳–۱۰۰) .

[ص ۱۳۵] سرگذشت آقا حسین مسیبی نیز درمقالهٔ یاد شده آمده است . خاندان مسیبی که دراصل عرب بوده وازعراق به‌قم‌آمده وخودرا ازدودمان مسیب‌بن علی خزاعی (؟) می‌دانستداند ازخاندان‌های مهم‌قم دردورهٔ صفوی واندکی پیش‌ازآن بوده‌اند . نام‌چندتن ازوابستگان به‌این دودمان‌را که به‌مرور درگوشه وکنار برخوردکرده‌ام دراینجا یادمی کنم :

۱) آقا کمال‌الدین حسین مسیبی معمار ، بانی زاویهٔ حسینیه در بیرون دروازهٔ کنکان شهرقم (۵) وزیر دیوان اعلی از۹۱۸تا ۹۳۱ (۶) .

۲) آقا فتوح‌الدین فتح‌الله فرزند او، وزیر امورمالی وسپاهی شهرقم‌در سال ۹۰۹ به‌بعد (۷) .

---

۱ – ایضاً : ۱۷۶ .

۲ – ایضاً : ۲۱۵/ عالم‌آرا ۱ : ۱۶۶ .

۳ – خلاصة التواریخ : ۲۲۴ .

۴ – هربرت بوس : ۱۷۱ – ۱۷۵ / بررسی‌های تاریخی ، شمارهٔ ۴ سال‌چهارم : ۲۲۵–۲۲۶ / تربت‌پاکان ۲:۲۲۴–۲۲۷.

۵ – خلاصة التواریخ : ۳۰ – ۳۱/ گلستان‌هنر : ۲۳ .

۶ – خلاصة التواریخ : ۴۴ .

۷ – ایضاً: ۳۱ .

۳) مولانا محمدامین درکی قمی ، از سرایندگان دورهٔ صفوی و درگذشتهٔ ۱۰۶۳ و مدفون درقم ، ازاولاد امجاد مسیب خزاعی (۱) .

۴) یحیی بن عطاءالله مسیبی قمی ، از حفاظ آستانهٔ قم در اوائل قرن یازدهم (۲) .

۵) عبدالله بن عطاءالله خادم قمی که تملك ومهراو درآغاز نسخهٔ جامع المقاصد کرکی ، ش۸ قفسهٔ ۳ کتابخانهٔ آستانهٔ قم باتاریخ ۱۰۱۹ وخطی ازهمو دربرگ پیش ازپایان نسخهٔ حاشیهٔ جعفریه ش ۸۷۲ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (۳) هست واوگویا برادرهمان یحیی بن عطاء الله مسیبی باشد.

۶) عبدالحی بن قاضی رضی‌الدین مسیبی خزاعی نویسندهٔ نسخه‌ای در ۹۹۷ به‌نسخ‌زیبا (۴) .

۷) عبدالهادی بن ابراهیم مسیبی خزاعی نویسندهٔ نسخه‌ای از کتاب مطول تفتازانی درشنبه ۱ ع۱ — ۱۰۴۴ (۵) .

[ص ۱۳۴] سرگذشت‌میرمنشی‌وقاضی شرف‌الدین‌عبدالمجید هردر درهمان مقالهٔ یادشده آمده‌است .

[ص ۱۳۴] یاد سید محمد بن عبدالوهاب نوادهٔ مؤلف این اثر درپیش گفتار کتاب گذشت .

[ص ۱۳۵] مشجرهٔ نسب‌مورد سخن‌مانند بسیاری ازمشجرات مشابه مستند به‌مأخذ دقیقی نیست وازاین روپس از میرسید احمد نیای قاضی احمد نمی‌توان‌به‌درستی باقی نام‌های مشجره وترتیب آن اطمینان داشت. البته درساختن‌مشجرات مرسوم‌چنین است که نیای عالی‌دودمان را باچند نام‌ساختگی

---

۱ ــ قصص‌الخاقانی : ۳۹۱ نسخهٔ ش ۳۹۸۶ مجلس شورای‌ملی.

۲ ــ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های قم ۱ : ۳۲.

۳ ــ فهرست دانشگاه ۵ : ۱۸۶۳ .

۴ ــ خط وخطاطان ، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی : ۱۹۰ .

۵ ــ ش ۴۴ کتابخانهٔ‌مسجد اعظم‌قم .

بمسلسله‌ای شناخته شده می‌رسانند واین‌چندنام میان است که دلیلی برای‌صحت وتعین آن دردست نیست .

[ص ۱۴۸] کثیر عزة : کثیر بن عبدالرحمن‌بن اسودخزاعی درگذشتهٔ ۱۰۵ ــ که نسبت او در نام مشهورش به «عزة» دختر حمیل ضمری معشوقهٔ او است ــ کیسانی و معتقد به امامت محمد حنفیه بوده ، و این قطعهٔ او در دیوان وی (چاپ دارالثقافه بیروت / ۱۳۹۱ : ص ۵۲۱) و عیون‌ــ الاخبار ابن قتیبه ۲:۱۴۴ والشعر والشعراء : ۴۲۳ و اغانی ابوالفرج ۹:۱۴ ومروج‌الذهب ۳:۸۷ وزهرالاداب: ۳۵۳ وسمطاللئالی : ۱۱۲۳وکمال‌الدین صدوق : ۳۲ (چاپ مکتبة الصدوق تهران) و الوافی بالوفیات صفدی ۴ :۹۹ ووفیات الاعیان ابن‌خلکان ۳:۳۱۶ ومقالات الاسلامیین : ۱۹ والفرق بین‌الفرق: ۴۱ وفرق الشیعه نوبختی : ۲۸ــ۲۹ وملل ونحل شهرستانی ۱:۱۳۳ وبسیاری جاهای دیگر هست .

[ص ۱۴۸ ــ ۱۴۹] ابیات سید حمیری را درمذهب کیسانی وجعفری دردیوان او : ۱۷۳/ ۶۹/۲۰۲ (چاپ مکتبة الحیات بیروت)وطبقات ابن معتز : ۳۳ وکمال‌الدین‌صدوق : ۳۲ ــ ۳۴ وفرق‌الشیعه : ۳۵ والمقالات والفرق : ۳۶ ومآخذ دیگر می‌توان یافت .

[ص ۱۹۴] سوادی از وقف نامهٔ این قنات که به شرح متن **صفی‌قلی سلطان شاملو** دراواخر زندگی خود آنرا وقف‌کرده ــ وچون از «ثلث» افزون بوده بااجازهٔ فرزندش **دانیال‌سلطان** ودیگر وارثان وی‌پس ازمرگ‌او تنفیذ شده ــ درریاض منشآت وترسل دورهٔ صفوی (که‌پیش‌ترسندی مورخ ۹۷۳ ازآن نقل‌شد) آمده وازآن برمی‌آید که سال وقف ۱۰۶۶ بوده وموقوفه نیز چهاریك آب‌قنات مزبور بوده است نه‌دوازده‌یك آن، چنان‌که‌در متن‌کتاب گفته‌شده بود .

چنین است متن این وقف‌نامه براساس سوادمزبور :

هوالواقف

دقایق عقول ارباب عرفان و ینابیع قلوب اصحاب ایقان وقف سپاس وستایش واقف السرایری است جل‌جلاله وعم‌نواله که به‌قدرت کامله وحکمت شاملهٔ خویش ازفیض رحمت بی‌اندازه زلال‌روان‌پاك‌را درمجاری کالبد انسانی جاری‌ساخت .

رحیمی که ازرحمت بی‌کران به خاك بدن داد آب روان

مفیض الخیر والجودی که گوشه نشینان زوایای خرد و عالی همتان مدارج عزت را به‌انواع تفضلات و صنوف خیرات مخصوص، و اصناف عواطف ونعم برایشان فایض گردانید وایشان را توفیق طاعات وخیرات روزی‌گردانید. یگانه‌ای که ازچشمهٔ‌حیوان رحمت‌خویش اصناف حیوان را از کتم عدم به‌منصهٔ ظهور رسانید . فلینظر الانسان مم خلق؟ خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب . الهی که به کحل الجواهر حواس ظاهره و مشاعر باطنه دیدهٔ بصیرت اولی الابصار را نور شناسایی خویش داد تا او را بشناخت . سبحان‌الله ! چه می‌گویم! عقل کل درمعرفت ذات‌لانظیرله‌اش سردرپیش است‌وسالکان مسالك قدس را در ادراك صفات بی‌بیانش هزار اندیشه برسیر وسلوك خویش. منزویان زوایای فهم‌را ازعجز وقصور زبان نطق بسته‌وسیمرغ بصیرت را دراوج هوای هویتش بال قدرت شکسته . صدر گزین‌اوج عرفان ومسند نشین عرش سبحان، منبع ینابیع انبیاء مرسلین الذی‌کان نبیاً و آدم بین الماء و الطین ، هادی جزء و کل سرور رسل ، محرم خلوتخانهٔ لی مع‌الله محرم کعبهٔ درگاه اله ، مقرب بارگاه شاه

محمدرسول‌الله (صلی‌الله علیه و آل طاهریه [1] الی یوم القیامه)زبان به‌عجز وقصور از ادراك صفات‌جلال و نعوت کمالش کشوده که «ما عرفناك حق معرفتك».

صلات صلوات وتحف تحیات عطر افشان مرقد منور ونثارمشهد معطر آن سلطان مسندرسالت وبرهان جهان جلالت، شاه‌ایوان‌نبوت ماه آسمان‌فتوت، صاحب دیوان فروح وریحان وجنة ونعیم، باج‌خواه و ما ارسلناك الارحمة للعالمین، سرو بوستان قم فانذر بلبل گلستان وربك فكبر، وبرآل اطهار آن‌حضرت که‌هریك ازقنوات رحمت‌الهی برجویبار فیض نامتناهی نم‌عطایی تازه به‌تازه ولطفی بی‌اندازه‌اند باد.

وبعد علت‌غائی ومقصود اصلی ازتسطیراین‌سطور شرعیه‌ونمیقهٔ نیقهٔ اسلامیه که عینی‌است نابع ازآن میاه قوانین ملیه، جاری‌است درانهار سطورش‌زلال حق‌وحساب‌وفایض است ازجداول‌زیورش‌رشحات صدق وصواب، خلاصهٔ‌مضمون فصاحت مشحونش آن‌که بردفاترقلوب ارباب‌دین ردولت مثبت ومرقوم‌است که اموال فانیهٔ‌دنیای دنی ازبرای درك سعادت عقباء سنی است که «الدنیا مزرعة الاخرة» وخص الانسان فیها بالنعم الفاخرة. لبیب صاحب تدبیر هرگز بر سر پل مجازی بار نگشاید چه‌هرچه نپاید دلبستگی را نشاید. الدنیا دار بلاء ومحن. و هوشمند بینادل ازبرای اکتساب لذات خسیسه وشهوات ذمیمهٔ‌نفسانیه ترك نعماء یقینیهٔ‌سرمدیهٔ روحانیه ندهد و به‌وسیلهٔ خیرات ومبرات و اجراء صدقات عمل صالح‌را منقطع نگرداند کما قال النبی (ص):«اذا

---

۱ ــ کذا.

مات ابن آدم انقطع عمله الاعن ثلاثة صدقة جارية وعلم ينتفع به وعمل صالح[1] يدعوله» .

بناء على هذه المقدمات العقلية والنقليه وقف مؤبد شرعی و حبس مخلد ملی نمود عالی حضرت امارت و حکومت پناه جلالت و نصفت دستگاه ، افتخار الاماثل و الاقران بين الامم اعتضاد الحكام الفخام فی النسم ، حاوی اقسام العز و المعالی بعلوالهمم مستجمع مكارم الاخلاق و محامد الشيم ، مستخدم ارباب السيف و القلم ، صاحب الخيرات و المبرات ، مبارزاً للامارة و النصفة و العز و المجد و المعالی دانيال سلطان بيگدلی قربة الی الله تعالی وطلباً لمرضاته به اصالت نفس خود و به وكالت و قيميت ساير اولاد و ورثة والد ماجد خود ، وهم : عالی حضرت رفعت و معالی پناه عزت وعوالی دستگاه مقرب الحضرة العلية مصطفی بيگا و رفعت و معالی پناه نوح بيك صغير و اسوة العفايف المخدرات ماهرخ خانم بالغه ، سوی علياحضرت حاجية بيت الله الحرام مخدوم زاده خانم و دو دختر بطنيه او وهما : حاجيه پريجان خانم و فاطمه سلطان خانم که مومی اليهم[2] حصهٔ ارثيه خود را از جميع متروكات و مخلفات مورث خود به موجب مصالحه نامچهٔ علی حده صلح نموده و به حق خود که مال المصالحه باشد فايز گشته اند وايشان را دخلی و حقی در موقوف مزبور قبل ازحبس ووقف نبوده .

همگی وتمامی یك ربع ازقنات باغ خواجه ابوالقاسم مشهوراً

---

۱ ــ کذا (درست : ولدصالح) .

۲ ــ کذا .

من باغات مدينة المؤمنين قم مستغنياً عن التحديد و التوصيف لغاية الشهرة و نهاية المعرفه در ابرسا كنين و واردين مدينهٔ مزبوره كه جملگی در دار دنيا از او منتفع شوند الی ان يرث الله الارض . و ربع قنات مزبوره را به تصرف مؤمنين بلدهٔ مذكوره داد كه شرب مساجد و مدارس و حمام‌ها و حياض و باغچه‌ها نمايند و در بيرون شهر صرف نشود . و وقف مزبور بعد از آنی بود كه عالی حضرت امارت و مغفرت پناه مرحمت دستگاه **صفی قلی سلطان** والد ماجد واقف اصيل و وكيل فی حين حياته وصيت به وقف ربع قنات مزبور نموده بود و شرايط آن در حين وصيت مسكوت عنها بود و حسب الشرع الانور چون موصی به مزبور ثلث مال فصاعداً بود ولابد به مقتضای وصيت عمل بايست نمود لهذا عالی حضرت واقف مشار اليه بعد از امضای وصيت موكلين به شرايط مسفوره وقف نموده ، متلفظ به صيغهٔ وقف و حبس شده، موقوف را به تصرف موقوف عليهم داد.

فقد وقع هذا الوقف تقرباً الی الله تعالی بهذه الشروط وقفاً صحيحاً شرعياً صريحاً منجزاً منفذاً مؤبداً مخلداً دائماً بدوام السموات و الارضين فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذين يبدلونه و من سعی فی ابطاله فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين . الحمد لله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً . و كان ذلك و كتب فی عشرين من شهر شعبان المعظم سنة ۱۰۶۶ (۱) .

[صورت سجل :]

هو حسبی و به ثقتی ـ بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله الذی وقف

---

۱ ـ [حاشيه:] «خبر سلطان بود آب زندگی ـ ۱۰۶۶» تاريخ است .

علی السرائر واطلع علی الضمایر، بعث نبیه الی الخلائق لتبلیغ الشرایع الی الاکابر والاصاغر واجراء الاحکام علی کل برو فاجر وصلی الله علی محمد وآله ماطلع طالع ودبر دابر .

وبعد قدرصدر الوقف الشرعی عن حضرة الواقف المشار الیه علی النهج المحرر فی الکتاب الشرعی هذا عندی، واقر بجمیع ما انبأ به مضمونه وتلفظ بکافة ماا خبر مکنونه بمحضرمنی . نمقه الفقیر الی رحمة ربه الغنی ابوطالب الرضوی .

[۲] من المطلعین بمدلول ماز بر وسفر فی هذه الوثیقة الانیقة الاسلامیة الفقیر الی الله الصمد عبده رضی الدین محمد .

[ص ۱۹۴] میرسراج الدین علی موسوی قمی که در روز یك شنبه ۲۷ ع۲ – ۹۸۵ در مشهد محمود آباد بیرون دروازهٔ کنکان قم کشته شد (۱). سرگذشت او به نقل از خلاصة و دیگر مآخذ درمقالهٔ نگارنده درشمارهٔ ۲ سال دهم مجلهٔ بررسی‌های تاریخی آمده، جز آن که چون در نسخهٔ آقای محیط طباطبائی نسبت وخویشاوندی او بامؤلف «عم‌زادهٔ والدوالد» ذکر شده است. درتوجیه این پیوند نسبی دشواری‌هایی پیش آمده بود که اکنون باضبط نسخهٔ اصل: «عم‌زادهٔ والدهٔ والد» حل‌شده ودانسته می‌شود که او برادرزادهٔ همان میرمحمد هاشم موسوی قمی است که پیش ازاین ازسرگذشت اوسخن رفت.

درخلاصة التواریخ دربارهٔ اومی نویسد که: «درمزرعهٔ قمرودکه از بایرات قدیم بود احداث قناتی چند به‌جهت آن دراراضی غیر آنجا نموده، آن را معمور گردانید». درکتابچهٔ موقوفات وخالصه‌جات کشور دردورهٔ ناصری(۲)

---

۱ – خلاصة التواریخ : ۲۵۶–۲۵۷ نسخهٔ پیش .

۲ – نسخهٔ کتابخانهٔ آقای مرعشی نجفی درقم، شناسانده شده درمجلهٔ راهنمای کتاب ۱۸ : ۴۳۴ – ۴۴۲ .

ازاین مزرعه بانام «قمرودمیرسراج» یاد می‌شود . درتذکرهٔ همیشه بهار (۱) سرگذشت «میرزاجانی» نوادهٔ میرسراج قمی ومیر صدرالدین قمی خویش‌میر سراج که هردو ازسرایندگان آن دورهٔ قم‌بوده‌اند هست (۲) .

[ص ۱۹۶] محمد مؤمن حسینی تنکابنی ـ که می‌تواندهمان نگارندهٔ تحفهٔ حکیم مؤمن باشد ـ در سال ۱۰۸۶ رساله‌ای بـانام «تبصرة المؤمنین» درپاسخ مخالفان تصوف نوشته و در آنجا نسبت به ملا محمد طاهر قمی ـ فقیه مشهور آندوره ونگارندهٔ تحفةالاخیار دررد صوفیان وامام جمعه‌و شیخ الاسلام و قاضی قم در آن عصر ـ گستاخی و تندزبانی بسیار نموده است (۳) .

اودراین رساله دوخردهٔ اجتماعی برفقیه مزبور گرفته که‌یکی این است که **میرزاصفی ساوجی** پولی دراختیار وی قرار داد تاآب قناتی خریداری و برقم وقف کند . «حضرت آخوندی را اغراض برآنداشت که‌به‌مبلغ‌مزبور قناتی خریداری کند که جریان آن به‌قم از ممتنعات بود» (۴) . این آب همان دوازده یك **قنات قاضی شرف‌الدین** است که به‌نوشتهٔ کتاب‌ما «میرزاصفی خان ساوه‌ای برحمامات وحیاض بلدهٔ کریمهٔ قم وقف نموده» ودیدیم که‌به‌نوشتهٔ همین اثر ، آنروز قناتی پرنفع‌تر وپرآب‌تر ازاین قنات در قم نبوده است . بدین ترتیب ارزش یکی از دوخردهٔ اجتماعی نگارندهٔ تبصرةالمؤمنین ومیزان درستی وراستی آن به‌کمك مصرحات تاریخ روشن می‌شود .

[ص ۲۱۴] «کوشك قله» در خـلاصة التواریخ قاضی احمد

---

۱ ـ نسخهٔ شمارهٔ ۹۸ ب دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران .

۲ ـ ص۱۸۶ ـ ۱۸۷ .

۳ ـ فهرست منزوی ۲ : ۹۰۵ـ۹۰۶ ومجلس ۱۰ : ۲۰۱۱ و فیلمها ۱ : ۵۵۱ .

۴ ـ ببینید : فیلم شمارهٔ ۹۸۹ دانشگاه ورسالهٔ ش ۴ مجموعهٔ ۳۹۲۷ مجلس شورای ملی (نیز فهرست مجلس ۱۰:۲۰۱۱) .

قمی(۱) به‌عنوان «موضع سرقلعه‌معروف به کوشك‌میرزا شاه‌حسین» یادشده وجای آن‌درحوالی‌سد رودخانهٔ قم مشخص گردیده است .

[ص۲۳۱]   قریهٔ «خوررهد» همان «خورهه» کنونی(ازتوابع محلات)است. ازاین‌عبارت‌تاریخ پیدایش‌چشمهٔ آبگرم محلات‌نیزروشن‌می‌شود.

[ص ۲۳۲]   میرزا محمد مهدی صدر فرزند میرزا حبیب‌الله جبل‌عاملی ، صدر ووزیر مشهور شاه عباس دوم ، اودرقم زاده‌شده ودرهمان‌جا نشوونما یافته (۲) و در ۱۰۵۲ متولی آستانهٔ قم بوده (۳) و از ۱۰۶۳ تا ۱۰۷۲ صدر عباس‌دوم(۴) وسپس از۱۰۷۲ تا ۱۰۸۱ وزیراعظم‌اووشاه‌سلیمان بوده (۵) ودر۱۰۸۱ برکنار شده ودر۱۰۸۲ درگذشته است(۶) .

سرگذشت اودررسالهٔ «مثال‌های صدور صفوی» (۷) نیزآمده است .

]ص ۲۳۴]   میرزا محمد معصوم فرزند میرزا مهدی صدردرقم زاده‌شده واز سال ۱۰۶۳ به‌بعد متولی آستانهٔ قم وسپس شیخ‌الاسلام اصفهان بوده ودر ۱۰۹۵ درگذشته‌است(۸). در ریاض‌العلماء افندی ومآخذ دیگر هم نام اوهست .

[ص ۲۳۵]   نام وسرگذشت ونمونهٔ شعرمیرزا جانی درتذکرهٔ همیشه بهار (۹) هست واونوادهٔ میرسراج‌الدین علی موسوی قمی یادشدهٔ‌پیش

---

۱ ــ ص۵۸۵ نسخهٔ خطی ش ۶۵۷۰ دانشگاه .

۲ ــ تذکرهٔ همیشه بهار: ۱۸۳ نسخهٔ ش ۹۸ب دانشکدهٔ‌ادبیات‌تهران.

۳ ــ ذیل‌عالم‌آرا : ۲۵۷ .

۴ ــ عباس‌نامه : ۱۴۳ و۲۹۸ــ۳۰۰ .

۵ ــ ایضاً : ۳۰۰/ وقایع‌السنین : ۵۲۲ ــ۵۲۷ و ۵۲۹ .

۶ ــ وقایع السنین : ۵۳۰-۵۳۱ .

۷ ــ ص ۱۹ .

۸ ــ امل‌الآمل ۱ : ۱۸۰ .

۹ ــ نسخهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران: ۱۸۶ .

بوده است .

[ص۲۶۰] مثل «علت قمی» باهمین پسند «مولانا پیره» در نسخهٔ سامی : ۳۶۴ آمده و شرح وخصوصیات دیگر مربوط بدان در امثال و حکم دهخدا(۱) هست. حاج ملااسماعیل واعظ سبزواری در کتاب «ابلیس» خود(۲) می‌نویسد که تااین‌زمان «در قبالجات بیع وشری اهالی مکه عبارت «بی‌علت قمی» نوشته‌می‌شود» ا .

[ص۲۸۵] حکیم محمد سعید قمی‌طبیب خاصهٔ‌شریفه در دربار عباس‌دوم که‌نام‌او درعباس‌نامه(۳)ودیگر مآخذتاریخی‌این دوره هست (۴) واو جز قاضی سعید قمی حکیم وعارف مشهور این‌دوره بوده است .

استدراك

[ص۱۹۶] گویاهمین آقاسلیمان‌قمی است که ابوالقاسم بن محمد جربادقانی به‌روزگار شاه‌عباس اول کتابی در فقه به‌فارسی به‌نام او نوشته است (۵) .

---

۱ – ج ۲ ص ۱۷۷۰–۱۷۷۲، ذیل مادهٔ «مهخ قمی» .

۲ – ج ۲ : ص ۵۴ چاپ کتابفروشی اسلامیه .

۳ – صفحات ۱۸۷/۲۵۵/۲۵۶/۲۹۷ .

۴ – ببینید : مجلهٔ هنرومردم ، شمارهٔ ۱۳۲ ، مقالهٔ آقای دانش‌پژوه .

۵ – آشنایی باچند نسخهٔ خطی : ۱۰۷ .

فهرست اعلام انسانی وجغرافیایی

مطالب تازهٔ کتاب *

* ــ در پایان مقدمهٔ مصحح در این باره توضیحی انجام گرفته است.

تصحیح شود

صفحهٔ	۱۱۶	سطر	۱۹	مشارالیه ضمیر ما اهل‌بیت پیامبر است
«	۱۷۶	«	۱۸	چه «مزدیجان» جزء قم نبوده است
«	۲۷۵	«	۱۰	و [احمد بن ابی] عبدالله برقی
«	۲۷۶	«	۱۴	پس بدان که در باب بانی بلدهٔ قاسان